

انجیل چیست؟

گرگ گیلبرت

با پیشگفتاری از دی. ای. کارشن

«گریگ گیلبرت یکی از درخشان‌ترین و امین‌ترین جوانانی است که به خدمت در کلیسای این زمانه خوانده شده است. او در این کتاب، بر پایه کتاب مقدس ما را به درکی صحیح و نافذ و کامل از انجیل عیسی مسیح می‌رساند. در حال حاضر نیازی بالاتر از این وجود ندارد که انجیل راستین را بشناسیم، انجیل جعلی را تشخیص دهیم، و نسلی از مسیحیان انجیل‌محور را به جامعه مسیحی تحویل دهیم. این کتاب بسیار مهم، دقیقاً در مناسب‌ترین لحظه از راه رسید.»

—آر. آلبرت مولر

رئیس دانشکده الهیات تعمیدی جنوب

«دو اصل باعث شده این کتاب از اهمیت بسیار زیادی برخوردار باشد: مرکزیت انجیل در همه نسلها، و سردرگمی و آشفتگی درباره انجیل در این نسل حاضر. کتاب «انجیل چیست؟» بر مبنای کتاب مقدس، انجیل را با امانت و وفاداری توضیح می‌دهد، و مسیحیان را تجهیز می‌نماید تا هر گونه انحراف و کج‌روی از این پیغام پر جلال را تشخیص دهند. آرزویم این است که می‌توانستم این کتاب را به دست تک‌تک شبانان و اعضای کلیسا برسانم.»

—سی. جی. مَهِینی. سازمان خدمات مسیحی «فیض مقتدرانه»

«بحث گریگ گیلبرت این است که امروزه درک مسیحیان انجیلی از انجیل در غباری از گیجی و سردرگمی گم شده است. او با جلا دادن به موضوعی قدیمی، آن غبار را می‌زداید. سبک نوشتاری گیلبرت واضح، مختصر، و عامیانه است. این سبک به طور خاص برای جوانان گیرایی خواهد داشت.»

کتاب «انجیل چیست؟» ذهن شما را دربارهٔ انجیل تازه می‌کند، و عمیقاً بردل شما حک می‌گردد تا بتوانید خبر خوش عیسی مسیح را با دلیری بشارت دهید. این کتاب شما را به تفکر و امی دارد تا به تأثیر وسیع انجیل در زندگی‌تان بیندیشید. این کتاب شما را بر آن می‌دارد تا برای آنچه مسیح به انجام رسانده، خدا را شاکر باشید.»

—جیمز مک‌دونالد

شبان ارشد کلیسای «نیایشگاه دستاورد کتاب مقدس» در نزدیکی
شیکاگو

«بازگویی یک حقیقت دیرینه و کهن به زبانی تازه و فوق‌العاده عالی، به همراه هشدارهایی جدی دربارهٔ مقوله‌ای که با زیرکی و ظرافت، غلط جلوه داده شده است. کتاب ظریف و دقیق گِریگ گیلبرت نیز مثل آنچه دربارهٔ سروده‌های قدیمی مسیحی صادق است، تصدیق می‌کند همهٔ کسانی که از آن حقیقت دیرینه و کهن به خوبی آگاهی دارند، به همان اندازه که برای شنیدن حقایق دیگر عطش دارند، تشنهٔ شنیدن این حقیقت قدیمی نیز می‌باشند.»

—برایان چاپل

رییس دانشکدهٔ الهیات عهد

«گریگ گیلبرت کسی است که افتخار آموزگاری‌اش را داشتم، و اکنون این افتخار و امتیاز را دارم که او مرا تعلیم دهد. این کتاب کوچک دربارهٔ انجیل،

یکی از واضح‌ترین و مهم‌ترین کتابهایی است که در سالهای اخیر مطالعه کرده‌ام.»

—مارک دور

شبان ارشد کلیسای تعمیدی «کاپیتول هیلز» واقع در واشنگتن

دی.سی

«واضح است که مسیحیان واژه انجیل را دوست دارند. اما جای تأسف است که انبوهی از مسیحیان مفهوم انجیل را کاملاً درک نکرده‌اند. دوست خوبم گِریگ گیلبرت با الهیات و آموزه‌های صحیح، و بدون حاشیه رفتن، عملاً نشان می‌دهد چقدر مهم است که انجیل را هم به لحاظ ماهیت الهیاتی‌اش درک نماییم، هم به لحاظ ضرورت کاربردی آن. امیدواریم و دعا می‌کنیم که پس از این شاهد چاپ کتابهای زیادی به قلم گِریگ باشیم.»

—تولیان جی‌وی جیان

شبان ارشد کلیسای مشایخی «کورال ریج» واقع در شهر فورت

لادردیل در ایالت فلوریدا

«انجیل چیست؟ این کتاب کوتاه اما پر قدرت، به وضوح و روشنی، و بسیار مختصر و مفید به این سوال پاسخ می‌دهد. این کتاب با کیفیتی عالی و درجه یک، خبر خوش را بررسی نموده است. این کتاب را بخوانید، و سپس به دیگران پیشنهادش دهید.»

—دانیال ال. آکین

رییس دانشکده الهیات تعمیدی جنوب شرق

«گرگ گیلبرت با یک ذهن شاداب و یک دل شبانی، کتابی را به نگارش درآورده که هم برای حق جویان مفید است، هم برای نوایمانان، و هم برای هر کسی که می‌خواهد انجیل را واضح‌تر درک نماید. من مدتها منتظر چنین کتابی بودم! این کتاب یک راهنمای ثابت‌قدم و لغزش‌ناپذیر است که به طور شگفت‌انگیزی خوانندگان را راجع به موضوعی بحث‌انگیز هدایت و راهنمایی می‌کند، و هر تصور و برداشت اشتباه دربارهٔ انجیل، ملکوت، و مفهوم صلیب را به روشنی توضیح می‌دهد.»

—کوپین دی‌یانگ

شبان ارشد کلیسای اصلاح‌گرای «یونیورسیتی» واقع در شهر لَنسینگ شرقی در ایالت میشیگان

«کتاب انجیل چیست؟ به شیوه‌ای حساس اما کنجکاوگرانه نشان می‌دهد که انجیل آن قدر ژرف و عمیق است که در وصف نمی‌گنجد؛ و در عین حال به طرز چشمگیری قابل توضیح می‌باشد. انجیل آن قدر واضح است که هر کسی می‌تواند آن را درک نماید.»

—پیچ پاترسون

رییس دانشکدهٔ الهیات تعمیدی جنوب غرب

«گرگ گیلبرت کلیسا را فرا خوانده تا به منشأ مکاشفه‌اش بازگردد. او به سادگی و صراحت توضیح می‌دهد که کتاب مقدس انجیل را چگونه معنا کرده است.»

—اسقف پیتر جی. آکینولا

اسقف اعظم کلیسای نیجریه، فرقهٔ انگلیکن

«در عصری که شک و تردید و عمل‌گرایی بر آن حاکم است، کشمکش‌های بالاتر از این وجود ندارد که انجیل پر جلال را به روشنی و شفافیت توضیح دهیم. این هم بزرگ‌ترین نیاز مسیحیان باتجربه است، هم بزرگ‌ترین نیاز شک‌گرایان. گِرِگ گیلبرت در این اثر اندیشمندانه اما قابل فهم، به مهم‌ترین سوال به روشنی پاسخ داده است.»

—داریین پاتریک

معاون ریاست سازمان خدمات مسیحی «اعمال ۲۹»، فعال در
زمینه پایه‌گذاری کلیساها

«گِرِگ گیلبرت با کند و کاو در کتاب مقدس، غبار گیجی و سردرگمی را می‌زداید، و به مهم‌ترین سوال پاسخ می‌دهد. حتی اگر فکر می‌کنید از قبل از این خبر خوش آگاهید که خدا در مسیح چه کرده است، گیلبرت تمرکز شما را بر این انجیل پر جلال باز هم صیقل می‌دهد.»

—کالین هانسن

ویرایشگر مجله «مسیحیت امروز»

«این کتاب به شما کمک می‌کند تا انجیل عیسی مسیح را بهتر درک نمایید، آن را عزیزتر بشمارید، و به شیوه بهتری به دیگران بشارت دهید. اگر فکر می‌کنید در مورد انجیل معرفت دارید، این را بدانید که بیشتر از آنچه فکر کنید به درک و شناخت آن نیاز دارید.»

—جاشوا هریس

شبان ارشد کلیسای «حیات بر بنیان عهد» واقع در شهر گیتزبرگ در
ایالت مریلند

«در بحبوحهٔ فرهنگ مسیحی حاکم بر این عصر که در رابطه با پایه‌های اصلی ایمان ما دچار آشفتگی و سردرگمی بی‌حد و حصر است، گرگ گیلبرت تصویری از انجیل به ما ارائه می‌دهد که برای ایمانداران تصویری واضح و روشن است، و برای کسانی که هنوز ایمان نیاورده‌اند، تصویری قانع‌کننده می‌باشد. «انجیل چیست؟» کتابی صلیب‌محور است که خدا را برمی‌افرازد، و از کلام خدا لبریز می‌باشد. این کتاب ذهن شما را تسخیر می‌کند، و دلتان را برای خدایی آتش می‌زند که با فیض خود، و از طریق انجیلش، ما را برای جلال خود نجات می‌بخشد.»

—دیوید پلات

شبان ارشد کلیسای «بروک هیلز» واقع در شهر برمنگهام در ایالت آلاباما

«شفافیت دربارهٔ انجیل هم باعث اطمینان و خاطرجمع‌ی از انجیل می‌گردد، و هم باعث می‌شود در رابطه با حقایق اساسی انجیل، اعتقاد راسخ و محکم داشته باشیم. این کتاب ممتاز، بسیار زلال و شفاف است، و امین و وفادار به کتاب مقدس. با مطالعهٔ این کتاب، با تمرکز و تأمل تازه‌ای به انجیل می‌نگریم.»

—ویلیام تایلور

سرکشیش کلیسای «هلن مقدس» واقع در منطقهٔ بیشاپ‌گیت در شهر لندن

«وقتی فکر می‌کنم گل سرسید کتاب مقدس چه چیزی است، دلم بی‌درنگ به انجیل گواهی می‌دهد. بسیاری را می‌شناسم که انجیل را دوست دارند.»

ولی من همیشه آماده‌ام که عشقم به انجیل بیشتر شود، و آن را بهتر درک
نمایم. گرگ گیلبرت این کتاب را نوشته تا ما را یاری رساند که انجیل را بیشتر
بشناسیم، و بیشتر به آن عشق بورزیم.»

—جانی هانت

رییس همایشهای کلیسای تعمیدی جنوب
شبان «نخستین کلیسای تعمیدی» واقع در شهر ووداستوک در ایالت
جورجیا

«آنچه این کتاب را این چنین پرمغز و پرمایه می‌سازد، سادگی و بی‌پیرایگی
آن است. چه بسا بزرگ‌ترین خطری که مسیحیت را تهدید می‌کند، این
است که بدون آنکه به صدای واضح و قطعی کتاب مقدس گوش فرا دهند،
دربارهٔ ماهیت انجیل با یک سری فرضیات پیش می‌روند. این مبالغه نیست
اگر بگویم شاید این مهم‌ترین کتابی است که دربارهٔ ایمان مسیحی مطالعه
می‌کنید.»

—ریک هالند

شبان امور اجرایی در کلیسای «محفل فیض» واقع در شهر سان‌ولی
در ایالت کالیفرنیا

انجیل چیست؟

گرگ گیلبرت

با پیشگفتاری از دی. ای. کارسن

What is the Gospel?
Copyright © 2010 by Gregory D. Gilbert
Published by Crossway
A publishing ministry of Good News Publishers
Wheaton, Illinois 60187, U.S.A.

This edition published by arrangement
with Good News Publishers.
All rights reserved.

Farsi translation published by:
The Gospel Coalition

تقدیم به ماریاه
دوست دارم
یک دنیا

فهرست

۱۵	مقدمه‌ای دربارهٔ این مجموعه
۱۹	پیشگفتار
۲۳	پیش درآمد
۳۳	۱ کشف انجیل در کتاب مقدس
۵۱	۲ خدا، خالق عادل
۶۱	۳ انسان گناهکار
۷۷	۴ عیسی مسیح منجی
۹۱	۵ پاسخ: ایمان و توبه
۱۰۹	۶ ملکوت
۱۲۹	۷ صلیب را در مرکز نگاه دارید
۱۴۳	۸ قدرت انجیل
۱۵۵	تشکرات ویژه

مقدمه‌ای دربارهٔ این مجموعه

مجموعه کتابهای سازمان ۹ نشانه (۹Marks) بر اساس دو باور و عقیدهٔ اساسی نوشته شده‌اند. باور نخست این است که کلیساهای محلی بیش از آنکه حتی بسیاری از مسیحیان متوجه باشند، برای بقای حیات مسیحی ضرورت دارند. ما در این سازمان باور داریم که یک مسیحی سالم، عضو یک کلیسای سالم است.

باور دوم این است که حیات کلیساهای محلی زمانی بقا می‌یابد و به بلوغ می‌رسد که بر کلام خدا پایه‌گذاری شده باشد. خدا سخن می‌گوید، و کلیسا باید به صدای خدا گوش دهد و از او متابعت نماید. به همین سادگی. وقتی کلیسا گوش می‌سپارد و متابعت می‌کند، به تدریج شبیه آن کسی می‌گردد که از او متابعت می‌کند. چنین کلیسایی محبت و قدوسیت خدا را بازتاب می‌دهد، و جلال او را نمایان می‌سازد. کلیسا با نگرستن به خدا شبیه او خواهد گشت.

با توجه به ویژگیهای نامبرده، خوانندگان این کتاب حتماً متوجه می‌شوند که عنوان «۹ نشانه» برگرفته از کتاب مارک دور به نام «۹ نشانه یک کلیسای سالم» می‌باشد. این کتاب در سال ۲۰۰۱ به همت انتشارات راه صلیب (Crossway) به چاپ رسید. در این کتاب نامبرده، همه چیز با کتاب مقدس آغاز می‌گردد:

- موعظه تفسیری
- الهیات بر مبنای کتاب مقدس
- درک انجیل بر مبنای کتاب مقدس
- درک ایمان آوردن به مسیح بر مبنای کتاب مقدس
- درک بشارت دادن بر مبنای کتاب مقدس
- درک عضویت در کلیسا بر مبنای کتاب مقدس
- درک توبیخ و تأدیب در کلیسا بر مبنای کتاب مقدس
- درک شاگردسازی و رشد روحانی بر مبنای کتاب مقدس
- درک رهبری در کلیسا بر مبنای کتاب مقدس

درباره اینکه کلیسا باید چکار کند تا یک کلیسای سالم باشد، نکته فراوان است؛ از جمله اینکه کلیسا باید همواره در دعا باشد. اما به اعتقاد ما این ۹ اصل مواردی هستند که امروزه اغلب نادیده گرفته می‌شوند (بر خلاف دعا که تا این حد نادیده گرفته نمی‌شود). بنابراین، پیغام اصلی ما به کلیساها این است که به برجسته‌ترین اصول و قواعد تجارت و داد و ستد،

یا به آخرین و جدیدترین سبکهای رایجِ زمانه چشم ندوزید. به خدا بنگرید. دوباره به کلام خدا گوش بسپارید.

مجموعه کتابهای سازمان ۹ نشانه (۹Marks) حاصل این باور کلی می‌باشند. در سه جلد از این مجموعه، ۹ نشانهٔ نامبرده با جزییات بیشتر، و از زاویه‌های مختلف بررسی شده‌اند. شماری از این کتابها شبانان کلیسا را مخاطب قرار داده‌اند، و شماری دیگر از کتابها به اعضای کلیسا پرداخته‌اند. امیدواریم کتابهای نامبرده در مجموع، همهٔ این موضوعات را از نظر گذرانده باشند: سنجش و بررسی دقیق و کتاب مقدسی، تأمل و تفکر الهیاتی، توجه به فرهنگ، کاربرد جمعی، و حتی کمی هشدار و تذکر شخصی. بهترین کتابهای مسیحی همواره کتابهایی هستند که هم به الهیات می‌پردازند، و هم در عمل برای خواننده مفید می‌باشند.

دعای ما این است که خدا از این کتاب، و سایر منابع استفاده کند تا عروسش کلیسا با درخشش و شکوه خود برای روز بازگشت خداوندش آماده شود.

پیشگفتار

سی سال واندی تدریس به دانشجویان الهیات به من نشان داده است که بحث‌انگیزترین سوالاتی که از سوی دانشجویان مطرح می‌شود، از هر نسلی به نسل دیگر متفاوت است. این امر در مورد جامعه مسیحی که طیف وسیع‌تری را در برمی‌گیرد نیز صادق است. سابقاً می‌توانستید تضمین کنید که مناظره‌ای داغ و پرتب و تاب در پیش بود وقتی این سوال مطرح می‌شد: «درباره جنبش گریز ماتیک چگونه فکر می‌کنید؟» یا «آیا بحث خطاناپذیر بودن کتاب مقدس ارزش دفاع کردن دارد؟» یا «درباره کلیساهایی که در مراعات حال حق‌جویان افراط می‌کنند چگونه فکر می‌کنید؟» امروزه یافتن کسانی که به بحث و گفتگو راجع به این سوالات علاقه‌مندند، خیلی آسان است. فقط بحثها داغ است، اما از روشنگری خبری نیست. چه بسا سوالی که امروز به اصطلاح فتیله خاموش را روشن می‌کند، همان‌طور که نویسنده این کتاب به آن اشاره می‌نماید، این سوال است: «انجیل چیست؟» اما

سوال مفیدی که می‌توان در ادامه سوال قبلی پرسید این است: «مسیحیت انجیلی چیست؟»

پاسخهایی که به این سوالات داده می‌شوند، نه فقط به هم ربط ندارند، بلکه اغلب با کمترین تأمل بر کتاب مقدس، و با تعصب بسیار، در اصل یک دفاعیه هستند. رک و صریح بگویم که این امر بسیار هشدار دهنده است، چرا که این موضوعات بسیار اساسی و زیربنایی هستند. وقتی مسیحیان به اصطلاح انجیلی درباره معنای واژه «انجیل» این همه اختلاف نظر دارند، یا باید به این نتیجه رسید که جنبش مسیحیان انجیلی یک پدیده ناهمسان است؛ به این معنی که در مورد انجیل هیچ تفاهم و توافقی ندارند، و در این مورد احساس مسوولیت نمی‌کنند که مجاهده نمایند برای آن ایمانی که خداوند یک بار به مقدسان سپرد (یهودا ۳)، یا اینکه بسیاری از کسانی که خود را مسیحیان انجیلی می‌نامند، رسماً حق ندارند خود را با این عنوان خطاب کنند، چرا که ترک انجیل کرده‌اند.

اکنون گرگ گیلبرت وارد صحنه می‌شود. این کتاب ادعا ندارد که موضوع تازه‌ای ارائه می‌دهد، بلکه موضوعات قدیمی را از نو و با دیدگاهی تازه بیان می‌کند، موضوعاتی که هرگز نمی‌بایست نادیده گرفته شوند، چه رسد به اینکه به فراموشی سپرده شوند. وضوح و شفافیت اندیشه و بیان گرگ قابل تحسین است. این کتاب فکر بسیاری از مسیحیان بالغ را که تعدادشان هم کم نیست، صیقل می‌دهد. مهم‌تر از همه اینکه، این کتابی است که باید به طور وسیع میان رهبران کلیسا، نوایمانان، و حتی میان کسانی توزیع شود که هنوز اعتماد خود را بر مسیح قرار نداده‌اند، و به دنبال توضیح

روشنی می‌گردند تا برایشان مشخص شود که انجیل چیست. این کتاب را بخوانید، سپس یک جعبه از آن را با گشاده‌دستی توزیع نمایید.

دی. ای. کارشن

پیش درآمد

انجیل عیسی مسیح چیست؟

شاید فکر کنید پاسخ این سوال به خصوص برای مسیحیان خیلی آسان است. در واقع شاید فکر کنید نوشتن چنین کتابی اصلاً لازم نیست. چه ضرورتی دارد از مسیحیان خواسته شود با دقت به این سوال فکر کنند که انجیل چیست؟ این سوال مثل این می ماند که از نجاران بخواهند به این فکر کنند که چکش چیست؟

هرچه باشد، انجیل عیسی مسیح قلب مسیحیت است؛ و ما مسیحیان ادعا داریم که بیش از هر چیز دیگر با انجیل سر و کار داریم. ما عزم خود را جزم کرده ایم تا زندگی و کلیسایمان را بر انجیل بنا سازیم. ما درباره این انجیل با دیگران صحبت می کنیم، و دعایمان این است که دیگران به انجیل گوش بسپارند و آن را باور کنند.

با این حال، فکر می کنید بیشتر مسیحیان تا چه اندازه محتوای انجیل مسیحی را درک نموده اند؟ اگر کسی از شما بپرسد این خبر خوش که شما

مسیحیان مدام با آن سرو کار دارید، دربارهٔ چیست، و خبر خوش آن کجا است، شما چه پاسخی دارید؟

احساسم این است که پاسخ بسیاری از مسیحیان با تعریفی که کتاب مقدس از انجیل عیسی مسیح ارائه می‌دهد، خیلی فاصله دارد. شاید پاسخشان این باشد: «انجیل یعنی اگر به خدا ایمان بیاورید، او گناهان شما را می‌بخشد.» شاید هم بگویند: «خبر خوش این است که خدا شما را دوست دارد، و برای زندگی‌تان نقشه‌ای عالی دارد.» یا اینکه «انجیل این است که شما فرزند خدا هستید، و خواست خدا این است که فرزندان شما از هر نظر بسیار کامیاب و موفق باشند.» برخی هم بر اهمیت این موضوع واقفند که باید دربارهٔ مرگ عیسی بر روی صلیب، و رستاخیزش صحبت کنند. اما سوال اینجا است که چگونه همهٔ این موارد با هم جور درمی‌آیند؟

واقعیت این است که به تفاهم رساندن مسیحیان در پاسخ به این سوال که «انجیل چیست؟» آن‌طور که باید کار آسانی نیست. من با سازمان خدمات مسیحی به نام ۹ نشانه (9Marks) همکاری دارم، که وابسته به کلیسای تعمیدی کاپیتول هیلز واقع در واشنگتن دی. سی می‌باشد. بیشتر کسانی که مطالب ما را در این سازمان مطالعه می‌کنند، و در موردشان نظر می‌دهند، به شاخهٔ مسیحیت انجیلی تعلق دارند، و با قاطعیت خود را مسیحیان انجیلی می‌نامند. آنها باور دارند که کتاب مقدس حقیقت است و با خطاناپذیر. این مسیحیان باور دارند که عیسی بر روی صلیب جان داد، و با بدن جسمانی از مرگ برخاست. ایشان باور دارند که انسان گناهکار است

و نیازمند نجات. نیت مسیحیان نامبرده این است که انجیل محور، و غرق در انجیل باشند.

اما حدس می‌زنید موضوعی که به تنهایی بیشترین اظهار نظرات را به خود اختصاص می‌دهد، و عامل اکثر واکنشهای پرتب و تاب به نوشته‌های ما است، دربارهٔ چیست؟ بله، دربارهٔ انجیل است. می‌توانیم دربارهٔ موعظه نمودن، توبیخ کلیسایی، مشاوره، خط مشی کلیسا، و حتی سبک موسیقی در کلیسا ماهها صحبت کنیم و مطلب بنویسیم، و با واکنشهای جالب، اما نه غافلگیرکننده روبه‌رو شویم. ولی اگر مقاله‌ای بنویسیم، و سعی کنیم به روشنی توضیح دهیم که کتاب مقدس دربارهٔ مفهوم خبر خوش مسیحیت چه تعلیمی می‌دهد. با واکنشهای حیرت‌آوری روبه‌رو خواهیم شد. مدتی قبل، یکی از دوستانم در تارنمای ما مقاله‌ای کوتاه نوشت. موضوع آن مقاله دربارهٔ هنرمند مسیحی معروفی بود که در مصاحبه‌اش از او خواسته بودند خبر خوش مسیحیت را تعریف نماید. به پاسخ آن هنرمند توجه کنید:

چه سوال خوبی! به گمانم احتمالاً . . . حس درون‌ام به من می‌گوید که خبر خوش یعنی آمدن عیسی، زندگی، مرگ، و رستاخیزش، و آغاز دوران اقتدار عیسی بر همه چیز، که هنوز به سرانجام نرسیده است . . . و بانی همهٔ اینها خودش است . . . یعنی سرو سامان دادن همه چیز . . . این روند در زندگی و دل ایمانداران آغاز گشته، و واقعیتی است که در زندگی و دل آنها جاری است. اما روزی می‌رسد که همهٔ این حقایق به طور کامل تحقق می‌یابند. ولی دربارهٔ خبر خوش، و انجیل باید بگویم که این خبر خوش دربارهٔ آمدن ملکوت اوست، دربارهٔ آغاز آمدن ملکوتش . . . حس من این است.

چند نفر از ما در پاسخ به تعریف نامبرده، این پرسشها را مطرح کردیم: «اگر قرار است انجیل مسیحی را شرح دهیم، مگر نباید دربارهٔ مرگ و رستاخیز عیسی نیز توضیح دهیم؟» یا «مگر نباید دربارهٔ گناه، و نیاز به نجات یافتن از غضب خدا بر گناه صحبت کنیم؟»

واکنشها به این مجموعه مطالب باورنکردنی بودند. به مدت چندین ماه پیغامهای فراوانی در این باره به دستمان می‌رسید. عده‌ای به خاطر طرح آن پرسشها از ما قدردانی کردند. شماری برایشان این سوال مطرح بود که مگر چه اشکالی دارد انجیل را به این‌گونه بشارت دهیم؟ مگر نه اینکه عیسی خودش دربارهٔ آمدن ملکوتش موعظه نمود؟ برخی هم از اینکه می‌دیدند مسیحیان به طور جدی به این فکر می‌کنند که اصلاً چگونه انجیل را بیان کنند، گویی نسیم تازه‌ای به آنها وزیده بود.

از یک طرف خوشحالم که می‌بینم مسیحیان از بحث و گفتگو دربارهٔ انجیل به وجد می‌آیند. این بدان معنا است که آنها انجیل را جدی می‌گیرند، و عمیقاً دربارهٔ ماهیتش تأمل و تفکر می‌کنند. مسیحیانی که برایشان مهم نیست که چگونه انجیل را تعریف کنیم، یا چه درکی از انجیل داشته باشیم، مسیحیانی هستند که به لحاظ روحانی اصلاً تندرست نمی‌باشند. از سوی دیگر، فکر می‌کنم جنب و جوشی که به وسیلهٔ این بحثها در مورد انجیل به وجود آمده، به غباری از گیجی و آشفتگی و سردرگمی فراگیر در این روزها اشاره می‌کند. وقتی بحث ماهیت انجیل مطرح می‌شود، مسیحیان، حتی مسیحیانی که خود را انجیلی می‌نامند نیز در این مورد تفاهم ندارند.

اگر از صد مسیحی که خود را انجیلی می‌نامند، بپرسید خبر خوش عیسی چیست، احتمالاً با شصت پاسخ مختلف روبه‌رو می‌شوید. اگر به موعظه واعظان انجیلی گوش دهید، کتابهای مسیحیان انجیلی را مطالعه کنید، تارنماهای مسیحیان انجیلی را بخوانید، یکی پس از دیگری، انجیل را توضیح داده‌اند، در حالی که برخی از آنها حتی یک نقطه مشترک ندارند. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنم:

خبر خوش این است که خدا می‌خواهد لطف و کرم خود را به شکل اعجاب‌انگیزی به شما نشان دهد. او می‌خواهد زندگی‌تان را از شراب تازه لبریز سازد. اما آیا حاضرید مشک کهنه شراب خود را دور بریزید؟ آیا اندیشه‌تان را وسعت خواهید داد؟ آیا دیدگاه خود را وسعت می‌بخشید، و خودتان را از شز همه آن تفکرات منفی که مانع پیشرفت شما است، خلاص می‌کنید؟

و این هم تعریف انجیل در یک عبارت: چون مسیح برای ما جان داد، کسانی که اعتمادشان را بر او قرار می‌دهند، می‌دانند خطایایشان یک بار برای همیشه بخشیده شده است. در محکمه قضاوت خدا چه خواهیم گفت؟ فقط یک چیز می‌گوییم: مسیح به جای ما جان داد. این یعنی انجیل.

شاید بتوان پیغام انجیل را انقلابی‌ترین پیغام همه اعصار بدانیم: «امپراتوری انقلابی و بنیادشکن خدا فرا رسیده است. این امپراتوری با مصالحه و آشتی پیش می‌رود، و با ایمان، امید، و محبت وسعت می‌یابد. این امپراتوری با مستمندترین‌ها، با ضعیف‌ترین‌ها، با حلیم‌ترین‌ها، و با ناچیزترین‌ها افتتاح می‌گردد. وقتش رسیده طرز فکر خود را تغییر دهید. همه چیز در آستانه تغییر است. وقتش رسیده سبک تازه‌ای را در زندگی تجربه کنید. به من ایمان

بیاورید. مرا پیروی کنید. به این خبر خوش ایمان بیاورید تا بتوانید زیستن با این خبر خوش را بیاموزید، و از این انقلاب سهمی داشته باشید».

خبر خوش این است که خدا بدون توجه به اعمال شما، بدون توجه به جایگاه شما، و بدون توجه به میزان اشتباهاتتان، برای همیشه به شما روی خوش نشان خواهد داد. او شما را دوست دارد، و به شما نظر کرده، و به دنبال شما می‌گردد.

انجیل خودش اعلام می‌کند که عیسی، آن مسیح موعود که مصلوب شد و از مردگان قیام کرد، تنها سرور و آقا و خداوندگار واقعی این جهان است.

خبر خوش! خدا پادشاه این جهان می‌گردد، و از طریق عیسی این مهم را به انجام می‌رساند. و بنابراین، وه شگفتا! عدالت خدا، صلح خدا، و عالم هستی خدا از نو بنا می‌شوند، و جانی دوباره می‌گیرند. و البته در میان همه اینها، این برای من و شما خبر خوشی است. اما آنچه از این خبر خوش مشتق می‌شود، پیغامی است دربارهٔ عیسی، که اثر آن بر من و شما در وهلهٔ دوم است. اما نکتهٔ انجیل در مورد این نیست که «شما چنین آدمی هستید، و باید برای شما اتفاقی رخ دهد.» این ثمرهٔ انجیل است، نه خود انجیل . . . نجات نتیجهٔ انجیل است، نه مرکز انجیل.

انجیل اعلامیهٔ عیسی است از [دو] جنبه. انجیل اعلامیه‌ای است که عیسی آن را بیان نمود؛ یعنی فرا رسیدن قلمروی امکانات خدا (ملکوتش) در میان سازه‌های امکانات انسانی. اما انجیل اعلامیه دربارهٔ عیسی هم می‌باشد؛ یعنی این خبر خوش که عیسی با مرگ و رستایشش ملکوتی را مهیا نمود که به ما وعده‌اش را داد.

من که یک مسیحی هستم، صرفاً سعی می‌کنم خودم را با طریق خاصی از زندگی، و با آن طریقی که عیسی تعلیم داد، تطبیق دهم؛ و فکر می‌کنم طریق عیسی بهترین طریق زندگی است. . . با گذشت زمان، وقتی قاطعانه سعی می‌کنید به طریق عیسی زندگی نمایید، متوجه می‌شوید که امری ژرف‌تر و عمیق‌تر در جریان است. متوجه می‌شوید این طریق زندگی به این دلیل بهترین است که در حقایق اساسی دربارهٔ جهان ریشه دارد. شما بیش از پیش به این پی می‌برید که در هماهنگی با واقعیت‌هایی زندگی می‌کنید. شما به طور روزافزون با ژرفای جهان هستی همساز می‌گردید. . . مسیحیان اولیه این طریق زندگی را که عیسی اعلام نمود، «خبر خوش» اعلام نمودند.

درک من از پیغام عیسی این است که او به ما می‌آموزد تا در واقعیتی که خدا همین حالا، اینجا، و امروز رقم زده، زندگی کنیم. انگار عیسی مدام تکرار می‌کند: «زندگی خود را تغییر دهید. به این شکل زندگی کنید».

پس متوجه می‌شوید وقتی می‌گوییم انجیل در غباری از گیجی و آشفتگی و سردرگمی احاطه شده، منظورم چیست! اگر تا به حال دربارهٔ مسیحیت پیغامی نشنیده بودید، و این چند نقل قول را می‌خواندید، چه فکری می‌کردید؟ قطعاً به این نتیجه می‌رسیدید که مسیحیان قصد دارند پیغامی را منتقل کنند که پیغام خوبی است، اما بقیه‌اش دیگر یک سری چیزهای درهم و برهم است. آیا خبر خوش صرفاً این است که خدا مرا دوست دارد، و باید مثبت‌تر ببیندیشم؟ آیا خبر خوش این است که عیسی یک الگوی بسیار عالی است که می‌تواند مرا بیاموزد تا با محبت و رحم و شفقت زندگی کنم؟ شاید این خبر خوش به گناه و آمرزش هم کمی مربوط باشد. به تصور شماری از مسیحیان، گویا این خبر خوش به مرگ عیسی ربط دارد؛ ولی از

قرار معلوم، عده‌ای هم تصور نمی‌کنند که این خبر خوش به مرگ عیسی ربط داشته باشد.

در حال حاضر هدفم این نیست که بگویم کدام یک از این نقل قول‌ها بهترند، و کدام بدترند (هرچند امیدوارم پس از مطالعه این کتاب بتوانید تشخیص دهید). در اینجا فقط منظورم این است که بگویم وقتی این سوال مطرح می‌شود که «انجیل چیست؟» چه چیزهای متفاوتی به ذهن آدمها می‌آید.

همه تلاشم در کتابی که پیش رو دارید، این است که به سوال نامبرده پاسخی روشن دهم. قصدم این است که بر اساس آنچه کتاب مقدس درباره انجیل تعلیم می‌دهد، به این سوال پاسخ دهم. در این راستا، دعا و آرزویم این است:

اول اینکه، اگر مسیحی هستید، دعا می‌کنم این کتاب کوچک، و مهم‌تر از آن، حقایق پرشکوهی که سعی گشته در این کتاب بیان شوند، دلتان را از شادی پر سازد، و به خاطر آنچه عیسی مسیح برایتان انجام داده، از حمد و ستایش او لبریز گردید. یک انجیل نحیف و نزار، به یک پرستش نحیف و نزار ختم می‌شود. چنین انجیلی چشمان ما را از خدا به خودمان متمرکز می‌سازد، و آنچه را خدا برای ما در مسیح به انجام رسانده، خوار می‌شمارد. اما انجیلی که بر پایه کتاب مقدس است، مانند سوختی است که کوره پرستش را شعله‌ور می‌سازد. هرچه بیشتر انجیل را درک می‌کنید، هرچه بیشتر آن را باور می‌کنید، و هرچه بیشتر به آن تکیه می‌کنید، خدا را بیشتر می‌ستایید، هم به خاطر آن کسی که هست، هم به خاطر آنچه در مسیح

برایتان به انجام رسانده است. پولس بانگ می‌زند: «زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا!» (رومان ۱۱: ۳۳). چون دل پولس از انجیل مالامال بود، می‌توانست چنین چیزی بگوید.

دوم اینکه، امیدوارم با مطالعه این کتاب، خبر خوش عیسی را با اطمینان عمیق‌تری با دیگران در میان بگذارید. من با مسیحیان زیادی برخورد داشته‌ام که از ترس اینکه نتوانند به سوالهایی که در رابطه با انجیل مطرح می‌شود، پاسخ دهند، انجیل را به خانواده و دوستان و آشناپانشان بشارت نمی‌دهند. البته این درست است که شاید نتوانید به همه سوالات پاسخ دهید! اما می‌توانید پاسخگوی تعدادی از آنها باشید. امیدوارم این کتاب به شما کمک کند تا بتوانید به سوالات بیشتری پاسخ دهید.

سوم اینکه، دعا می‌کنم اهمیت این انجیل را برای حیات کلیسا مشاهده کنید؛ و در نتیجه این مشاهده، همه توان خود را به کار گیرید تا این انجیل در هر جنبه از حیات روحانی‌تان به گوش رسد، موعظه و اعلام گردد، و تعلیم داده شود. سخت بکوشید تا در هر جنبه از حیات روحانی‌تان این انجیل را بسرایید، و دعایتان در این انجیل ریشه داشته باشد. پولس می‌گوید حکمت خدا از طریق کلیسا برای کل عالم مکشوف می‌گردد. این چگونه ممکن است؟ با موعظه انجیل، نقشه ابدی خدا برای نجات جهان بر همگان روشن می‌گردد (افسیان ۳: ۷-۱۲).

چهارم اینکه، امیدوارم این کتاب بزندگی انجیل را در دل و فکرتان جا بیندازد. انجیل پیغامی رک و صریح است، و با قاطعیت به طرز فکر جهان فشار وارد می‌کند، و با حقایق تیز و بُزنده‌اش پیشتاز است. متأسفانه در

میان مسیحیان، حتی مسیحیان انجیلی همواره این تمایل وجود داشته که از بُرندگی انجیل بکاهند تا برای جهان مقبول تر باشد. دعایم این است که کتاب حاضر، تلاشی باشد برای حفظ این بُرندگی، و جلوگیری از فرسایش حقایقی که اگرچه همزمان برای این جهان دشوار است، اما برای خبر خوش عیسی ضروری و اجتناب ناپذیرند. همه ما وسوسه می شویم برای اینکه شاهدان خوش برخوردی باشیم، انجیل را تا جایی که ممکن است، جذاب و گیرا نشان دهیم. این طرز فکر از یک جنبه‌هایی اشتباه نیست، چرا که به هر حال قرار است خبر خوش را بشارت دهیم. اما باید مراقب باشیم که نکات تیز و بُرندۀ انجیل را سانسور نکنیم. ما باید بُرندگی انجیل را حفظ نماییم. امیدوارم این کتاب ما را یاری رساند تا این امر را به جا آوریم. سرانجام اینکه، اگر مسیحی نیستید، دعا می‌کنم مطالعه این کتاب محرکی باشد تا درباره خبر خوش عیسی مسیح جدی بیندیشید. این پیغام شالوده زندگی ما مسیحیان است، و معتقدیم این پیغام از شما می‌طلبد که به آن پاسخ دهید. اگر یک چیز در دنیا وجود داشته باشد که نتوانید آن را نادیده بگیرید، آن یک چیز صدای خدا است که ندا می‌دهد: «خبر خوش! این‌گونه می‌توانید از داوری من نجات یابید!» این از آن اعلاناتی است که باید به آن توجه کرد.

فصل اول

کشف انجیل در کتاب مقدس

آیا می‌دانستید دستگاه‌های رهیاب (جی.پی.اس) در برخی از شهرهای آمریکا، به خصوص در شهرهای کوچک باعث دردسراست؟ این دستگاه کوچک برای بسیاری از ساکنان کلان‌شهرها نقش یک منجی را ایفا می‌کند. دستگاه را روشن نموده، نشانی را تایپ می‌کنید، و به سوی مقصد پیش می‌روید. دیگر خروجی هیچ بزرگراهی را به اشتباه رد نمی‌کنید، و هیچ دوربرگردانی را اشتباه نمی‌گیرید. این شما، این ماشینتان، این دستگاه رهیابتان. تمام شد. به مقصد رسیدید!

به تازگی صاحب یکی از این رهیابها شدم، که در اصل انقلابی بود علیه مسوول راه و ترابری واشنگتن دی.سی، و سیستم جاده‌رانی غیر قابل تحمل آنجا! البته اولین تجربه استفاده‌ام از رهیاب در واشنگتن نبود. برای اولین بار در شهر لیندن واقع در تگزاس؛ شهر کوچک و روستایی و دورافتاده زادگاهم از رهیاب استفاده کردم.

ظاهراً آن دستگاه رهیاب در پیدا کردن مسیرها و خیابانها در واشنگتن هیچ مشکلی نداشت، اما عجیب بود که در لیندن مشکل ساز شد. جاده‌هایی که رهیاب از وجودشان مطمئن بود، اصلاً وجود نداشتند. هر کجا که رهیاب اصرار می‌کرد دور بزنم، دور زدن ممنوع بود. نشانی‌هایی که رهیاب کاملاً از وجودشان مطمئن بود، یا چندین کیلومتر آن طرف‌تر بودند، یا اصلاً وجود نداشتند.

از قرار معلوم، عدم شناخت رهیاب از شهرهای کوچک معضلی چشمگیر و رو به افزایش است. به گزارش شبکه خبری بی.بی.سی، در نتیجه راهنمایی دستگاه رهیاب، یکی از جاده‌های محلی، به شاهراه عبور و مرور خودروهای سنگین تبدیل شده بود، چون دستگاه رهیاب به جای اینکه ترافیک را به سمت بزرگراهها هدایت کند، خودروها را به جاده‌های محلی راهنمایی می‌کرد. این رهیابها مشکلات دیگری هم به وجود می‌آورند. یکی از ساکنان بخت برگشته ایالت کالیفرنیا تأکید داشت که وقتی با راهنمایی جی.پی. اس به سمت راست پیچید، وارد یک جاده خاکی شد، و سر از ریل راه‌آهن درآورد و در آنجا گرفتار شد، و ناگهان نور لوکوموتیوی که به او نزدیک می‌شد چشمانش را خیره کرد! البته این بنده خدا جان سالم به در برد، اما ماشینی که کرایه کرده بود، به همراه رهیابی که کارش را به درستی انجام نداده بود، جان سالم به در نبردند.

یکی از نمایندگان اتحادیه خودرو و ماشین‌آلات به منظور ابراز همدردی در این مورد چنین گفت: «بدیهی است که دستگاه جی.پی.اس به خطا رفته، و نباید راننده را به سمت راست، و ریل راه‌آهن راهنمایی می‌کرد. اما نباید

فقط به صرف اینکه یک دستگاه به شما می‌گوید به کاری دست بزنید که احتمال خطر در آن وجود دارد، شما آن کار را انجام دهید.» به راستی که چنین است!

پس مشکل کجا است؟ کارخانه جی.پی.اس مدعی است که دستگاه‌هایش مشکلی ندارند. آن دستگاهها دقیقاً کاری را انجام می‌دهند که باید انجام دهند. در واقع، مشکل از نقشه‌هایی است که در این دستگاهها نصب است. مشخص شد که به خصوص نقشه‌های مربوط به شهرهای کوچک که در جی.پی.اس نصب است، معمولاً سالها و شاید دهه‌ها به روزرسانی نشده‌اند. گاهی نقشه‌ها صرفاً نقشهٔ ساختمانی هستند نه جغرافیایی؛ به این معنی که آن نقشه، طرح و نقشهٔ موسسان شهر، و برنامه‌شان برای توسعهٔ شهر است. پس نتیجه چه می‌شود؟ گاهی نقشهٔ رهیاب، طبق نقشه برداری قدیمی شهر، نشانی می‌دهد، غافل از اینکه بعدها نقشه عوض شده، و در آن مکان، بنای دیگری را ساخته‌اند. گاهی جاده‌هایی نقشه برداری شده، اما هرگز ساخته نشده‌اند؛ و گاهی هم اگر ساخته شدند، جاده نشدند؛ بلکه تبدیل به ریل راه‌آهن گشتند!

چه در دنیای جی.پی.اس، چه در زندگی مهم است که از منبعی قابل اطمینان اطلاعات کسب کنید!

اقتدار ما چیست؟

در مورد طرح این پرسش که انجیل چیست نیز این امر صادق است. از همین ابتدا باید تصمیم بگیریم که برای پاسخ به این سوال از چه منبعی

اطلاعات کسب کنیم. پاسخ این سوال برای مسیحیان انجیلی خیلی آسان است: در کتاب مقدس به دنبال پاسخ می‌گردیم.

بله این درست است. اما باید پیشاپیش بدانیم که همه کاملاً با این جواب موافق نیستند. مسیحیان با باورهای مختلف، به این سوال دربارهٔ اقتدار، پاسخهای متفاوتی داده‌اند. برای مثال، استدلال برخی این است که ما نباید مبنای درکمان از انجیل را در اصل فقط بر کتاب مقدس قرار دهیم، بلکه باید به سنت کلیسا ارج نهیم. به اعتقاد این دسته، اگر کلیسا از دیرباز باوری داشته، ما نیز باید آن باور را صحیح بدانیم. شمار دیگری معتقدند که منطق، حقیقت را به ما نشان می‌دهد. ما دانش خود را بر این منطق قرار داده‌ایم که نقطهٔ یک به دو می‌رسد، نقطهٔ دو به سه می‌رسد، و نقطهٔ سه به چهار. ما با این دیدگاه می‌توانیم در مورد خودمان، و در مورد جهان، و در مورد خدا به درکی صحیح برسیم. اما عده‌ای دیگر معتقدند برای یافتن حقیقت انجیل باید به تجربه‌های خودمان نگاه کنیم. ما با گوش دادن به ندای قلبمان می‌توانیم دربارهٔ خودمان، و دربارهٔ خدا به حقیقت برسیم.

اگر در مورد این گفته‌ها به دقت تأمل کنید، متوجه می‌شوید که هیچ‌یک از این سه منبع اقتدار نمی‌توانند وعده‌های خود را عملی سازند. سنت کلیسا به چیزی جز عقیدهٔ انسانها متکی نیست. هر دانشجوی سال اول رشتهٔ فلسفه به شما می‌گوید که منطقمان ما را میان شک و تردید رها می‌کند (برای مثال، سعی کنید ثابت نمایید که شما صرفاً ساخته و پرداختهٔ ذهن یک نفر نیستید؛ و یا حواس پنجگانه‌تان واقعاً قابل اعتماد است.) تجربیات

ما نیز برای تصمیم گرفتن راجع به حقیقت، به دل دمدمی مزاج ما متکی هستیم. صادق‌ترین انسانها نیز در این مورد حس پایداری ندارند.

پس چه کنیم؟ برای شناخت حقیقت، و برای اینکه بدانیم خبر خوش عیسی مسیح چیست، به کجا مراجعه کنیم؟ ما مسیحیان باور داریم که خدا در کلامش کتاب مقدس با ما سخن گفته است. علاوه بر این، ما باور داریم فرمایشات و کلام خدا در کتاب مقدس حقیقت مطلق است و خطاناپذیر و عاری از اشتباه. بنابراین، کلام خدا باعث نمی‌شود شک کنیم، و مایوس و نامطمئن گردیم؛ بلکه اطمینان کامل داشته باشیم. به گفته پولس: «تمامی کُتب از الهام خدا است، و به جهت تعلیم مفید است» (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶). داوود پادشاه نیز چنین گفت:

و اما خدا، طریق او کامل است؛

و کلام یهوه مُصفا (مزمور ۱۸: ۳۰).

پس برای اینکه بدانیم خدا دربارهٔ پسرش عیسی، و دربارهٔ مژدهٔ انجیل چه گفته، به کلام خدا مراجعه می‌کنیم.

به کدام بخش از کتاب مقدس مراجعه می‌کنیم؟

اما به این منظور به کدام بخش از کتاب مقدس مراجعه می‌کنیم؟ به گمانم می‌توانیم به چندین روش مختلف به هدفمان برسیم. یک روش این است که در سراسر عهد جدید واژهٔ «انجیل» را جستجو کنیم تا بتوانیم به این نتیجه برسیم که منظور نویسندگان از به کار بردن این واژه چه بوده است.

بی‌گمان، با موارد زیادی روبه‌رو خواهیم شد که نویسندگان عهد جدید، این واژه را دقیق و موşkافانه تعریف کرده باشند.

می‌توان در این روش به نکات مهمی دست یافت، اما این روش خالی از اشکال هم نیست. روش دیگر: بدیهی است که نویسندگان عهد جدید معمولاً چکیده‌ای از خبر خوش مسیحیت را توضیح داده‌اند، اما در توضیحشان واژهٔ انجیل را اصلاً به کار نبرده‌اند. برای مثال، به موعظهٔ پطرس در روز پنطیکاست در اعمال رسولان فصل ۲ توجه کنیم. اگر بخواهیم از بشارت خبر خوش مسیحیت نمونه‌ای نام ببریم، بدون شک موعظهٔ پطرس یکی از آن نمونه‌ها است. با این حال، پطرس نیز در موعظه‌اش واژهٔ انجیل را به کار نمی‌برد. مثال دیگر مربوط به یوحنا‌ی رسول است. او در کل نوشته‌هایش در عهد جدید فقط یک بار این واژه را به کار می‌برد (مکاشفه ۱۴:۶)!

فعلاً بیایید برای تعریف چارچوب انجیل مسیحی به سراغ واژه‌یاب برویم. بگذارید با نگاهی به گفته‌های مسیحیان اولیه دربارهٔ عیسی، و اهمیت و مفهوم زندگی و مرگ و رستاخیز او انجیل را تعریف کنیم. اگر نوشته‌ها و موعظه‌های رسولان مسیح را در کتاب مقدس بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که آنها آنچه را دربارهٔ این خبر خوش شخصاً از عیسی فرا گرفته بودند، گاهی بسیار مختصر توضیح داده‌اند، و گاهی با شرح و تفسیر بیشتر. چه بسا می‌توانیم این را تشخیص دهیم که رسولان و مسیحیان اولیه در اعلام خبر خوش عیسی، جملگی یک مجموعه سوالات و حقایق مشترک را مطرح کرده‌اند.

انجیل در رسالهٔ رومیان فصلهای ۱-۴

رسالهٔ پولس به رومیان یکی از بهترین نقاط شروع برای آشنایی با توضیحات اولیه دربارهٔ انجیل است. شاید بتوان گفت رسالهٔ رومیان واضح‌تر از کتابهای دیگر در کتاب مقدس، آنچه را پولس از مفهوم این خبر خوش درک نموده، گام به گام و دقیق و سنجیده توضیح می‌دهد.

در واقع، کتاب رومیان به آن معنایی که ما فکر می‌کنیم، یک کتاب نیست، بلکه یک نامه است. پولس در این نامه، خود و پیغامش را به گروهی از مسیحیانی معرفی می‌کند که آنها را هرگز ندیده است. به همین دلیل، رسالهٔ رومیان این چنین نظام‌مند و گام به گام است. خواست پولس این بود که آن مسیحیان با او و خدمتش، و به خصوص با پیغامش آشنا شوند. او می‌خواست آنها بدانند خبر خوشی که او موعظه می‌نمود، همان خبر خوشی بود که آنها باورش داشتند.

او در آغاز نامه‌اش می‌نویسد: «از انجیل مسیح عار ندارم، چون که قوت خدا است برای نجات هر کس که ایمان آورد» (رومیان ۱: ۱۶). پولس از همان ابتدا، و به ویژه در چهار فصل اول، خبر خوش دربارهٔ عیسی را با جزئیاتی بی‌نظیر توضیح می‌دهد. با بررسی این فصلها مشاهده خواهیم کرد که پولس ساختار بشارت انجیل را در چارچوب چند حقیقت اساسی شکل می‌دهد. ما این حقایق را بارها و بارها در بشارت رسولان شاهد هستیم. اکنون به توضیحات پولس در رومیان ۱-۴ می‌پردازیم.

اولین نکته این است که پولس به مخاطبانش می‌گوید آنها به خدا پاسخگو هستند. او پس از گفتار مقدماتی‌اش در فصل ۱: ۱-۷ با اعلام این حقیقت که

«غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود» (آیه ۱۸)، انجیل را عرضه می‌کند. پولس در همان کلمات ابتدایی، تأکید می‌ورزد که انسان خودمختار نیست. ما خالق خودمان نیستیم. ما متکی به خود نیستیم. ما به کسی جوابگو هستیم. بله، خدا جهان و مخلوقاتش، و از جمله ما را آفرید. چون خدا ما را آفرید، حق دارد از ما بخواهد که او را بپرستیم. پولس در آیه ۲۱ می‌گوید: «زیرا هرچند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند؛ بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت».

سپس پولس انسان را متهم می‌کند: گناه انسانها این است که خدا را حرمت نمی‌نهند و شکرگزارش نیستند. ما مخلوقات که مالکمان خدا است، وظیفه داریم او را حرمت نهاده و جلال دهیم؛ و طرز زندگی و صحبت و رفتارمان به گونه‌ای باشد که بدانیم و تصدیق کنیم که خدا بر ما اقتدار دارد. ما مخلوق خدا هستیم، متعلق به خدا هستیم، وابسته به خدا هستیم؛ و بنابراین، پاسخگو به خدا هستیم. این اولین نکته‌ای است که پولس در توضیح خبر خوش مسیحیت اعلام می‌نماید.

دومین نکته این است که پولس به مخاطبانش خاطرنشان می‌سازد که مشکلشان طغیان برضد خدا است. هم مخاطبان پولس، و هم انسانهای دیگر، آن‌طور که باید خدا را حرمت نگذاشتند و شکر نگفتند. دل بی‌فهم آنها تاریک گشت، «و جلال خدای غیر فانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند» (آیه ۲۳). این تصویری واقعاً چندش‌آور است، مگر نه؟ اینکه انسان خالقش را بشناسد، اما مجسمه‌جویی یا فلزی یک قورباغه یا پرنده یا حتی یک انسان را پر جلال‌تر و

با ارزش‌تر از خالقش بدانند، و به آن مجسمه قانع باشد، بالاترین اهانت به خدا، و بالاترین طغیان بر ضد او است. ریشه و ماهیت گناه این است؛ و عاقبت چنین اهانت و طغیانی بس هولناک و وحشتناک است.

پولس در سه فصل بعدی نیز تقریباً بر این نکته تأکید می‌نماید، و همه انسانها را محکوم می‌کند که به خدا گناه ورزیده‌اند. او در فصل ۱ غیر یهودیان را نشانه می‌گیرد، و در فصل ۲ با همان لحن شدید با یهودیان صحبت می‌کند. گویا پولس می‌دانست بیشتر آن یهودیان که به پاکی و درستکاری خود می‌بالیدند، پولس را به خاطر نکوهش غیر یهودیان تحسین می‌کردند و برایش کف می‌زدند. از این رو، در آیه ۱:۲ بی‌درنگ انگشت اتهام را به سمت آن هلهله‌گران می‌گیرد: «لهمذا ای آدمی که حکم می‌کنی، هر که باشی عذری نداری!» او می‌گوید یهودیان نیز مانند غیر یهودیان شریعت خدا را زیر پا گذاشته‌اند، و داوری خدا شامل حالشان است.

پولس تا نیمه فصل ۳ همه انسانهای جهان را به طغیان بر ضد خدا متهم می‌کند. «پیش ادعا وارد آوردیم که یهود و یونانیان هر دو به گناه گرفتارند» (آیه ۹). سپس با صراحت نتیجه‌گیری می‌کند که وقتی در حضور خدای عادل بایستیم، هر دهانی بسته خواهد شد. هیچ‌کس دفاعی نخواهد داشت. هیچ‌کس عذری نخواهد داشت. کل جهان، یهودی و غیر یهودی، تک‌تک ما زیر قصاص خدا خواهیم بود (آیه ۱۹).

این دو نکته که با چنین لحن شدیدی بیان شدند، اصلاً خبر خوش نبودند. در واقع، خیلی هم خبر بدی بودند. اینکه بر ضد خدای قدوس و داور که خالقم است، طغیان کردم، خبر خوشایندی نیست. اما خبر مهمی است،

چون راه را برای خبر خوش هموار می‌سازد. اگر به دقت به آن فکر کنید، کاملاً قابل درک است. اگر باور نکنید واقعاً به نجات یافتن احتیاج دارید، اینکه کسی به شما بگوید نجاتتان می‌دهد، قطعاً خبر خوشی نخواهد بود. سومین نکته این است که پولس می‌گوید راه حل خدا برای گناه انسان، قربانی و مرگ و رستاخیز عیسی مسیح است. پولس خبر بد گرفتاری ما گناهکاران در پیشگاه خدای عادلان را مطرح می‌نماید، سپس خبر خوش، انجیل عیسی مسیح را اعلام می‌کند.

پولس می‌گوید اگرچه گناه کردیم، «لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است» (آیه ۲۱). به بیان دیگر، برای انسان راهی وجود دارد که به جای گناهکار به حساب آمدن، در پیشگاه خدا بی‌گناه و عادل شمرده شود. راهی وجود دارد تا به جای مقصر بودن، بی‌تقصیر و بی‌گناه بودنش اعلام شود. راهی وجود دارد تا به جای محکوم شدن، عادل شمرده شود؛ و همه این بی‌گناه و بی‌تقصیر به حساب آمدن به این ربط ندارد که ما اعمال نیکو به جا آوریم، یا باتقواتر و صالح‌تر زندگی کنیم. ما «بدون شریعت» بی‌گناه شمرده می‌شویم.

چگونه چنین اتفاقی می‌افتد؟ پولس در رومیان ۳: ۲۴ این مهم را به شفافیت توضیح می‌دهد. با وجود طغیانمان بر ضد خدا، با وجود اینکه بیچاره و درمانده‌ایم، اما می‌توانیم به فیض او به رایگان عادل شمرده شویم «به وساطت آن فدیة‌ای که در عیسی مسیح است.» به وساطت قربانی و مرگ و رستاخیز مسیح، یعنی به خاطر خون او و حیات او، ما گناهکاران از محکومیتی که به خاطر گناهانمان سزاوارش بودیم، نجات می‌یابیم.

اما پولس به یک سوال دیگر نیز پاسخ می‌دهد. این خبر خوش چگونه برای من معنا پیدا می‌کند؟ این نجات موعود چگونه شامل حال من می‌شود؟ سرانجام، پولس به مخاطبان‌ش می‌گوید که چگونه می‌توانند از این نجات بهره‌مند شوند. او از انتهای فصل ۳ به این مقوله می‌پردازد، و توضیحات خود را تا فصل ۴ ادامه می‌دهد. نجاتی که خدا تدارک دیده «به وسیله ایمان به عیسی مسیح است؛ به همه، و کل آنانی که ایمان آورند» (۲۲:۳). چگونه این نجات برای من، و نه برای کسی دیگر به خبر خوش تبدیل می‌شود؟ چگونه این نجات شامل حال من می‌گردد؟ با ایمان آوردن به عیسی مسیح؛ با اعتماد کردن به او برای رستگار شدن، نه هیچ‌کس دیگر. پولس این حقیقت را بدین شکل توضیح می‌دهد: «کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود» (۵:۴).

چهار پرسش مهم

اکنون که استدلال پولس را در رومیان فصل‌های ۱-۴ بررسی نمودیم، می‌بینیم که در دل بشارت انجیل، به چهار پرسش مهم پاسخ داده می‌شود:

۱. چه کسی ما را آفرید، و ما به چه کسی پاسخگو هستیم؟
۲. مشکل ما چیست؟ به عبارت دیگر، آیا دچار دردسر هستیم، و چرا؟

۳. راه حل خدا برای این مشکل چیست؟ او چکار کرده تا ما را

از این مشکل برهاند؟

۴. چگونه من، بله خود من همین حالا از این نجات بهره‌مند

شوم؟ چه چیزی باعث می‌شود که این خبر برای من، و نه

کسی دیگر به خبر خوش تبدیل شود؟

شاید بتوانیم این چهار نکته اصلی را به این شکل خلاصه کنیم: خدا، انسان، مسیح، و پاسخ.

البته پولس در ادامه، دنیایی از وعده‌های خدا را توضیح می‌دهد، وعده‌هایی که دقیقاً جزیی از خبر خوش مسیحیت، یعنی انجیل عیسی مسیح هستند. اما درک این نکته ضروری است که همه این وعده‌های عظیم از همان ابتدا به این خبر خوش مسیحی وابسته‌اند و از آن نشأت می‌گیرند، و خودشان جان کلام و سرچشمه این خبر خوش هستند. آن وعده‌ها فقط از آن کسانی هستند که با ایمان به مسیح مصلوب و قیام‌کرده آمرزیده شده‌اند. به همین دلیل است که وقتی پولس جان کلام انجیل را بیان می‌کند، توضیح خود را با این چهار حقیقت مهم آغاز می‌کند.

انجیل در ادامه عهد جدید

فقط پولس به این مهم نمی‌پردازد. رسولان نیز در نوشته‌های خود در سراسر عهد جدید بارها و بارها به این چهار سوال پاسخ می‌دهند. آنها درباره هر موضوع دیگری هم که صحبت می‌کنند، اما این چهار سوال در بدن

بشارت انجیلشان نهفته است. مسیحیان اولیه دربارهٔ موضوعات مختلفی صحبت می‌کردند، از زاویه‌های مختلفی به مسایل می‌نگریستند، از واژگان و سبکهای نوشتاری مختلفی استفاده می‌کردند؛ اما به هر شکلی که بود، در هر صورت همیشه به این چهار موضوع می‌پرداختند: به خدایی که ما را آفریده، پاسخگو هستیم. به خدا گناه ورزیده‌ایم، داوری خواهیم شد. اما خدا در عیسی مسیح دست به کار شده تا ما را نجات بخشد. ما با توبه از گناه، و ایمان به عیسی از این نجات بهره‌مند می‌گردیم.

خدا. انسان. مسیح. پاسخ.

اکنون به آیات دیگری از عهدجدید نگاه می‌کنیم که انجیل عیسی در آنها خلاصه شده است. برای نمونه، کلام معروف پولس در رسالهٔ اول قرنیتیان فصل ۱۵ را از نظر می‌گذرانیم:

الان ای برادران، شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام می‌نمایم که آن را هم پذیرفتید و در آن هم قائم می‌باشید. و به وسیلهٔ آن نیز نجات می‌یابید، به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم، محکم نگاه دارید، و الا عبث ایمان آوردید. زیرا که اول به شما سپردم، آنچه نیز یافتیم که مسیح بر حسب کُتب در راه گناهان ما مرد؛ و اینکه مدفون شد، و در روز سوم بر حسب کُتب برخاست؛ و اینکه به کیفا ظاهر شد، و بعد از آن به آن دوازده (آیات ۱-۵).

آیا آن ساختار مرکزی را در این آیات مشاهده می‌کنید؟ پولس در اینجا به گستردگی رومیان ۱-۴ توضیح نمی‌دهد. اما در اینجا نیز چارچوب اصلی مشخص است. انسان به دردسر دچار است. ما غرق گناهانمان هستیم، و

محتاجیم که نجات یابیم (اگرچه به طور مستقیم اشاره نشده، ولی بدیهی است که باید از داوری خدا نجات یابیم). این نجات بدین طریق مهیا است: «مسیح در راه گناهان ما مرد . . . مدفون شد . . . برخاست.» می‌توان به این نجات دست یافت «به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم، محکم نگاه دارید.» به شرطی که واقعاً ایمان بیاورید، نه یک ایمان بیهوده و بی‌نتیجه. پس باز به اینجا می‌رسیم: خدا، انسان، مسیح، پاسخ.

حتی در موعظه‌هایی که در کتاب اعمال رسولان ثبت شده است، این چارچوب مرکزی انجیل واضح و مشخص است. پطرس در روز پنطیکاست به آن جماعت می‌گوید اکنون که بشارت مرگ و رستاخیز عیسی را شنیده‌اند، باید چه کنند: «توبه کنید، و هریک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید» (اعمال رسولان ۲: ۳۸). پطرس درخواست خود را به طور مفصل توضیح نمی‌دهد. در اینجا نیز به طور مستقیم به داوری خدا اشاره نمی‌شود؛ اما همه آن حقایق اساسی در بطن این آیه نهفته‌اند. مشکل: به خدا محتاجید تا گناهانتان را ببامزد، نه اینکه شما را به خاطر گناهانتان داوری نماید. راه‌حل: مرگ و رستاخیز عیسی مسیح، که پولس در طول موعظه‌اش درباره آن صحبت کرده بود. پاسخ ضروری: توبه و ایمان، که گواهِش تعمید در آب است.

در موعظه دیگری از پطرس که در اعمال رسولان ۳: ۱۸-۱۹ ثبت شده، باز هم این چهار حقیقت اساسی، واضح و بدیهی می‌باشند:

ولیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همین طور به انجام رسانید. پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد، و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد.

مشکل: باید گناهانتان محو گردند، نه اینکه به دست خدا داوری شوند. راه حل: مسیح عذاب کشد. پاسخ: توبه کنید، و با ایمان به سوی خدا بازگشت نمایید. به آیتی توجه کنید که پطرس در آنها انجیل را به گرنلیوس و خانواده اش بشارت می دهد:

ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرز و بوم یهود، و در اورشلیم کرد، که او را نیز بر صلیب کشیده، گشتند. همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده . . . و جمیع انبیا بر او شهادت می دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آموزش گناهان را خواهد یافت (اعمال رسولان ۱۰: ۳۹-۴۳).

آمزش گناهان، به واسطه نام آن مصلوب که از مردگان برخاست، برای هر که ایمان آورد.

پولس نیز همین انجیل را در اعمال رسولان فصل ۱۳ موعظه می کند:

پس ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آمزش گناهان اعلام می شود. و به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده می شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید (آیات ۳۸-۳۹).

یک بار دیگر این چارچوب به روشنی قابل تشخیص است: خدا، انسان، مسیح، و پاسخ. خدا باید «آمزش گناهان» را به شما عطا کند. این آمزش

گناهان «به وسیله عیسی» میسر است؛ و «هر که ایمان آورد» آمرزیده می شود.

توضیح حقایق اساسی به طریقه‌های مختلف

بدیهی است که این ساختارِ خدا، انسان، مسیح، پاسخ یک فرمول مطلق نیست. این گونه نبود که رسولان به هنگام موعظه انجیل، حتماً این نکات را به صورت فهرست وار اعلام می کردند. آنها با توجه به موضوع مورد بحث، مدت زمان موعظه، و مخاطبانشان، این چهار نکته را در ابعاد مختلف توضیح می دادند. گاهی حتی یک یا دو مورد از این نکات به طور مستقیم بیان نمی شدند، به خصوص این نکات که ما به خدا جوابگو هستیم، و هدیهٔ آموزش را از دست او می گیریم. اما یادمان باشد که این حقایق دربارهٔ خدا عمیقاً در ذهن یهودیان جای داشتند. مخاطبان رسولان نیز اغلب یهودیان بودند، و به همین دلیل مستقیماً به این نکات اشاره نمی شد.

اما هنگامی که پولس با جماعتی از فیلسوفان بت پرست در کوه مریخ صحبت می کند، از همان ابتدا از خدا می گوید. موعظهٔ پولس در اعمال رسولان فصل ۱۷ را معمولاً الگوی بشارت انجیل به بت پرستان قرار داده اند. اما نکته ای بسیار جالب و غیر معمول دربارهٔ این موعظه وجود دارد. اگر با دقت آن را بررسی کنید، متوجه می شوید که پولس اصلاً خبر خوش مسیح را اعلام نمی کند، بلکه از خبر بد می گوید!

در واقع، او کلام خود را چنین آغاز می کند: «بگذارید دربارهٔ این خدای ناشناخته که برایش مذبح ساخته اید، با شما صحبت کنم.» سپس در آیات

۲۴-۲۸ برای آنها توضیح می‌دهد که خدا وجود دارد، و این خدا جهان را آفریده، و خواستش این است که او را بپرستیم. وقتی پولس زیربنا را می‌سازد، آن‌گاه در آیه ۲۹ مفهوم گناه، و ریشه‌اش را توضیح می‌دهد، که همانا پرستش مخلوقات به جای خدا است. پولس اعلام می‌کند که خدا جهانیان را داوری خواهد کرد «به آن مردی که معین فرمود»؛ یعنی کسی که خدا او را از مرگ برخیزانیده است (آیه ۳۱).

سپس موعظه خود را خاتمه می‌دهد. این آیات نامبرده را به دقت بررسی کنید. از آمرزش و صلیب و وعده نجات نامی برده نمی‌شود. فقط از آنچه خدا مطالبه می‌کند سخن به میان می‌آید، و به رستاخیز مسیح اشاره می‌گردد تا گواهی باشد بر اینکه مسیح در آینده جهان را داوری می‌کند! پولس حتی نام عیسی را ذکر نمی‌کند!

پس جریان چیست؟ آیا پولس در اینجا انجیل را بشارت نمی‌دهد؟ بله البته در اینجا بشارت نمی‌دهد. پولس در موعظه‌اش به جماعت، از انجیل و خبر خوش نمی‌گوید. خبری که پولس اعلام می‌کند، در کل خبر بد است. اما به آیات ۳۲-۳۴ نگاه کنید. کتاب مقدس می‌گوید شماری از آن جمعیت دوباره می‌خواستند به صحبت‌های پولس گوش فرا دهند؛ و شماری از آنها سرانجام ایمان آوردند. از قرار معلوم، پولس در زمانی دیگر، شاید به صورت عمومی، شاید هم به شماری مشخص، خبر خوش را بشارت داد؛ او اعلام نمود که گناهکاران می‌توانند از این داوری آینده نجات یابند.

پولس نیز مانند سایر رسولان کاملاً این توانایی را داشت که حقایق اساسی انجیل را به طریقه‌های مختلف موعظه کند. اما نکته مهمی که باید آن را درک

نمود، این است که در واقع حقایق اساسی انجیل در دسترس ما هستند. ما با مراجعه به موعظه‌ها و رساله‌هایی که در دست داریم، می‌توانیم به درستی به این حقایق اساسی پی ببریم. مسیحیان اولیه در چارچوب این حقایق اساسی، خبر خوش را بشارت می‌دادند. در رسالهٔ رومیان، اول قرن‌تین، موعظه‌های ثبت‌شده در اعمال رسولان، و در سراسر عهدجدید با این حقایق آشنا خواهیم شد.

ابتدا خبر بد: خدا داور شما است، و شما به او گناه کرده‌اید. سپس انجیل: اما عیسی جان داده تا گناهان گناهکاران آمرزیده شود، به شرطی که توبه کنند و به عیسی ایمان بیاورند.

فصل دوم

خدا، خالق عادل

می‌خواهم شما را با خدایی آشنا کنم.

می‌شود همین ابتدای ورود، کمی آهسته‌تر صحبت کنید؟ شاید اکنون خوابیده باشد. می‌دانید که پیراست و از این دنیای امروزی و نوگرا درک چندانی ندارد، و علاقه‌ای هم به آن ندارد. روزهای طلایی که با آب و تاب درباره‌شان صحبت می‌کند، مربوط به سالهای دور است، که بسیاری از ما هنوز متولد نشده بودیم. آن روزها گذشت که مردم به طرز فکر او اهمیت می‌دادند، و او را شخص مهمی در زندگی‌شان می‌دانستند.

اکنون همه چیز تغییر کرده، و خدای بیچاره هیچ‌گاه خودش را با زمانه تطبیق نداد. زندگی ادامه یافت و او را جا گذاشت. حالا او بیشتر وقتش را در باغش می‌گذراند. گاهی به آنجا می‌روم و به او سر می‌زنم. در میان گل‌های رز با هم قدم می‌زنیم، و گپ می‌زنیم؛ چه دلدپذیر و چه دل‌انگیز! به هر حال هنوز هم گویا بسیاری از آدم‌ها او را دوست دارند؛ یا او دست‌کم سعی کرده پرچم خود را بالا نگاه دارد. تعجب می‌کنید اگر بدانید هنوز هم

بسیاری هر از گاهی به او سر می‌زنند، و از او تقاضایی می‌کنند. و البته که او از این شرایط راضی است. او برای کمک کردن آماده است.

خدا را شکر اکنون که پیر شده، دیگر از همه کج خلقی‌ها و خودرایی‌هایی که در کتابهای قدیمی‌اش ثبت شده، دست کشیده است؛ چه انسانهایی که در کام زمین فرو رفتند، چه شهرهایی که در آتش سوختند. همه حوادثی از این قبیل دیگر به پایان رسیده است. حالا او دوست شفیق و مهربانی است که توقع زیادی ندارد. او واقعاً خوش‌خو و خوش‌مشرب است، به خصوص اینکه حاضر جواب هم نیست. اگر هم بخواهد حرفی بزند، معمولاً با یک سری علامتهای کمی عجیب و غریب به من می‌فهماند که هر کاری را بی‌اعتنا به رضایتش انجام دهم، از من دلگیر نمی‌شود. این یکی از بهترین نوع دوستیها است، مگر نه؟

می‌دانید بهترین خصوصیتش چیست؟ مرا برای هیچ چیز قضاوت نمی‌کند. بله، البته می‌دانم که دلش می‌خواهد من آدم بهتری باشم، کمی بامحبت‌تر، کمی از خود گذشته‌تر، و غیره. اما او واقع‌بین است. می‌داند من انسانم، و هیچ‌کس کامل نیست. من کاملاً مطمئنم که او با این وضعیت مشکلی ندارد. ضمن اینکه، بخشیدن انسانها کار او است. او کارش همین است. به هر حال، او خدای محبت است، مگر نه؟ و من دوست دارم فکر کنم که محبت هرگز قضاوت نمی‌کند، و فقط می‌بخشد. این خدایی است که من می‌شناسم، و به هیچ شکل دیگری نمی‌خواهم او را تصور کنم.

بسیار خوب، یک لحظه صبر کنید... خب الان می‌توانیم وارد شویم. نگران نباشید. خیلی آنجا نمی‌مانیم. او برای همین مدت کوتاه هم قدردان است.

فرضیات دربارهٔ خدا

بسیار خوب، این چند پاراگراف که فقط چرندیات بود. اما کنجکاوم بدانم واقعاً چند درصد از مردم، حتی کسانی که خودشان را مسیحی می‌نامند، دربارهٔ خدا چنین طرز فکری دارند. او مهربان، خوش‌خو، کمی گیج و منگ و نیازمند است. اما پدربزرگ بسیار بامحبتی است که اگرچه برایتان آرزوهایی دارد، اما چیزی از شما مطالبه نمی‌کند؛ و اگر با او وقت صرف نمی‌کنید، آن را به راحتی نادیده می‌گیرد. او کاملاً کاملاً این واقعیت را درک می‌کند که انسان جای‌الخطا است. او در واقع خیلی بیشتر از آنچه خودمان متوجه باشیم، این را درک می‌کند.

قدیم‌ترها حتی اگر مردم خودشان را مسیحی هم نمی‌نامیدند، اما از تعالیم کتاب‌مقدس دربارهٔ خدا و شخصیتش درک و شناختی اولیه داشتند. در هوایی که مردم تنفس می‌کردند، رایحهٔ این شناخت موج می‌زد. طرز فکر یهودیان نیز در زمانهٔ رسولان مسیح چنین بود. در گذشته، وقتی انجیل را به مردم بشارت می‌دادید، می‌توانستید از سطح آگاهی مردم یک پیش‌فرضی داشته باشید.

اما دیگر این‌طور نیست، دست‌کم در بیشتر نقاط جهان این‌طور نیست. من دوران کودکی‌ام را در شهری کوچک واقع در شرق تگزاس سپری کردم. بیشتر وقتها بشارت انجیل به معنی بازگویی پیغامی بود که هزار بار شنیده بودند. اما زمانی که در شهر نیو‌هاون در ایالت کانتیکت به دانشگاه رفتم، انگار وارد دنیای دیگری شدم. به ناگهان دور و اطرافم را کسانی گرفتند که دربارهٔ خدا معرفتی نداشتند، و در واقع از همان ابتدا با من کلنجار رفتند.

یادم می‌آید اولین بار که در گفتگو با یک نفر، نام خدا را بر زبان آوردم، این‌گونه به پیشوازم آمد: «داری با من شوخی می‌کنی؟ واقعاً این چیزها را باور داری؟» سپس به من خندید و رفت.

این داستان تا سالهای بعد نیز ادامه داشت، و من کم‌کم یاد گرفتم فقط بگویم: «بله، باور دارم.» اما این را هم به سرعت فهمیدم که نمی‌توانم درباره‌ی دانش مردم درباره‌ی خدا پیش‌فرض داشته باشم. امروز اگر بخواهم انجیل عیسی مسیح را بشارت دهم، از همان ابتدا از خود خدا شروع می‌کنم. البته می‌توانید (و واقعاً باید) کل عمرتان را به مطالعه درباره‌ی این موضوع اختصاص دهید که خدا درباره‌ی خودش چه چیزی را مکشوف نموده است. اما مجبور نیستید برای بشارت وفادارانۀ انجیل، همه‌ی دانش خود را درباره‌ی خدا توضیح دهید. البته یک سری حقایق اساسی درباره‌ی خدا وجود دارند که باید آنها را درک کنیم تا بتوانیم به خبر خوش مسیحیت پی ببریم. این‌طور تصور کنید: خبر خوش پشت خبر بد نهفته است؛ و خبر بد پشت خبر خوش! در همین ابتدا باید دو نکته را روشن کنیم. یکی اینکه خدا خالق است، و دیگر اینکه او قدوس و عادل است.

خدای خالق

آغاز پیغام مسیحی، در واقع آغاز کتاب مقدس مسیحی این است که «خدا آسمان و زمین را آفرید.» همه چیز از اینجا آغاز می‌گردد. اگر این نکته را به درستی متوجه نشوید، هرچه در ادامه این نکته می‌آید نیز به بیراهه خواهد رفت؛ درست مانند تیری که به درستی از کمان خارج نشود.

کتاب پیدایش با شرح این رویداد آغاز می‌گردد که خدا جهان را آفرید: کوهها و درّه‌ها، حیوانات و ماهیان، پرندگان و خزندگان، و هر چیز دیگر را. خدا بقیه جهان هستی را هم آفرید: ماه و ستارگان، سیاره‌ها و کهکشانها. او گفت، و همه چیز خلق شد. همه چیز از نیستی هستی یافت. این‌گونه نبود که خدا مصالح پیش‌ساخته را در دست بگیرد، و آنها را مثل خاک کوزه‌گری به شکل مخلوقاتش قالب زند. خیر، کتاب پیدایش به ما می‌گوید که او گفت، و شد. او فرمود: «روشنایی بشود»، و روشنایی شد.

آیات بسیاری در کتاب مقدس وجود دارند که به ما می‌گویند خلقت به جلال و قدرت خدا شهادت می‌دهد. مزمور ۱۰۹:۱ می‌گوید: «آسمان جلال خدا را بیان می‌کند، و فلک از عمل دستهایش خبر می‌دهد.» پولس در رساله رومیان ۲۰:۱ می‌گوید: «چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم به وسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود.» اگر لبه یک درّه بایستید، پرندگان را زیر پایتان در حال جنب و جوش ببینید، و ابرهای گسترده را بر فراز آسمان بنگرید؛ یا اگر در یک دشت بایستید، و رعد و برق و آذرخش را در افق بنگرید و لرزه بر اندامتان بیفتد، آن‌گاه مفهوم این آیه را درک می‌کنید. از بطن شکوه و عظمت خلقت، یک چیز در دل آدمی بانگ برمی‌آورد که: «همه چیز در شما خلاصه نمی‌گردد!»

شرح خلقت جهان در کتاب پیدایش، با هر روز تازه هم به وسعت خلقت و هم به اهمیت آن می‌افزاید. ابتدا نور آفریده می‌شود، سپس دریا، و بعد خشکی، و بعد ماه و خورشید، و بعد پرندگان و ماهیان و حیوانات، و بعد در اوج خلقت خدا، مرد و زن آفریده می‌شوند:

و خدا گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم، و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید».

پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷).

در این زمانه می‌توانید درباره شرح آفرینش هر طرز تفکری داشته باشید. اما این ادعا که خدا جهان را آفرید، و به طور خاص اینکه خدا شما را آفرید، ادعایی قبیح و شنیع است. در اینجا خود جهان هستی مشکل نیست. بلکه این باور که جهان هستی از ذهن و کلام و دست یک نفر دیگر منشأ گرفته، به خصوص در زمانه ما باوری انقلابی است. این طرز فکر که همه چیز در این جهان هستی، از جمله وجود انسان هدفمند است، نقطه مقابل باور هیچ‌انگاران است، باوری که امروزه ذهن انسانها را به سختی به خود مشغول نموده است. ما تصادفی و اتفاقی، یا در نتیجه جهش ژنتیکی، یا رده‌بندی ژنها، یا برخورد کروموزومها به وجود نیامدیم. ما آفریده شدیم! تک‌تک ما در نتیجه تفکر و برنامه‌ریزی و عمل خدا به وجود آمدیم. به همین دلیل است که زندگی انسان معنا پیدا می‌کند، و انسان به خاطر زندگی‌اش مسوول و پاسخگو می‌گردد (پیدایش ۱: ۲۶-۲۸).

هیچ‌یک از ما خودمختار نیست. درک این واقعیت، کلید درک انجیل است. اگرچه دائماً درباره حق و حقوق و آزادیهایمان صحبت می‌کنیم، اما آن‌طور که تصور می‌کنیم، واقعاً آزاد نیستیم. ما مخلوقیم. ما آفریده شدیم؛ از این‌رو، مالک داریم.

چون خدا ما را آفرید، حق دارد به ما بگوید چگونه زندگی کنیم. او در باغ عدن به آدم و حوا فرمود از میوه کدام درختان بخورند، و از میوه کدام درخت نخورند (پیدایش ۲: ۱۶-۱۷). البته این طور نبود که خدا مثل کودکی باشد که در بازیهای بچه‌گانه قدرت را به دست می‌گیرد، برای برادر کوچکش به اصطلاح رییس بازی درمی‌آورد، و از خودش حکم صادر می‌کند. خیر، کتاب مقدس به ما می‌گوید خدا نیکو است. او خیر و صلاح مخلوقاتش را می‌داند. خدا به آنها قوانین و مقررات داد تا حافظ شادی و سعادت ایشان باشد، و بر شادی و سعادتشان بیفزاید.

اگر کسی می‌خواهد خبر خوش مسیحیت را درک کند، باید این حقایق را تا حدودی درک نماید. انجیل، پاسخ خدا به خبر بد گناه است. گناه یعنی اینکه انسان حق و حقوقی را که خدا در مقام خالقش بر او دارد، نپذیرد. بنابراین، حقیقت اساسی وجود انسان، آن چشمه‌ای که بقیه چیزها از آن نشأت می‌گیرند، این است که خدا ما را آفرید. پس خدا مالک ما است.

خدا، قدوس و عادل

اگر می‌خواستید شخصیت خدا را در چند کلمه توصیف کنید، چه می‌گفتید؟ او بامحبت و نیکو است؟ او رحیم و بخشنده است؟ بله، همه درست است. وقتی موسی از خدا خواست که جلالش را به وی مکشوف سازد، و نامش را به او اعلام کند، خدا فرمود:

یهوه، یهوه، خدای رحیم و رئوف و دیرخشم و کثیر احسان و وفا؛ نگاه‌دارنده

رحمت برای هزاران، و آمرزنده خطا و عصیان و گناه (خروج ۳۴: ۶-۷).

چه حیرت‌انگیز! وقتی خدا می‌خواهد نامش را به ما بگوید، و جلالش را به ما نشان دهد، در اصل دلش را برای ما فاش سازد، چه می‌گوید؟ می‌فرماید رحیم و رئوف و دیرخشم و کثیر احسان است.

اما نکتهٔ دیگری نیز در این آیات وجود دارد که معمولاً نادیده گرفته می‌شود، و آن نکته خیلی آرام‌بخش نیست. آیا می‌دانید دقیقاً پس از اینکه خدا به موسی می‌گوید که رحیم و رئوف است، چه می‌فرماید؟

لکن گناه را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت (آیهٔ ۷).

دوباره به این آیات توجه کنید، چرا که نود درصد از کسانی که امروز تصور می‌کنند دربارهٔ خدا معرفت دارند، به این مهم توجه نمی‌کنند. این خدای رحیم و رئوف، گناه را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت.

دیدگاه رایج دربارهٔ خدا این است که او بیشتر شبیه یک سرایدار بی‌وجدان است. به جای اینکه واقعاً گرد و غبار جهان را بزدايد؛ یعنی به گناه و شرارت و پلیدی در جهان رسیدگی کند، صرفاً آنها را زیرسیلی رد می‌کند یا نادیده می‌گیرد، و امیدوار هست کسی هم متوجه نشود. در واقع، بسیاری از مردم نمی‌توانند خدایی را تصور کنند که کار دیگری انجام دهد. آنها می‌گویند: «آیا خدا گناه را داوری می‌کند؟ آیا مرا به خاطر شرارت‌م مجازات می‌کند؟ البته که چنین کاری نمی‌کند. اینکه محبت نیست.»

در فصل‌های بعد مشاهده می‌کنیم که خدا آن تناقض به ظاهر پیچیده را با مرگ عیسی بر صلیب برطرف می‌کند. آن به ظاهر تناقض این است: خدایی که خطا و عصیان و گناه را می‌آمرزد، ولی «گناه را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت» (خروج ۳۴: ۶-۷).

خدا، خالق عادل

اما تا به آنجا برسیم، باید این را درک نماییم که با وجود همه تأکیدهایی که در مورد این تناقض مطرح می‌شود، محبت خدا انصاف و عدالتش را باطل نمی‌کند.

کلام خدا بارها اعلام می‌کند که خدای ما خدای کاملاً باانصاف است، و در عادل بودن او تردیدی نیست. مزمور ۷:۱۱ می‌فرماید:

یهوه عادل است،

و عدالت را دوست می‌دارد.

مزمور ۵:۳۳ اعلام می‌کند: خدا «عدالت و انصاف را دوست می‌دارد.» و دو مزمور دیگر تا جایی پیش می‌روند که اعلام می‌کنند: «عدالت و انصاف اساس تخت تو است» (مزمور ۸۹:۱۴؛ ۲:۹۷)! متوجه هستی این آیات چه می‌گویند؟ حاکمیت خدا بر عالم هستی، و خداوندی و اقتدارش بر خلقت بر عدالت و انصافش استوار است، عدالت و انصاف کاملش که تا ابد پابرجا می‌مانند.

به همین دلیل است که خدا را یک سرایدار بی‌وجدان تصور کردن، در نهایت کسی را راضی نمی‌کند. چنین خدایی بی‌عدل و بی‌انصاف است. چنین خدایی به جای آنکه با گناه برخورد کند و آن را از میان بردارد، گناه را قایم می‌کند، یا خودش را از گناه پنهان می‌کند. چنین خدایی به لحاظ پایبندی به اصول اخلاقی، یک بزدل است.

چه کسی این خدا را می‌خواهد؟ وقتی کسانی که تأکید دارند خدا هرگز آنها را داوری نمی‌کند، شرارتی بدیهی گریبانگیرشان می‌شود، همیشه جالب است شاهد نتیجه باشیم. وقتی با پلیدی و شرارتی هولناک مواجه می‌شوند،

آن‌گاه دست به دامان خدایی عادل می‌گردند، و دلشان می‌خواهد او همین الان عدالت را اجرا کند. آنها می‌خواهند خدا از گناهشان چشم‌پوشی کند، اما با گناه یک تروریست و آدمکش برخورد نماید. چنین کسانی می‌گویند: «مرا ببخش، ولی مبادا او را ببخشی!» می‌بینید؟ هیچ‌کس خدایی را نمی‌خواهد که با شرارت برخورد نکند. آنها فقط خدایی را می‌خواهند که شرارت خودشان را نادیده بگیرد.

اما کلام خدا به ما می‌گوید که چون خدا کاملاً عادل و باانصاف است، قاطعانه با هر شرارتی برخورد خواهد کرد. حبقوق ۱: ۱۳ می‌فرماید:

چشمان تو پاک‌تراست از اینکه به بدی بنگری؛

و به بی‌انصافی نظر نمی‌توانی کرد.

اگر خدا بخواهد با گناه سازش کند، باید از اساس تخت سلطنتش دست کشد. علاوه بر این باید خودش را انکار کند. حال آنکه خدا چنین کاری نمی‌کند.

بیشتر مردم با رحیم و رئوف بودن خدا مشکلی ندارند. ما مسیحیان با القای این فکر به جهان که خدا آنها را دوست دارد، آسیب شدیدی وارد کرده‌ایم. اما اگر می‌خواهیم به این پی ببریم که انجیل عیسی مسیح چقدر پر جلال و حیاتبخش است، باید درک کنیم که این خدای رحیم و رئوف، قدوس و عادل هم می‌باشد؛ و هرگز تصمیم ندارد از گناه چشم‌پوشی کند، آن را نادیده بگیرد، یا با آن مدارا نماید.

خدا هرگز تصمیم ندارد از گناه ما نیز چشم‌پوشی کند، آن را نادیده بگیرد، یا با آن مدارا نماید. و البته این خبر بد است.

فصل سوم

انسان گناهکار

همین دیروز به خاطر پول پارکینگ جریمه شدم، و جریمه‌اش را هم پرداخت کردم. خیلی سخت نبود. به برگ جریمه نگاه کردم و بخش مربوطه را علامت زدم: «من مقصر هستم.» یک چک به مبلغ سی و پنج دلار به حساب اداره راهنمایی و رانندگی نوشتم، در پاکت را بستم، و آن را داخل صندوق پست انداختم.

من یک جرم مرتکب شدم.

اما با وجودی که در آن برگ جریمه، گزینه «مقصر» را علامت زدم، خیلی احساس تقصیر نمی‌کنم. با اینکه قانون را زیر پا گذاشتم، اما شب سرم را به راحتی بر بالش می‌گذارم و می‌خوابم! احساس نمی‌کنم باید از کسی طلب بخشش نمایم. حتی وقتی به آن جریمه فکر می‌کنم، کمی هم اوقاتم تلخ می‌شود که چرا جریمه ده دلار نسبت به دفعه قبل گران‌تر شده است.

چرا به خاطر زیر پا گذاشتن قانون احساس بدی ندارم؟ تصورم این است که فکر می‌کنیم تخلف از مقررات پارکینگ خیلی هم به نظرمان مهم نیست،

و شاید اصلاً قبیح نیست. بله، دفعه بعد حتماً پول بیشتری داخل دستگاه می‌اندازم. اما در کل الان عذاب وجدان ندارم. چیزی که سالها به آن توجه کرده‌ام، این است که اکثر آدمها وقتی به گناه، و به ویژه گناه خودشان فکر می‌کنند، آن را در حد یک تخلف پارکینگ می‌بینند. «بله البته که گناه به معنای اصولی‌اش یعنی سرپیچی از شریعت خدای متعال. اما حتماً که او می‌داند گناهان بزرگ‌تری هم از گناه من وجود دارد. علاوه بر این، کسی که صدمه ندیده، من حاضرم جریمه را بپردازم. ای بابا کوتاه بیا! برای کارهایی از این دست که این‌همه روانکاوی لازم نیست».

شاید این‌طور باشد که می‌گویید، البته اگر فکر می‌کنید گناه یک امر پیش پا افتاده است. اما بنا بر کتاب مقدس، گناه جدی‌تر از یک تخلف به اصطلاح آسمانی و دلبخواهی پارکینگ است که به کسی صدمه نمی‌زند. گناه، قطع یک رابطه است؛ و مهم‌تر از آن، پشت کردن به خدا است، نپذیرفتن حاکمیت و اقتدار خدا، و رد کردن دست مراقبت‌گراو است. گناه، حق حکم کردن را از خدا سلب می‌کند. گناه نمی‌خواهد خدا به آنانی که به ایشان حیات بخشیده، حکم نماید. خلاصه اینکه، گناه طغیان مخلوق به ضد خالقش است.

کجای کار اشتباه شد؟

وقتی خدا انسان را آفرید، هدفش این بود که انسان در شادی کامل، در حاکمیت عادلانه خدا زندگی کند، او را پرستش و اطاعت نماید؛ و بدین

ترتیب، با خدا رابطه‌ای صحیح و سالم داشته باشد. همان طور که در فصل قبل بررسی نمودیم، خدا مرد و زن را به تصویر خویش آفرید، به این معنی که به شباهت خدا باشند، با خدا رابطه داشته باشند، و جلال خدا را به جهان اعلام نمایند. علاوه بر این، خدا به انسان مسوولیتی واگذار نمود. آنها باید نماینده خدا می‌بودند، و بر عالمی که از آن خدا بود، حکومت می‌نمودند. خدا به انسان فرمود: «بارور و کثیر شوید، و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کنید» (پیدایش ۱: ۲۸).

با این حال، تسلط مرد و زن بر خلقت، یک تسلط اکتسابی بود. آنها از خودشان اقتداری نداشتند. خدا به ایشان اقتدار و اختیار داده بود. بنابراین، حتی زمانی که آدم و حوا بر جهان تسلط داشتند، نباید فراموش می‌کردند که خودشان تسلیم خدا، و گوش به فرمان او بودند. خدا آنها را آفریده بود، بنابراین حق داشت به آنها حکم کند.

درخت شناخت نیک و بد که خدا آن را در وسط باغ نهاده بود، این واقعیت را به روشنی یادآوری می‌نمود (پیدایش ۳: ۱۷). وقتی آدم و حوا به درخت می‌نگریستند و میوه آن را به چشم می‌دیدند، به یاد می‌آوردند که اقتدارشان محدود بود. آنها مخلوقی بیش نبودند، و برای حیاتشان به خدا وابسته بودند. آنها فقط مباشر بودند. پادشاه، خدا بود.

بنابراین، وقتی آدم و حوا میوه را گاز زدند، از یک حکم واجب سرپیچی کردند: «از میوه آن درخت نخور!» آدم و حوا عملی بس غم‌انگیزتر و بس جدی‌تر مرتکب شدند. آنها اقتدار خدا را رد نمودند، و اعلام استقلال کردند.

آدم و حوا طبق وعده شیطان دلشان می‌خواست مانند خدا باشند. از این رو، هر دوی آنها از فرصت استفاده کردند تا مقام نمایندگی را پس بزنند و تاج و تخت را تصاحب کنند. در کل عالم هستی فقط یک چیز وجود داشت که خدا آن را پیش پای آدم نهاده بود. آن یک چیز، خود خدا بود. اما آدم به این نتیجه رسید که چنین چیزی به نفعش نبود. پس شورش کرد. اما بدترین کار این بود که آدم و حوا با ناطاعتی از حکم خدا، آگاهانه تصمیم گرفتند که خدا دیگر پادشاهشان نباشد. آنها می‌دانستند که اگر از خدا ناطاعتی می‌کردند، چه عواقبی در انتظارشان بود. خدا واضح و روشن به آنها گفته بود که اگر از آن میوه بخورند، حتماً می‌میرند. این بدان معنا بود که بالاتراز هر چیز، آدم و حوا از حضور خدا رانده می‌شدند، و دیگر دوستان خدا نبودند؛ بلکه دشمنش می‌شدند، و دیگر با سرور و شادمانی تسلیمش نبودند. آدم و حوا لطف و عنایت خدا را با خوشی و لذت و جلال خودشان معاوضه کردند.

کتاب مقدس این ناطاعتی از حکم خدا را گناه می‌نامد؛ حال چه این ناطاعتی در فکر صورت بگیرد، چه بر زبان آورده شود، و چه به مرحله عمل برسد. این واژه به معنای دقیق کلمه «به هدف زدن» معنا می‌شود. اما در زبان کتاب مقدس، معنای گناه بسیار عمیق‌تر است. این‌گونه نیست که آدم و حوا نهایت تلاش خود را کردند تا حکم خدا را نگاه دارند، و فقط چند درجه آن طرف‌تر از نقطه مرکزی به هدف زدند. خیر، واقعیت این است که آنها تیرا در جهت مخالف پرتاب کردند! اهداف و خواسته‌های آنها کاملاً خلاف آن چیزی بود که خدا برایشان در نظر داشت. از این رو، آدم

و حوا گناه کردند. آنها به عمد از حکم خدا سرپیچی نمودند. رابطه‌شان را با خدا قطع کردند، و نخواستند که او سرور و خداوند برحقشان باشد. عواقب گناه آدم و حوا برای خودشان، برای نسلشان، و برای کل خلقت مصیبت به بار آورد. آنها از باغ خوش‌منظر عدن بیرون رانده شدند. دیگر زمین با میل و رغبت و شادی برای آنها میوه به بار نمی‌آورد، و اندوخته‌هایش را در اختیارشان قرار نمی‌داد. آنها باید به سختی و با رنج و مشقت کار می‌کردند تا از محصولات زمین برخوردار شوند. بدتر از همه اینکه، خدا حکم مرگ را که درباره‌اش وعده داده بود، در مورد آنها اجرا نمود. البته آدم و حوا همان لحظه مرگ جسمانی را تجربه نکردند. بدن آنها حیات داشت، ریه‌هایشان تنفس می‌کرد، قلبشان می‌تپید، اندامشان حرکت می‌کرد. اما حیات روحانی‌شان که از همه مهم‌تر بود، در یک آن متوقف شد. مشارکتشان با خدا قطع گشت. از این‌رو، دلشان پژمرد، ذهنشان از افکار خود خواهانه لبریز گشت، چشمانشان به روی زیبایی خدا بسته شد، و روحشان خشکید و بی‌لطفات گشت. آنها از آن حیات روحانی که خدا در ابتدای خلقت که همه چیز نیکو بود، به ایشان بخشید، کاملاً تهی گشتند.

نه فقط آنها، بلکه ما هم

کتاب مقدس به ما می‌گوید که فقط آدم و حوا گناهکار نیستند. همه ما گناهکاریم. پولس در رومیان ۳: ۲۳ می‌گوید: «همه گناه کرده‌اند، و از جلال خدا قاصر می‌باشند.» و چند جمله قبل‌تر می‌گوید: «کسی عادل نیست، یکی هم نی» (۱۰: ۳).

انجیل عیسی مسیح پر از سنگ لغزش است؛ و این آیه یکی از بزرگ‌ترین سنگ لغزشها است. برای انسانی که مضرانه و سرسختانه فکر می‌کند اساساً انسان خوبی است و بسیار خودکفا، این عقیده که انسان از اساس و بنیان گناهکار و سرکش است، صرفاً باوری تهمت‌آمیز نیست، بلکه انزجارآور است. به همین دلیل، بسیار مهم و حیاتی است که به ماهیت و عمق گناهمان پی ببریم. اگر با این دیدگاه به انجیل بنگریم که فکر کنیم گناه چیز دیگری است، یا از درک ماهیت واقعی‌اش غافل بمانیم، خبر خوش عیسی مسیح را سوء تعبیر خواهیم کرد. در اینجا چند مثال می‌آورم تا نشان دهم چگونه مسیحیان معمولاً از گناه برداشت اشتباه دارند.

گناه را با اثرات گناه اشتباه می‌گیرند

این اواخر رسم شده وقتی انجیل را بشارت می‌دهند، می‌گویند عیسی آمد تا انسان را از احساس تقصیری که در نهاد و فطرت ما ریشه کرده نجات دهد؛ و یا اینکه عیسی آمد تا انسان را از بیهودگی و پوچی و بی‌هدفی نجات بخشد. البته که همه اینها معضلاتی جدی هستند، و بسیاری واقعاً با این مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند. اما کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که مشکل اساسی انسان، یعنی مشکلی که باید از آن نجات یابیم، بیهودگی و از هم پاشیدگیِ زندگی‌هایمان، و یا حتی حس تقصیری نیست که ما را از پا می‌اندازد. همه اینها نشانه‌های مشکلی عمیق‌تر و اساسی‌تر هستند: گناه ما. نکته‌ای که باید آن را درک کنیم این است که تنگنایی که در آن

قرار داریم، تنگنایی است که خودمان به وجود آورده‌ایم. ما از کلام خدا ناطاعتی کرده‌ایم. ما فرامین او را نادیده گرفته‌ایم. ما به او گناه کرده‌ایم. اگر وقتی از نجات صحبت می‌کنیم، منظورمان نجات از حس بیهودگی یا بی‌هدفی باشد، ولی همه این حسها را به ریشه‌اش گناه بازنگردانیم، انکار کاری می‌کنیم که یک دارو را راحت‌تر بلعیم، اما مشکل اینجا است که اصلاً آن دارو اشتباه است. این‌گونه بشارت دادن باعث می‌شود انسانها خود را به چشم یک قربانی بنگرند، و هرگز به این فکر نکنند که خودشان مجرم و بدکارند و سزاوار داوری.

گناه را در رابطه از هم گسسته خلاصه می‌کنند

«رابطه» در کتاب مقدس از جایگاه مهمی برخوردار است. انسان آفریده شد تا در مشارکت با خدا زیست نماید. اما باید یادمان باشد که آن رابطه یک رابطه خاص بود. آن رابطه میان دو شخص هم‌تراز صورت نگرفته بود که در آن قانون و قضاوت و مجازات معنا نداشته باشد؛ بلکه رابطه میان پادشاه و تابعانش بود.

بسیاری از مسیحیان به گونه‌ای درباره گناه صحبت می‌کنند که انگار صرفاً یک دعوای ساده میان خدا و انسان صورت گرفته است؛ و حال فقط باید از خدا عذرخواهی و طلب بخشش کنیم. در این تصویری که از گناه ارائه می‌شود، گویی که دو عاشق با هم قهر کرده‌اند، و رابطه‌شان، یعنی رابطه ما با خدا قطع شده است. در این تصویر، از زیر پا گذاشتن قانون، نقض عدل و انصاف، غضب عادلانه، و داوری پاک و قدوس حرفی به میان

نمی‌آید. بنابراین، در نهایت به هیچ‌کس و هیچ چیز هم احتیاج نخواهد بود تا آن داوری را به دوش گیرد.

تعلیم کتاب مقدس این است که گناه در واقع فروپاشی رابطه با خدا است. اما این رابطه به این دلیل فرو پاشیده که به اقتدار پادشاهی خدا پشت شده است. این فقط رابطه نامشروع نیست (اگرچه آن هم هست)؛ این یاغیگری است. این فقط عهدشکنی نیست، بلکه خیانت است. اگر گناه را فقط به برهم زدن رابطه محدود کنیم، هرگز درک نمی‌کنیم که چرا مرگ پسر خدا برای از میان برداشتن گناه ضرورت داشت. اگر متوجه نباشیم که گناه یعنی شورش خیانتکارانه کسی که محبوب پادشاه است، (ولی آن محبوب بر ضد پادشاه نیکو و عادلش طغیان می‌کند)، به ضرورت مرگ مسیح پی نمی‌بریم.

گناه را با تفکرات منفی اشتباه می‌گیرند

برداشت اشتباه دیگر درباره گناه این است که معتقدند گناه فقط در تفکرات منفی خلاصه می‌شود. در پیشگفتار این کتاب با یک سری نقل قول آشنا شدیم: مشک کهنه شراب خود را دور بریزید! وسیع تر ببینید! خدا می‌خواهد لطف و کرم خود را به شکل اعجاب‌انگیزی به شما نشان دهد؛ فقط کافی است خودتان را از سر همه آن تفکرات منفی که مانع پیشرفت شما است، خلاص کنید!

وه که این چه پیغام گیرایی است برای انسانهایی لبریز از اعتماد به نفس، که دلشان می‌خواهد باور کنند می‌توانند به قوت خودشان بر گناهان خود

چیره شوند. شاید به همین دلیل، آقایانی که این پیغام را اعلام می‌کنند، تصمیم می‌گیرند بزرگ‌ترین کلیساهای دنیا را بنا کنند. روال کار واقعاً خیلی آسان است. فقط به مردم بگویید گناهشان در حد همین تفکرات منفی است. این تفکرات منفی مانع از آن است که خوشحال و سلامت باشند، و ثروتمند گردند. سپس به آنها بگویید اگر درباره خودشان مثبت‌تر بیندیشند (البته به کمک خدا) از شر گناهانشان خلاص می‌شوند، و ثروتمند هم می‌گردند؛ در یک آن! ابرکلیساهای فوری و حاضری!

گاهی هدفی که این کلیساها وعده‌اش را می‌دهند، پولدار شدن است، گاهی هم تندرستی کامل، و گاهی نیز به کل، چیزهای دیگری وعده می‌دهند. اما هر قدر هم به پیغام خود رنگ و لعاب بدهید، اگر بگویید عیسی مسیح جان داد تا ما را از تفکرات منفی راجع به خودمان نجات دهد، این پیغام به شکل شرم‌آوری از تعالیم کتاب مقدس به دور است. در واقع، کتاب مقدس تعلیم می‌دهد بخش بزرگی از مشکل ما این است که خودمان را خیلی دست بالا می‌گیریم. پس مشکل دست کم گرفتن خودمان نیست! یک لحظه به این موضوع فکر کنید. مار چگونه آدم و حوا را وسوسه کرد؟ به آدم و حوا گفت که آنها در مورد خودشان دیدگاهی بسیار منفی داشتند. مار به آنها گفت که باید درباره خودشان مثبت‌تر بیندیشند، و درک و فهم خود را وسعت بخشند تا بتوانند به آنچه که زمینه‌اش را داشتند برسند؛ تا مانند خدا شوند! خلاصه اینکه به آنها گفت وسیع‌تر بیندیشند. و این راهکار، آنها را به کجا رساند؟

گناه را با گناهان اشتباه می‌گیرند

تفاوت زیادی است که درک کنید شخصاً به خاطر گناهان خودتان مجرم و مقصر هستید، یا اینکه صرفاً آگاه باشید که به طور کلی به خاطر گناه، مجرم و مقصر می‌باشید. بیشتر مردم اصلاً با این موضوع مشکلی ندارند که اعتراف کنند گناهی مرتکب شده‌اند. معمولاً تصور آنها از گناه، اشتباهات و خطایای کوچکی است که گاهی از ایشان سرزده است، وگرنه که همواره زندگی پاک و سالمی داشته‌اند. مثلاً گاهی به خاطر پارک ممنوع، جریمه شده‌اند، وگرنه که سابقه‌شان پاک است.

گناهان آن قدرها هم ما را شوکه نمی‌کنند. می‌دانیم که گناه وجود دارد. هر روز شاهد گناه در خود، و در دیگران هستیم، و تقریباً به آن عادت کرده‌ایم. اما زمانی غافلگیر می‌شویم که خدا گناهی را که در اعماق دلمان ریشه کرده، به ما نشان می‌دهد. آن زمان شوکه می‌شویم که خدا رسوبات نجاسات و پلیدیها و فساد را به ما نشان می‌دهد که در اعمال وجودمان رخنه کرده، و هرگز نمی‌دانستیم چنین چیزهایی در ما وجود داشتند، و نمی‌دانستیم که به قدرت خودمان نمی‌توانستیم آنها را از وجودمان بزداییم. کتاب مقدس به این شکل دربارهٔ عمق و ظلمت گناه ما صحبت می‌کند. پس فقط صرفاً گناهکار نیستیم؛ گناه در وجود ما است، و از وجود ما بیرون می‌تراود.

در طبقهٔ دوم موزهٔ ملی تاریخ طبیعی واقع در واشنگتن، یک گوی کوارتز بی‌خدشه وجود دارد که گفته می‌شود بزرگ‌ترین گونهٔ این گوی در کل جهان است. این گوی کمی بزرگ‌تر از توپ بسکتبال است. بر روی این گوی حتی نه یک خراش وجود دارد، نه یک فرورفتگی، و نه یک تغییررنگ.

این گوی از هر نظر عالی و بی نقص است. مردم معمولاً تصور می کنند ذات انسان هم مثل آن گوی کوارتز است. بله، ما غبار می گیریم و لجن آلود می شویم؛ اما زیر آن لجن و غبار، همواره زلال و شفاف است. تنها کاری که باید انجام دهیم، این است که آن آلودگیها را بزدااییم، تا دوباره بزاق و درخشان شویم.

اما تصویری که کتاب مقدس از ذات انسان ارائه می دهد، خیلی زیبا نیست. طبق کلام خدا، گوی ذات انسان به هیچ عنوان بی خدشه نیست. لجن فقط ظاهرمان را آلوده نکرده است؛ بلکه ما با گناه آمیخته شده ایم. خدشه، لجن، نجاست، و فساد تا اعماق وجودمان نفوذ کرده است. به قول پولس، ما «طبعاً فرزندان غضب» هستیم (افسیان ۲:۳). ما نیز در گناه و فساد آدم شریکیم (رومیان ۵). عیسی این حقیقت را تعلیم داد: «زیرا که از دل برمی آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادات دروغ و کفرها» (متی ۱۵:۱۹). سخنان گناه آلودی که از دهان شما خارج می شوند، و رفتار و کردار گناه آلودتان یک اتفاق گناه و بی گناه نیستند. این گفتار و کردار گناه آلود از شرارت دلتان برمی خیزند.

گناه هر جزء از وجود ما را فاسد نموده، و برهر جزء از وجود ما نفوذ و قدرت دارد. ادراکمان، شخصیتمان، احساسات و عواطفمان، و حتی اراده مان جملگی برده گناهاند. پولس در رساله رومیان ۸:۷ می گوید: «تفکر جسم دشمنی خدا است، چون که شریعت خدا را اطاعت نمی کند، زیرا نمی تواند هم بکند.» چه جمله شوکه آور و ترسناکی! گناه بر کل وجودمان

حاکم است: بر ذهن و ادراک و اراده مان. از این رو است که جلال و نیکویی خدا را می بینیم، اما بی گمان با انزجار و تنفر بسیار از آن روی می گردانیم. اگر منظورمان فقط این باشد که عیسی آمد تا ما را از اشتباهات گاه و بی گاهمان نجات دهد، فایده ای ندارد که مدام تکرار کنیم عیسی آمد تا ما را از گناهانمان نجات بخشد. فقط وقتی درک می کنیم که ذات ما گناه آلود است، فقط وقتی پی می بریم که به گفته پولس در واقع در خطایا و گناهانمان مرده بودیم (افسسیان ۱:۲، ۵)، فقط وقتی متوجه می شویم که این خبر چقدر خوش است، و راهی برای نجات ما وجود دارد، آن زمان است که می توانیم بگوییم عیسی آمد تا ما را از گناهانمان نجات بخشد.

داوری پویای خدا علیه گناه

رومیان ۱۹:۳ یکی از ترسناک ترین آیات کتاب مقدس است. پولس پیش از این آیه، کل انسانها، ابتدا غیر یهودیان و سپس یهودیان را متهم می کند که در سلطه گناه هستند، و کاملاً در حضور خدا ناپاک و گناهکارند. پولس در جمع بندی صحبت هایش می گوید: «هر دهانی بسته [خواهد شد]، و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند».

آیا حتی می توانید تصورش را بکنید که این به چه معنا است؟ می توانید تصور کنید که در پیشگاه خدا بایستید و هیچ توضیحی نداشته باشید، هیچ دفاعی، هیچ عذری، و هیچ دعوی نداشته باشید؟ «زیر قصاص خدا آیند» به چه معنا است؟ همان طور که در فصل قبل مشاهده کردیم، کتاب مقدس به روشنی اعلام می کند که خدا قدوس و عادل است، و از این رو، عذر گناه

را نمی‌پذیرد. اما برخورد خدا با گناه، داوری و مجازات کردن گناه به چه معنا است؟

رومیان ۲۳:۶ می‌فرماید: «مزد گناه، موت است.» به بیان دیگر، برای پرداخت گناهانمان باید بمیریم؛ و این مردن فقط مرگ جسمانی نیست. این مردن، مرگ روحانی است؛ یعنی جدایی اساسی روح و جان گناهکار و مفلوکمان از حضور خدای قدوس و عادل. اشعیای نبی این مهم را بدین شکل توصیف می‌کند:

خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است؛

و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود (اشعیا ۵۹:۲).

گاهی وقتی در این باره صحبت می‌شود، برداشت برخی این است که گویی خدا ساکن و خاموش مانده، یا از نظرها غایب است. اما این آیه فراتر از اینها است. این آیه از داوری پویای خدا بر ضد گناه سخن می‌گوید. کتاب مقدس این داوری را هولناک اعلام می‌کند. ببینید کتاب مکاشفه، آخر زمان؛ یعنی روز داوری برحق و نیکوی خدا را چگونه توصیف می‌کند. هفت فرشته «غضب خدا را بر زمین» می‌ریزند، «و تمامی امتهای جهان برای وی خواهند نالید» (مکاشفه ۱۶:۱؛ ۷:۱). مردمان به کوهها و صخره‌ها می‌گویند: «بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تخت نشین، و از غضب بزه. زیرا روز عظیم غضب او رسیده است، و کیست که می‌تواند ایستاد؟» (مکاشفه ۶:۱۶-۱۷). آنها عیسی شاه شاهان و خداوند خداوندان را خواهند دید، و از ترس به خود می‌پیچند، چرا که «او چرخشت خمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌افشرد» (مکاشفه ۱۹:۱۵).

کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که تقدیر نهایی گناهکاران بی‌ایمان و کسانیکه توبه نمی‌کنند، این است که با هشیاری کامل در عذاب ابدی که همانا جهنم نام دارد، به سربرند. کتاب مکاشفه، جهنم را «دریاچه آتش و کبریت» توصیف می‌کند. عیسی می‌فرماید جهنم جایی است که آتش آن خاموش نمی‌شود (مکاشفه ۲۰:۱۰؛ مرقس ۹:۴۳).

شاهد هستیم که کتاب مقدس چگونه جهنم را توصیف می‌کند و درباره آن به ما هشدار می‌دهد. با این حال، این را درک نمی‌کنم که چرا برخی از مسیحیان میل دارند جهنم را به شکلی قابل تحمل‌تر توصیف کنند. وقتی کتاب مکاشفه عنوان می‌کند که عیسی چرخشت خمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌افشرد، وقتی عیسی خودش هشدار می‌دهد جهنم جایی است که آتش آن خاموش نمی‌شود، و «جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد» (مرقس ۹:۴۳، ۴۸)، سوال حاکی از ناباوری‌ام این است که چرا مسیحیان علاقه دارند از هولناک بودن جهنم بکاهند؟ چرا باید گناهکاران را با این طرز فکر تسلی بخشیم که شاید جهنم آن قدرها هم بد نباشد؟

این ساخته و پرداخته ذهن ما نیست

تصویری که کتاب مقدس از داوری خدا بر گناه ارائه می‌دهد، واقعاً هولناک است. تعجب‌آور نیست که وقتی دنیا توصیف کتاب مقدس را درباره جهنم می‌خواند، مسیحیان را برای باور کردن این چیزها بیمار می‌نامد.

اما دنیا یک نکته را متوجه نیست. مگر این توصیفات ساخته و پرداخته ذهن ما هستند؟ ما مسیحیان به این دلیل جهنم را باور نداریم، و درباره آن نمی‌خوانیم و راجع به آن صحبت نمی‌کنیم که گویی از مطالعه و صحبت در موردش لذت می‌بریم. خدا نکند. خیر، ما درباره جهنم صحبت می‌کنیم، چون کتاب مقدس را باور داریم. وقتی کتاب مقدس می‌گوید جهنم واقعی است، ما این را باور می‌کنیم. وقتی کتاب مقدس می‌گوید کسانی که دوستشان داریم در این خطر به سر می‌برند که ابدیتشان را در آنجا سپری کنند، این را با گریه و زاری باور می‌کنیم.

این حکم صریح کتاب مقدس درباره ما است. کسی عادل نیست، یکی هم نی. به این دلیل، یک روز هر دهانی بسته خواهد شد، هر زبان پرحرفی از حرکت می‌ایستد، و تمام عالم زیر قصاص خدا می‌آیند.

اما...

فصل چهارم

عیسی مسیح منجی

اما. فکر می‌کنم «اما» قدرتمندترین واژه‌ای است که انسان بر زبان آورده است. یک واژه کوچک، ولی آن قدر قوی که می‌تواند هر مانعی را از سر راهش بردارد. پس از خبر بد فصل قبل، اکنون این واژه قدرت دارد. چشمانمان را به سمت بالا برافرازد، و امید از دست‌رفته‌مان را بازگرداند. «اما» بیش از هر واژه دیگری قادر است همه چیز را تغییر دهد.

- هواپیما سقوط کرد، اما هیچ‌کس آسیب ندید.
- شما مبتلا به سرطان هستید، اما سرطان‌تان به راحتی درمان می‌شود.
- از خودروی پسران در تصادف چیزی نمانده، اما پسران سالم است.

متأسفانه گاهی واژه «اما» در ادامه جمله نمی‌آید. گاهی جمله تمام می‌شود، و فقط خبر بد را می‌شنویم. فقط در این لحظه‌ها است که اهمیت واژه «اما» را متوجه می‌شویم.

خدا را شکر که خبر بد گناه انسان، و داوری خدا پایان تاریخ جهان نیست. اگر کتاب مقدس با این اعلام پولس تمام شده بود که کل جهان در پیشگاه تخت داوری خدا خاموش خواهد ایستاد، اصلاً برای ما امیدی وجود نداشت. فقط یأس و ناامیدی بود و بس. اما (بله در اینجا هم اما!) خدا را شکر که ماجرا ادامه دارد!

شما گناهکاری هستید که سرنوشتتان محکومیت می‌باشد. اما خدا دست به کار شده تا گناهکارانی مثل شما را نجات بخشد!

کلام امیدبخش

مرقس شرح حال زندگی عیسی را با این جمله آغاز می‌کند: «ابتدای انجیل عیسی مسیح پسر خدا.» مرقس و سایر مسیحیان اولیه از همان ابتدا می‌دانستند که آمدن عیسی مسیح، خبر خوش خدا به جهانی بود که به خاطر گناه ویران گشته و طعم مرگ را چشیده بود. گناه همه چیز را ویران کرده و به ظلمت کشانده بود. آمدن عیسی چون تندر، با نفوذ بسیار اعلام نمود که اکنون همه چیز تغییر کرده است!

حتی در باغ عدن، خدا به آدم و حوا کلامی امیدبخش داد، خبری خوش در اوج ناامیدی‌شان. آن خبر خوش فقط یک اشاره بود. خدا در انتهای کلامش بر ضد مار، این جمله را افزود:

او سر تو را خواهد کوبید،

و تو پاشنه‌ی وی را خواهی کوبید (پیدایش ۳: ۱۵).

این خبری خوش بود. خدا می‌خواست آدم و حوا با وجودی که سرکشی کرده بودند، بدانند که ماجرا به همان سرکشی ختم نشد. در هنگامه آن فاجعه عظیم، مژده و خبر خوشی به گوش آنها رسید.

کتاب مقدس در ادامه به ما می‌گوید که این بذر کوچکِ خبر خوش چگونه جوانه زد، رویید، و رشد نمود. خدا هزاران سال از طریق شریعت و نبوتها، جهان را آماده می‌ساخت تا هم با آن تیر خلاصِ شگفت‌انگیز که به حیات مار خاتمه می‌داد روبه‌رو شود، و هم با مرگ و رستاخیز عیسی مسیح. وقتی این مهم به انجام می‌رسید، گناهی که آدم کل نژادش را به آن مبتلا کرده بود، نابود می‌گشت؛ مرگی که خدا بر خلقتش اعلام نموده بود، جان می‌بخت؛ و جهنم به زانو درمی‌آمد. کتاب مقدس شرح حمله دفاعی خدا به گناه است. کتاب مقدس شکوهمندانه توضیح می‌دهد که خدا چگونه همه چیز را سامان بخشید، چگونه در حال حاضر همه چیز را سامان می‌بخشد، و چگونه یک روز همه چیز را تا ابد سامان خواهد بخشید.

خدای کامل، انسان کامل

همه نویسندگان انجیل در نگارش شرح حال عیسی ابتدا به این اشاره کرده‌اند که او یک انسان معمولی نبود. متی و لوقا عنوان می‌کنند که فرشته به باکره‌ای به نام مریم ظاهر می‌شود، و به او می‌گوید که کودکی به دنیا خواهد آورد. مریم با شنیدن این خبر، در کمال ناباوری می‌گوید: «این چگونه می‌شود، و حال آنکه مردی را نشناختم؟» فرشته توضیح می‌دهد: «روح القدس بر تو خواهد آمد، و قوت حضرت اعلا بر تو سایه

خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد» (لوقا ۱: ۳۴-۳۵). یوحنا انجیلش را با جمله‌ای بس حیرت‌آور آغاز می‌کند: «در ابتدا» (این دو واژه پرمعنا به پیدایش ۱:۱ بازمی‌گردند) «کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود . . . و کلمه جسم گردید، و میان ما ساکن شد» (یوحنا ۱: ۱، ۱۴).

همه اینها؛ یعنی تولد عیسی از باکره، لقب «پسر خدا»، اعلام یوحنا مبنی بر اینکه «کلمه خدا بود» و «کلمه جسم گردید» به این منظور بیان شده‌اند که به ما بیاموزند عیسی چه کسی است.

به بیان ساده‌تر، کتاب مقدس به ما می‌گوید که عیسی هم کاملاً خدا، و هم کاملاً انسان است. این نکته‌ای بسیار حیاتی در درک هویت عیسی است، چرا که فقط پسر الهی خدا که انسان کامل است می‌تواند ما را نجات بخشد. اگر عیسی فقط یک انسان بود، و از هر جنبه مانند ما بود (مثل ما سقوط کرده و گناهکار بود) دیگر نمی‌توانست ما را نجات بخشد، همان‌طور که یک انسان مرده نمی‌تواند کسی را نجات بخشد. اما چون عیسی پسر خدا است، چون بدون گناه است، و چون از هر جنبه از صفات و کمالات الهی، با خدای پدر برابر است، می‌تواند بر مرگ چیره شود، و ما را از گناهانمان نجات بخشد. به همین نسبت، این هم بسیار مهم و حیاتی است که عیسی واقعاً مثل ما باشد؛ یعنی انسان کامل باشد تا بتواند به درستی نماینده ما در حضور پدرش گردد. بنا به توضیح رساله عبرانیان ۴: ۱۵ عیسی می‌تواند «همدرد ضعفهای ما بشود»، زیرا «آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه».

مسیح موعود پادشاه اینجا است!

عیسی خدمت خود را با پیغامی بسیار عالی آغاز نمود: «وقتش رسیده است! ملکوت خدا نزدیک است. توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید!» کلام این مرد که اعلام می‌کرد ملکوت خدا فرا رسیده بود، به سرعت در سراسر آن سرزمین پخش شد. دیری نگذشت که جماعت هیجان زده گرد عیسی جمع شدند تا خبر خوشی را که اعلام می‌کرد، بشنوند. اما این خبر از چه جهت هیجان‌انگیز بود؟

خدا قرنهای بسیار از طریق شریعت و انبیایش زمانی را پیشگویی نموده بود که یک بار برای همیشه به شرارت جهان پایان می‌بخشد، و قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد داد. او همهٔ موانع را از سر راه برخواهد داشت، و تخت سلطنت، و ملکوت خود را بر کل جهان برقرار خواهد نمود. علاوه بر این، خدا وعده داده بود که ملکوتش را بر مسیح موعود پادشاه استوار خواهد نمود؛ یعنی بر آن کسی که از نسل داوود؛ پادشاه کبیر ظهور خواهد کرد. خدا در کتاب دوم سموئیل ۱۱:۷ به داوود وعده داد که یکی از پسرانش تا ابد بر تخت سلطنت تکیه خواهد زد. اشعیا نبی نیز دربارهٔ این پسر سلطنتی پیشگویی نمود:

اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.

ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داوود، و بر مملکت وی انتها نخواهد بود، تا آن را به انصاف و عدالت از الان تا ابدالابد ثابت و استوار نماید (اشعیا ۹:۶-۷).

پس می‌توانید تصور کنید که وقتی عیسی اعلام نمود ملکوت آسمان فرا رسیده است، چه شور و هیجانی برپا شد. این بدان معنا بود که آن مسیح موعود از نسل داوود که از دیرباز منتظرش بودند، سرانجام ظهور نموده بود!

نویسندگان انجیل تأکید داشتند که آن پادشاه از نسل داوود کسی جز عیسی نبود. لوقا سخنان فرشته را که از تولد عیسی به مریم خبر می‌دهد، چنین ثبت نموده است:

او بزرگ خواهد بود، و به پسر حضرت اعلا مسماً شود، و خداوند خدا تخت پدرش داوود را بدو عطا خواهد فرمود. و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد، و سلطنت او را نهایت نخواهد بود (لوقا ۱: ۳۲-۳۳).

متی انجیلش را با نَسَب‌نامهٔ عیسی آغاز می‌نماید، نَسَب‌نامه‌ای که مستقیماً به داوود پادشاه، و سپس به ابراهیم بازمی‌گردد. متی این نَسَب‌نامه را به طور شگفت‌انگیزی در میان سه نسل تقسیم می‌کند، و در هر نسل از چهارده نفر نام می‌برد. هر یهودی وفادار می‌دانست که در القبای عبری، جمع حروف دال، واو، دال (داوود) معادل عدد چهارده است. متی مانند همهٔ مسیحیان عملاً در ابتدای شرح حال عیسی در انجیلش بانگ برمی‌آورد: «پادشاه! پادشاه! پادشاه!»

خبر خوش غیر منتظره، اگر در آن شریک باشید

عهد جدید در ادامه برای ما شرح می‌دهد که چگونه عیسی پادشاه حکومت خدا بر زمین را برقرار نمود، و لعنت گناه را از میان برداشت. اما ملکوتی

که عیسی بان‌اش بود، آن چیزی نبود که یهودیان انتظارش را داشتند یا خواهانش بودند. آنها خواستار مسیح موعودی بودند که حکومتی دنیایی و سیاسی را برقرار نماید که امپراتوری روم؛ آن قدرت حاکم بر زمانه را سرنگون کند و آن را ریشه‌کن سازد. اما عیسی اصلاً به دنبال تاج و تخت زمینی نبود. او موعظه می‌کرد، تعلیم می‌داد، بیماران را شفا می‌بخشید، گناهان را می‌آمرزید، مردگان را زنده می‌ساخت، و قاطعانه به والی روم می‌گفت: «پادشاهی من از این جهان نیست» (یوحنا ۱۸:۳۶).

این بدان معنا نبود که تخت سلطنت مسیح هرگز در این جهان برپا نخواهد شد. عیسی به کاهن اعظم فرمود: «پسرانسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته، در ابرهای آسمان می‌آید» (مرقس ۱۴:۶۲). در کتاب مکاشفه فصل ۲۱ نیز شاهد هستیم که عیسی بر آسمان جدید و زمین جدیدی سلطنت می‌کند که به قدرت او از اساس و بنیان دگرگون شده، و از اسارت گناه آزاد است.

نمی‌توان انکار کرد که همه اینها خبر خوش است، به شرطی که بتوانید در آن خبر شریک شوید. ولی باز هم به معضل گناهان بازمی‌گردیم، مگر نه؟ اگر اتفاقی روی ندهد که جرم ناطاعتی و طغیانمان را بر ضد خدا از میان بردارد، ما همچنان از خدا جدا می‌مانیم، و سرنوشتمان بهره‌مند شدن از شادی آسمان جدید و زمین جدید نخواهد بود، بلکه مجازات ابدی در جهنم انتظارمان را می‌کشد.

اما خبر خوش مسیحیت در اینجا به مراحل خیلی خوبش می‌رسد. عیسی پادشاه فقط نیامد تا ملکوت خدا را برقرار سازد؛ او آمد تا با مرگش به جای

گناهکاران، مجازات گناهانشان را به خود گیرد، آنها را بیامزد، در چشم خدا عادل و بی‌گناه گرداند، و ایشان را واجد شرایط نماید تا بتوانند وارث ملکوت شوند (کولسیان ۱: ۱۲).

پادشاه رنج‌دیده؟

«اینک بزه خدا که گناه جهان را برمی‌دارد!» یحیی تعمید دهنده، آن نبی که جامه‌ای از پوست شتر به تن داشت و طعامش ملخ بود، وقتی عیسی را مشاهده نمود که به سمتش می‌آید، چنین گفت (یوحنا ۱: ۲۹). منظور یحیی چه بود؟ بزه خدا؟ گناه جهان را برمی‌دارد؟

هر یهودی در قرن اول میلادی به سرعت متوجه می‌شد که منظور یحیی چه بود که گفت: «بزه خدا که گناه جهان را برمی‌دارد.» یحیی به عید پسخ یهودیان اشاره می‌کرد. آن عید به یادبود نجات قوم اسرائیل از بردگی در مصر برگزار می‌شد، نجاتی که خدا آن را هزار و پانصد سال پیش به طور معجزه‌آسا به انجام رسانده بود.

خدا به منظور داوری مصریان، ده بلا بر آنها نازل نمود. اما پادشاه مصریان هر بار دلش را سخت‌تر نمود، و اجازه نداد که قوم اسرائیل از مصر خارج شوند. آخرین بلا از همه هولناک‌تر بود. خدا به قوم اسرائیل فرمود که در شبی خاص، فرشته مرگ از سرزمین مصر عبور خواهد کرد، و همه نخست‌زادگان انسانها و حیوانات را در کل آن سرزمین می‌کشد. اگر قوم اسرائیل احکام و فرامین خدا را مو به مو اطاعت نمی‌کردند، آن داوری وحشتناک شامل حال آنها نیز می‌گشت. خدا به قوم اسرائیل فرمود که هر

خانواده باید بزّه بی‌عیب و بی‌نقصی را قربانی کند. سپس با شاخه‌ای از گیاه زوفا مقداری از خون بزّه را بر سردر خانه‌هایشان بمالند. خدا به ایشان قول داد که وقتی فرشته مرگ، خون را مشاهده کند، از آن خانه می‌گذرد، و ساکنانش را از داوری مرگ معاف می‌سازد.

عید پَسَح، و به ویژه بزّه پَسَح نماد چشمگیر این باور بود که با مرگ دیگری، جرمه مرگ گناهان یک نفر پرداخت خواهد شد. در واقع، کل نظام قربانیهای عهدعتیق بر این عقیده بنا بود که یکی جزای گناه دیگری را پرداخت می‌نمود. هر سال در روز کفاره، کاهن اعظم به قلب معبد که به قدس‌الاقداص معروف بود می‌رفت، و حیوانی بی‌عیب را قربانی می‌کرد تا جرمه گناهان قوم پرداخت شود. سال به سال این مراسم اجرا می‌شد، و سال به سال جرمه گناهان قوم تا سال آینده با خون بزّه پرداخت می‌گشت.

مدتها طول کشید تا پیروان عیسی درک نمودند که مأموریت او فقط این نبود که ملکوت خدا را برقرار نماید، بلکه با قربانی شدن به جای قومش، آن ملکوت را به ظهور رساند. سرانجام آنها متوجه شدند که عیسی فقط پادشاه نبود؛ او پادشاه رنج‌دیده بود.

عیسی خودش از همان ابتدا می‌دانست که مأموریتش این بود که برای گناهان قومش جان دهد. فرشته در لحظه اعلام تولد عیسی گفت که «او امت خویش را از گناهانشان خواهد رها کند» (متی ۱: ۲۱). لوقا نیز به ما می‌گوید: «چون روزهای صعود او نزدیک می‌شد، روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد» (لوقا ۹: ۵۱). عیسی در انجیلها بارها مرگ

خود را پیشگویی نمود. وقتی پطرس نابخردانه سعی نمود مانع او شود، عیسی توپوخش نمود: «دور شو از من ای شیطان! زیرا که باعث لغزش من می باشی» (متی ۱۶:۲۳). عیسی با عزم ثابت به سوی اورشلیم، و در نتیجه به سوی مرگش پیش رفت.

عیسی بر اهمیت و معنا و مفهوم مرگش واقف بود. او در مرقس ۱۰:۴۵ می فرماید: «پسرانسان نیز نیامده تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.» در متی ۲۶:۲۸ نیز در شام آخر به همراه شاگردانش، جام شراب را به دست گرفت و فرمود: «همه شما از این بنوشید، زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می شود» (متی ۲۶:۲۷-۲۸). او در جای دیگری می فرماید: «جان خود را در راه گوسفندان می نهم. کسی آن را از من نمی گیرد، بلکه من خود آن را می نهم» (یوحنا ۱۰:۱۵، ۱۸). عیسی می دانست که چرا قرار بود جان دهد. او داوطلبانه به خاطر محبتش به قوم خود جانش را نهاد. بَرّه خدا ذبح شد تا قومش آمرزیده شوند.

مسیحیان اولیه نیز به قوت و تعلیم روح القدس درک نموده بودند که عیسی بر روی صلیب چکار کرد. پولس این مهم را بدین شکل توصیف می کند: «مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد، چون که در راه ما لعنت شد» (غلاطیان ۳:۱۳-۱۴). او در جای دیگر توضیح می دهد: خدا «او را که گناه شناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم» (دوم قرنتیان ۵:۲۱). پطرس نیز می گوید: «مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادل برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد» (اول پطرس

۱۸:۳). «که خود گناهان ما را در بدن خویش بردار متحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نماییم، که به ضربهای او شفا یافته‌اید» (اول پطرس ۲:۲۴).

آیا مشاهده می‌کنید این مسیحیان درباره اهمیت مرگ عیسی چه می‌گفتند؟ حرف آنها این بود که وقتی عیسی جان داد، مجازات گناهان خودش را پرداخت نکرد (او اصلاً گناه نداشت!) مرگ او مجازات گناهان قومش بود! وقتی عیسی در جلجتا بر صلیب می‌خکوب شد، بار سهمگین جمیع گناهان قومش را بر دوش گرفت. همه سرکشیها، همه ناطاعتی‌ها، و همه گناهان قومش بر شانه‌های او افتادند. آن لعنتی را که خدا در باغ عدن اعلام نموده بود، یعنی حکم مرگ بر او وارد شد.

به این دلیل بود که عیسی با حزن و اندوه فریاد برآورد: «الهی الهی مرا چرا ترک کردی؟» (متی ۲۷:۴۶). خدا پدر عیسی که قدوس و عادل است، و چشمانش پاک‌تر از آن که به گناه بنگرد، به پسرش نگریست، گناهان قوم پسرش را بر شانه‌های او مشاهده کرد، با انزجار روی گرداند، و غضب خود را بر پسرش فرود آورد. متی عنوان می‌کند که وقتی عیسی بر صلیب می‌خکوب بود، حدود سه ساعت زمین تاریک گشت. آن تاریکی، ظلمت داوری بود. هنگامی که عیسی گناهان قومش را به دوش گرفت و به جای آنها جان داد، بار خشم و غضب پدر بر عیسی فرود آمد.

اشعیا هفت قرن پیش از آن، این واقعه را پیشگویی نمود:

لکن او غمهای ما را بر خود گرفت،

و دردهای ما را بر خویش حمل نمود.

و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده، و مضر و مبتلا گمان بردیم.
و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح، و به سبب گناهان ما کوفته
گردید.
و تأدیب سلامتی ما بروی آمد، و از زخمهای او ما شفا یافتیم
(اشعیا ۵۳: ۴-۵).

آیا اهمیت مرگ عیسی را درک می‌کنید؟ مرگ عیسی در نهایت به این معنا
است که من باید می‌مردم نه عیسی. من باید مجازات می‌شدم نه عیسی.
اما او جای مرا گرفت. او جانش را فدای من کرد.
او به خاطر تقصیرهای من مجروح شد. من خطا کردم، اما او تأدیب شد.
من گناه کردم، او غمدار شد. مجازات او برایم صلح و آرامش به ارمان
آورد. از زخمهای او من شفا یافتم؛ و غم او برایم شادی به همراه آورد.
مرگ او در عوض حیات من.

قلب انجیل

جای تأسف است که مقوله «جانشین شدن» یکی از بخشهای انجیل
مسیحی است که دنیا از آن بسیار بیزار است. مردم صرفاً از این عقیده که
عیسی به جای گناهان یک نفر دیگر مجازات شود، انزجار دارند. تنی چند
از نویسندگان این را فرزندآزایی الهی نامیده‌اند. حال آنکه کنار گذاشتن این
کفاره و جانیشینی، از کار انداختن قلب انجیل است. مسلماً در کتاب مقدس
تصویرهای زیادی وجود دارند که نشان می‌دهند مسیح با مرگش چه چیزی
را به انجام رساند: سرمشق، مصالحه، پیروزی. البته اینها فقط سه نمونه از
همه آن اموری است که عیسی به انجام رساند. اما همه اینها زیرمجموعه

واقعیتی است که همهٔ تصویرهای دیگر به آن اشاره می‌کنند: «یکی جزای گناه دیگری را می‌پردازد.» صرفاً نمی‌توانید به خاطر تصویرهای دیگر، این جانیشینی را نادیده بینگارید یا آن را کم‌اهمیت جلوه دهید؛ در این صورت، نمای کتاب مقدس را از یک سری سوالهای بی‌پاسخ انباشته می‌کنید: چرا قربانی؟ آن خونی که ریخته شد، چه چیزی را به انجام رساند؟ چگونه خدا می‌تواند به گناهکاران رحم کند و عادل بماند؟ این به چه معنا است که خدا گناهان و خطایا و شرارتها را می‌آمرزد، و بی‌هیچ وسیله‌ای گناهکار را تبرئه می‌کند (خروج ۳۴:۷)؟ چگونه خدای قدوس و عادل بی‌خدایان را عادل می‌شمارد (رومیان ۵:۴)؟

پاسخ همهٔ این سوالات در صلیب جلجتا یافت می‌شود، در مرگ عیسی به جای قومش. خدای قدوس و عادل می‌تواند بی‌خدایان را عادل بشمارد، چون با مرگ عیسی، رحمت و عدالت به بهترین شکل تلاقی نمودند. لعنت، منصفانه اجرا گشت؛ و ما رحیمانه رستگار شدیم.

او برخاسته است

البته همهٔ اینها فقط به این دلیل صحّت دارند و خبر خوشند که عیسی پادشاه مصلوب دیگر مرده نیست. او از قبر برخاست. همهٔ شک و تردیدی که با مرگ عیسی گریبانگیر شاگردان بود، در یک لحظه محو گشت، آن لحظه که فرشته به زنان گفت: «چرا زنده را از میان مردگان می‌طلبید؟ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است» (لوقا ۲۴:۵-۶).

اگر مسیح مانند آن به اصطلاح منجیان یا معلمان یا پیامبران همچنان در قبر مدفون بود، مرگ او نیز با مرگ من و شما فرقی نداشت. امواج مرگ او را در خود غرق می‌کردند، همان‌طور که همهٔ انسانها را در کام خود فرو می‌برند. همهٔ ادعاهایش پوچ و توخالی می‌بودند، و انسانها هنوز به نجاتشان از گناه امیدی نداشتند. اما هنگامی که دوباره در ریه‌هایش نَفَس دمید، وقتی بدن جلال‌یافته‌اش حیات یافت، حقانیت همهٔ ادعاهای عیسی جامع و کامل، قطعی و مسلم، و بی‌چون و چرا به اثبات رسیدند. پولس در رسالهٔ رومیان فصل ۸ به سبب رستاخیز عیسی، و مفهومش برای ایمانداران وجد و شادی می‌نماید:

کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل‌کننده است؟ کیست که برایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مرد بلکه نیز برخاست، آن که به دست راست خدا هم هست، و ما را نیز شفاعت می‌کند؟ (رومیان ۸: ۳۳-۳۴).

چه باور شگفت‌انگیزی که اکنون عیسی با بدن جسمانی در شکوه و جلال در آسمان به دست راست پدرش نشسته است، و در مقام پادشاه جهان هستی سلطنت می‌نماید! علاوه بر این، اکنون که ما چشم‌انتظار بازگشت نهایی و پرجلالش هستیم، او برای قومش شفاعت می‌کند. اما در کنار همهٔ این گفته‌ها یک سوال مطرح می‌شود؛ و آن سوال این است: قوم عیسی چه کسانی هستند؟

پاسخ: ایمان و توبه

وقتی پسرم حدوداً دو ساله بود، تصمیم گرفتم به او شنا یاد بدهم. عجب کار سخت و طاقت فرسایی! پسر کوچولویی که حتی دوست نداشت موقع حمام رفتن آب به صورتش پاشیده شود، چگونه باید استخری را تاب می آورد که در نظرش اقیانوسی عظیم بود؟ در ابتدا آموزش شنا به این معنا بود که به اصطلاح آب بازی کند، و وقتی هم احساس می کرد خیلی شجاع بود، دهانش را در آب فرو می برد، و حباب درست می کرد.

کم کم او را راضی کردم که در قسمت کم عمق آب در کنار من راه رود. البته با این توضیح که دستانش را دور گردنم حلقه نموده، و در حال خفه کردنم بود! وقتی این مرحله را با موفقیت طی کردیم، نوبت به آن هنرنمایی بزرگ رسید: پریدن از لبه استخر. من وظیفه خدادادی پدری را به انجام رساندم، پسرم را بغل کردم و از استخر بیرون گذاشتم، و به او گفتم: «حالا پیر!» فکر می کنم پسر کوچولویم در آن لحظه دیگر مطمئن شد که من دیوانه ام. وقتی به او نگاه کردم، می توانستم در دو ثانیه همه این احساسات را در

صورتش بخوانم: هم گیج بود، هم سعی می‌کرد منظورم را متوجه شود، هم دلش می‌خواست درخواستم را رد کند، و هم با اکراه نگاهم می‌کرد. در همان حال ابرو در هم کشید و گفت: «نه، می‌خوام برم پیش مامان.» دوباره وظیفه پدری ام گل کرد، و نخواستم تسلیمش شوم. به دنبالش رفتم، و کم‌کم راضی‌اش کردم (با رشوه و وعده و وعید) به استخر بازگردد. و سرانجام لحظه‌ای رسید که باید با واقعیت روبه‌رو می‌شدیم.

دوباره داخل استخر پریدم، دستانم را به سمتش دراز کردم تا بپرد. کمی این پا و آن پا کرد. انگار هم دلش می‌خواست بپرد هم واقعاً دلش نمی‌خواست. «پردیگه بچه جان! من اینجا هستم. بهت قول می‌دهم بگیرمت!» با کمی شک و تردید به من نگاه کرد. نفس عمیقی کشید، حالت شیرجه رفتن به خود گرفت؛ و ناگهان داخل استخر پرید. البته پریدن که چه عرض کنم! در واقع قلمبه در آب افتاد، و من او را گرفتم.

و تازه بازی شروع شد. «بابایی بازم بپریم! بازم بپریم!» و نیم ساعت کارمان همین شد: بپر، بگیرش، بغلش کن، بگذارش بیرون از استخر. بپر، بگیرش، بغلش کن، بگذارش بیرون از استخر.

بازی که تمام شد، من و همسرم نگران بودیم که مبادا پسرمان زیادی با آب رفیق شده باشد. مبادا وقتی تنها باشد، دور استخر پرسه زند. مبادا فکر کند حالا که توانسته با موفقیت شیرجه بزند، تصور کند شناگر ماهری است؟ آیا دوباره داخل استخر می‌پرد؟

به همین دلیل، چند روز مراقب او بودیم، و با دیدن عکس‌العملش خیال هر دو نفرمان راحت شد. خودم هم خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. پسر

پاسخ: ایمان و توبه

کوچولوپیم حتی یک بار هم فکر پریدن در استخر به سراغش نیامد، مگر وقتی که من داخل استخر بودم. آن‌گاه دستانم را به سمتش می‌گشودم، و به او قول می‌دادم که می‌گیرمش. آن موقع بود که شیرجه می‌زد!

می‌بینید که پسرم با وجود اینکه در ظاهر موفق شد، اما هرگز برای پریدن در استخر به توانایی خودش اعتماد نکرد. او به پدرش، و به قول پدرش اعتماد داشت: «زود باش بچه جان. پپر. قول می‌دهم بگیرم».

معرفی ایمان و توبه

مرقس به ما می‌گوید که عیسی خدمتش را با موعظه نمودن آغاز کرد: «وقت تمام شد، و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید» (مرقس ۱: ۱۵). خدا از ما می‌خواهد در پاسخ به مژدهٔ عیسی، از این فرمان اطاعت کنیم: توبه کنید و ایمان آورید.

در سراسر عهدجدید نیز رسولان مردم را به این مهم فرا می‌خواندند. عیسی کسانی را که به وی گوش سپرده بودند، فرا خواند تا توبه کنند، و به خبر خوش ایمان بیاورند. پطرس در پایان موعظه‌اش در روز پنطیکاست به مردم گفت: «توبه کنید، و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح تعمید گیرید» (اعمال رسولان ۲: ۳۸).^۱ پولس در اعمال رسولان ۲۰: ۲۱ خدمتش را چنین توصیف می‌کند: «به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا، و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌دادم.» او در اعمال رسولان ۲۶: ۱۸ بازگو می‌کند که چگونه عیسی شخصاً پولس را فرستاده بود:

^۱ تعمید یافتن در نام عیسی، اعتراف ایمان به او است.

تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور، و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند، تا آموزش گناهان و میراثی در میان مقدسان به وسیلهٔ ایمانی که بر من است بیابند.

ایمان و توبه. اینها نشانه‌های قوم مسیح یا به عبارتی، مسیحیان هستند. به بیان دیگر، مسیحی کسی است که از گناهش روی می‌گرداند، و به خداوند عیسی مسیح اعتماد می‌کند، و جز او به هیچ چیز دیگر اعتماد نمی‌کند تا او را از گناه و داوری آینده نجات بخشد.

ایمان یعنی اتکا

ایمان یکی از آن واژگانی است که آن قدر به اشتباه به کار برده شده که اغلب مردم معنای واقعی آن را نمی‌دانند. اگر از یک نفر در خیابان بخواهید ایمان را برایتان توصیف کند، ممکن است با تعاریفی محترمانه و مودبانه روبه‌رو شوید، اما خلاصهٔ مطلب این است که مردم به چرندیات و چیزهای مضحکی اعتقاد دارند که حتی هیچ گواه و مدرکی برای اثباتشان وجود ندارد.

یک سال همراه با پسر بزرگم ویژه برنامهٔ «رژهٔ فروشگاههای زنجیره‌ای می‌سبز در روز شکرگزاری» را از تلویزیون تماشا می‌کردیم. درونمایهٔ آن رژه «ایمان» بود. نکتهٔ قابل توجه در آن رژه این بود که یک دستگاه باورسنج در بالای جایگاه مخصوص آویزان کرده بودند. هر موقع گروه تازه‌ای وارد می‌شدند، یا یک گروه موسیقی شروع به نواختن می‌کردند، یا رقصنده‌ها با لباسهای مخصوص وارد صحنه شده و می‌رقصیدند، عقربهٔ باورسنج کمی

پاسخ: ایمان و توبه

بالا تر می‌رفت؛ و البته که نقطهٔ اوج این رژه زمانی بود که بابائونل با سورتمهٔ عجیب و غریبش که به شکل یک غاز پرهیبت طراحی شده بود، وارد گشت. در این لحظه بود که باورسنج از خود بی‌خود شد! موسیقی، رقص، کاغذهای رنگی، و جیغ و داد بچه‌ها و بزرگسالان فضا را پر کرده بودند. اگر یک موجود فضایی نظاره‌گر این مراسم بود، قطعاً به این نتیجه می‌رسید که بله، این آدمها واقعاً ایمان دارند.

حتی به نظر پسرشش ساله‌ام که خدا برکتش دهد، کل این هیاهو و جار و جنجال، یک بازی لوس و بی‌مزه بود.

اما دنیا دربارهٔ ایمان یک چنین طرز فکری دارد. این مسخره‌بازی، یک تفریح راحت و سرگرم‌کننده است که همه می‌توانند در آن شرکت کنند. ولی این تفریح و سرگرمی به دنیای واقعی هیچ ربطی ندارد. کودکان بابا نوئل و خرگوش عید پاک را باور دارند. عارفان و صوفیان به گوی بلورین و قدرت سنگها ایمان دارند. آدمهای بی‌عقل، به جن و پری اعتقاد دارند؛ و مسیحیان به عیسی ایمان دارند.

اما کتاب مقدس را بخوانید تا متوجه شوید که ایمان به هیچ‌یک از این کاریکاتورها که توصیفی از ایمان هستند، شباهت ندارد. برخلاف تعریف بسیاری از مردم، ایمان داشتن، اعتقاد به چیزی نیست که نتوانید آن را ثابت کنید. بنا بر تعریف کتاب مقدس، ایمان یعنی اتکا. ایمان یعنی اعتماد به عیسی قیام‌کرده که قادر است شما را از گناهانتان نجات بخشد. این اعتماد مثل صخره محکم است، در حقیقت ریشه دارد، و در موردش وعده داده شده است.

پولس در رسالهٔ رومیان فصل ۴ وقتی دربارهٔ ابراهیم صحبت می‌کند، ماهیت ایمان را با ما در میان می‌گذارد. او ایمان ابراهیم را این چنین توصیف می‌نماید:

که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امتهای بسیار شود، بر حسب آنچه گفته شد که «ذرت تو چنین خواهند بود.» و در ایمان کم‌قوت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چون که قریب به صد ساله بود و به رجم مردهٔ ساره. و در وعدهٔ خدا از بی‌ایمانی شک ننمود، بلکه قوی‌الایمان گشته، خدا را تمجید نمود. و یقین دانست که به وفای وعدهٔ خود نیز قادر است (رومیان ۴: ۱۸-۲۱).

با وجودی که هیچ چیز با وعدهٔ خدا همخوانی نداشت؛ یعنی سن ابراهیم و سن همسرش، و نازا بودن وی با وعدهٔ خدا هماهنگ نبودند، اما ابراهیم کلام خدا را باور کرد. او قاطع و محکم به خدا اعتماد نمود، و به او اتکا کرد تا وعده‌هایش را به انجام برساند. البته ایمان ابراهیم کامل نبود. تولد اسماعیل از مادرش هاجر ثابت کرد که ابراهیم برای به تحقق رسیدن وعده‌های خدا ابتدا به نقشه و برنامه‌ریزی خودش متکی گشت. اما از آن گناه توبه کرد؛ و سرانجام ایمانش را بر خدا بنا نهاد. او به خدا اتکا نمود، همان‌طور که پولس در این رابطه می‌گوید: «یقین دانست که به وفای وعدهٔ خود نیز قادر است.»

انجیل عیسی مسیح ما را فرا می‌خواند تا ما هم چنین کنیم: ایمان خود را بر عیسی قرار دهیم، به او متکی باشیم، و به او اعتماد نماییم که همهٔ وعده‌هایش را به انجام خواهد رساند.

ایمان برای حکمی منصفانه

اما ما دقیقاً برای چه چیزی به عیسی اتکا می‌کنیم؟ توضیح ساده‌اش این است که ما به او اتکا می‌کنیم تا به جای اینکه در پیشگاه خدای داور، محکوم شویم، حکمی منصفانه برای ما صادر شود.

بگذارید توضیح دهم. کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که نیاز اصلی انسان این است که در چشم خدا عادل و بی‌گناه به حساب آید، نه شریر و بدکار. وقتی روز داوری فرا رسد، ما به شدت نیازمند آن هستیم که حکمی که برایمان صادر می‌شود، ما را بی‌گناه اعلام کند، نه اینکه ما را محکوم کند. کتاب مقدس این حکم را «عادل شمرده شده» می‌نامد. به این معنی که خدا اعلام می‌کند که ما در نظر او بی‌گناه هستیم، نه گناهکار.

این حکم بی‌گناه بودن چگونه شامل حال ما می‌گردد؟ کتاب مقدس به صراحت می‌گوید ما از آن جهت بی‌گناه به حساب نمی‌آییم که مثلاً به خدا می‌گوییم: «خدایا به زندگی من نگاه کن و مرا بی‌گناه اعلام نما!» خیر، این حماقت است. اگر قرار باشد خدا ما را بی‌گناه به حساب آورد، بی‌گناهی ما باید بر مبنای چیز دیگری باشد، نه سابقه گناه‌آلود خودمان. خدا باید بنا بر سابقه کسی دیگر که جانشین ما می‌گردد، ما را بی‌گناه به حساب آورد. در اینجا است که ایمان به عیسی معنی می‌دهد. وقتی به عیسی ایمان می‌آوریم، به او اتکا می‌کنیم تا در حضور خدا جانشین ما شود. عیسی هم با مرگش بر روی صلیب که کیفر گناهان را پرداخت، جانشین ما گشت، هم با زندگی کامل و بی‌نقصش. به بیان دیگر، ما به این توکل می‌کنیم که خدا

سابقه عیسی را جایگزین سابقه ما می‌کند؛ و از این رو، ما را عادل و بی‌گناه اعلام می‌نماید (رومان ۳: ۲۲).

می‌توانید چنین تصور کنید: وقتی به عیسی اعتماد می‌کنیم که ما را نجات دهد، با او متحد می‌گردیم، و در این متحد گشتن، معاوضه‌ای چشمگیر صورت می‌گیرد. همه گناهان و سرکشیها و شرارت‌های ما به عیسی نسبت داده شدند (یا به حساب او گذاشته شدند)، و او به خاطر همه آن گناهان و سرکشیها و شرارت‌های ما جان داد (اول پطرس ۳: ۱۸). هم‌زمان، زندگی کامل و بی‌نقص عیسی به حساب ما گذاشته می‌شود، و ما بی‌گناه اعلام می‌گردیم. خدا به ما می‌نگرد، و به جای گناهان ما، عدالت و بی‌گناهی عیسی را می‌بیند.

منظور پولس همین است وقتی در رومیان فصل ۴ می‌گوید خدا بدون در نظر گرفتن اعمالمان، ما را عادل به حساب می‌آورد، و گناهانمان مستور می‌گردند (آیات ۵، ۷). مهم‌تر از همه، وقتی پولس می‌گوید خدا «بی‌دینان را عادل می‌شمارد!» (آیه ۵)، منظورش همین است. چقدر تکان‌دهنده! خدا از این جهت ما را عادل و بی‌گناه اعلام نمی‌کند که ما انسان‌های صالحی هستیم. خدا را شکر که این‌طور است، چرا که هیچ‌یک از ما نمی‌توانستیم به آن معیاری برسیم که خدا برای عادل بودن تعیین نموده بود! بله، خدا ما را عادل و بی‌گناه به حساب می‌آورد، چون به خاطر ایمانمان به مسیح، با زندگی پاک و عاری از گناه او پوشیده شده‌ایم. خدا ما را فقط محض فیض نجات می‌دهد، نه به خاطر اعمالمان. خدا فقط به خاطر کاری که عیسی برایمان انجام داد، ما را رستگار می‌سازد.

پاسخ: ایمان و توبه

زکریای نبی با تصویری زیبا، این حقیقت را به خوبی توضیح می‌دهد. او از یهوشع کاهن اعظم سخن می‌گوید که جامه نو به او داده شد:

و یهوشع رییس گهنه را به من نشان داد که به حضور فرشته خداوند ایستاده بود، و شیطان به دست راست وی ایستاده، تا با او مخاصمه نماید. و یهوه به شیطان گفت: «ای شیطان، یهوه تو را نهیب نماید! یهوه که اورشلیم را برگزیده است، تو را نهیب نماید. آیا این نیم‌سوزی نیست که از میان آتش ربوده شده است؟»

و یهوشع به لباس پلید ملبس بود، و به حضور فرشته ایستاده بود. و آنانی را که به حضور وی ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «لباس پلید را از برش بیرون کنید».

و او را گفت: «ببین! عصیان را از تو بیرون کردم، و لباس فاخر به تو پوشانیدم».

و من گفتم که عمامه طاهر بر سرش بگذارند. پس عمامه طاهر بر سرش گذاردند، و او را به لباس پوشانیدند، و فرشته خداوند ایستاده بود (زکریا ۳: ۱-۵).

یهوشع صاحب آن جامه فاخر و پاکیزه، و آن عمامه تمیز نبود. یهوشع فقط صاحب آن لباسهای کثیف بود، همانها که شیطان می‌خواست به خاطرشان او را تمسخر کند و به وی اتهام زند. آن عدالتی که یهوشع در حضور خدا از آن بهره‌مند شد، عدالت یهوشع نبود. شخص دیگری آن عدالت را به او بخشید.

همین امر در مورد ما مسیحیان نیز صادق است. عدالت ما در حضور خدا از آن ما نیست. عیسی آن عدالت را به ما بخشیده است. خدا به پرسش

نگریست و گناه ما را دید؛ و به ما می‌نگرد و عدالت عیسی را می‌بیند. به قول یکی از سروده‌های روحانی:

خدای عادل شود خوشنود

به او بنگرد، مرا ببخشد.^۲

فقط ایمان

وقتی درک می‌کنید که برای نجات یافتن (مرگ او برای گناه شما، و حیات او برای عادل‌شمردگی شما) تا چه اندازه به عیسی وابسته هستید، آن‌گاه متوجه می‌شوید که چرا کتاب مقدس این همه تأکید می‌نماید که فقط با ایمان به عیسی می‌توان رستگار گشت. برای رستگار شدن نمی‌توانیم به هیچ راه دیگر، به هیچ منجی دیگر، به هیچ چیز دیگر، و به هیچ‌کس دیگر در این دنیا متکی باشیم. برای رستگار شدن حتی نمی‌توانیم به تلاشها و کوششهای خودمان دل ببندیم.

هیچ‌یک از مذاهب کل تاریخ بشر، هرگز قبول ندارند که ما فقط با ایمان عادل و بی‌گناه می‌گردیم. ادیان و مذاهب با قاطعیت اعلام می‌کنند که با پایبندی به اصول اخلاقی، و با انجام اعمال نیک می‌توانیم به رستگاری برسیم. بنا بر باور مذاهب، اگر خوبیها و درستکاریهای یک نفر به بدیها و بدکاریهایش بچربد، حسابش با خدا تسویه خواهد شد. این واقعاً تعجب‌آور نیست. طرز فکر انسانها این است، و حتی بر آن پافشاری می‌کنند که ما می‌توانیم در نجات و رستگاری‌مان نقش داشته باشیم.

^۲ سرود روحانی به نام "Before the Throne of God Above," Charitie L. Bancroft

پاسخ: ایمان و توبه

همه ما انسانها به خود متکی هستیم. مگر نه؟ ما خودمان را خودکفا می‌دانیم؛ و اگر حتی یک کلمه بشنویم که پای نفر دیگری در میان بوده که ما را به جایگاه کنونی‌مان رسانده است، به شدت دلخور می‌گردیم. اگر کسی درباره شغل‌تان یا هر چیز دیگری که برایتان ارزشمند است نظر بدهد و بگوید: «بله خوب، این موقعیت‌تان به شما که بستگی نداشته، کسی دیگر باعث شده شما الان در این جایگاه باشید» چه حالی پیدا می‌کنید؟ وقتی بحث رستگار شدن در پیشگاه خدا مطرح می‌شود، دقیقاً همین است. ما به خاطر هدیه فیض نجات می‌یابیم، و خودمان در آن نقشی نداریم. نه بهایی برای گناه می‌پردازیم، و نه عدالت ما، و نه قطعاً اعمال نیک ما می‌توانند حسابمان را تسویه کنند (غلاطیان ۲: ۱۶).

ایمان آوردن به مسیح بدین معنا است که برای عادل شمردن شدن در حضور خدا، از هر امید دیگری دست بکشید. آیا به اعمال نیک خود اعتماد دارید؟ ایمان یعنی که اعتراف کنید اعمال نیکوی شما بسیار بسیار ناکافی‌اند، و برای رستگار شدن فقط باید به مسیح توکل کنید. آیا به پاکدلی و خوش‌قلب بودن خود اعتماد می‌کنید؟ ایمان یعنی تصدیق کنید دلتان اصلاً پاک نیست و به هیچ عنوان خوش‌قلب نیستید، و برای رستگار شدن فقط باید به مسیح توکل کنید. به عبارت دیگر، باید از لبه استخر بپرید و بگویید: «عیسی، اگر مرا نگیری، کارم تمام است. امید دیگری و منجی دیگری ندارم. عیسی، مرا نجات بده، اگر نه می‌میرم».

این یعنی ایمان.

توبه، روی دیگر سکه

پیغام عیسی به شنوندگانش این بود: «توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید» (مرقس ۱: ۱۵). اگر ایمان به معنی اعتماد کردن به عیسی، و اتکا به او برای نجات یافتن است؛ توبه روی دیگر همان سکه است. توبه یعنی بازگشت از گناه، متتفر شدن از گناه، با قوت خدا عزم راسخ نمودن برای ترک گناه، و با ایمان به سوی خدا بازگشتن. از این رو، پطرس به جمعیت حاضر چنین گفت: «پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد» (اعمال رسولان ۱۹: ۳). پولس نیز به همه می‌گوید باید توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند (اعمال رسولان ۲۰: ۲۶).

برای شروع زندگی مسیحی، توبه یک مقولهٔ دلبخواهی نیست. توبه برای شروع زندگی مسیحی امری حیاتی است. توبه علامت مشخصه‌ای است که کسانی را که خدا نجاتشان می‌دهد، از سایرین جدا می‌سازد.

من افراد زیادی را می‌شناسم که می‌گویند: «بله، قبول دارم عیسی منجی‌ام است. پس مسیحی‌ام. اما هنوز آماده نیستم او را در مقام خداوند بپذیرم. باید کمی روی این موضوع کار کنم.» به بیان دیگر، این افراد ادعا می‌کنند که می‌توانند به عیسی ایمان بیاورند و نجات یابند، اما از گناه توبه نکنند. اگر معنای توبه را به درستی درک نماییم، متوجه می‌شویم که معنی نمی‌دهد منجی بودن عیسی را بپذیرید، اما به خداوندی‌اش ایمان نیاورید. ایمان آوردن به این شکل، با آنچه کتاب مقدس دربارهٔ توبه، و ارتباطش با نجات تعلیم می‌دهد، اصلاً همخوانی ندارد. برای نمونه، عیسی هشدار داد: «اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد» (لوقا ۱۳: ۳).

وقتی رسولان ماجرای ایمان آوردن گرنیلیوس را از زبان پطرس شنیدند، خدا را تمجید نمودند که «خدا به امتهای نیز توبه حیاتبخش را عطا کرده است» (اعمال رسولان ۱۱:۱۸). پولس نیز در رساله دوم قرنتیان ۷:۱۰ از توبه‌ای که به نجات ختم می‌شود، سخن می‌گوید.

علاوه بر این، اصل ایمان داشتن به عیسی این است که باور کنیم او واقعاً همان کسی هست که خودش می‌گوید: پادشاه مصلوب و قیام کرده، که بر مرگ و گناه پیروز گشته است؛ و صاحب قدرت است که نجات بخشد. حال، چطور ممکن است یک نفر به همه اینها باور و اعتماد داشته باشد، و بر آنها تکیه کند، با این حال بگوید: «اما تصدیق نمی‌کنم که تو پادشاه من هستی»؟ چنین چیزی اصلاً معنی نمی‌دهد. دست کشیدن از آن قدرت حریف که عیسای پادشاه بر آن غلبه کرد؛ یعنی گناه، جزیی از ایمان آوردن به مسیح است. پس اگر دست کشیدن از گناه مشهود نباشد، ایمان واقعی، یعنی ایمان به آن کسی که بر گناه چیره گشت نیز وجود ندارد. عیسی خود نیز در انجیل متی ۶:۲۴ فرمود: «هیچ‌کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد؛ زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد.» ایمان آوردن به عیسای پادشاه یعنی پشت کردن به دشمنانش.

توبه، نه کامل بودن، بلکه جانبدار بودن

هیچ‌یک از این گفته‌ها به این معنا نیستند که مسیحیان هرگز گناه نمی‌کنند. توبه از گناه الزاماً به این معنا نیست که اصلاً گناه نمی‌کنید. قطعاً این‌طور

نیست که به طور کلی گناه نکنید، یا گناه خاصی را تکرار نکنید. مسیحیان هنوز گناهکاران سقوط کرده هستند. حتی پس از آنکه خدا به ما حیات تازه روحانی می‌بخشد، باز هم با گناه کلنجار می‌رویم، تا زمانی که در کنار عیسی جلال یاییم (غلاطیان ۵: ۱۷؛ اول یوحنا ۲: ۱). اما حتی اگر توبه به معنای پایان گناه در یک آن نباشد، به این معنا خواهد بود که ما دیگر با گناهانمان در صلح و آشتی به سر نمی‌بریم. ما با گناهانمان اعلام جنگ اخلاقی می‌کنیم، و خودمان را وقف می‌نماییم تا به قدرت خدا در هر رزمگاه زندگی‌مان در مقابل گناه بایستیم.

بسیاری از مسیحیان با مقوله توبه به شدت کلنجار می‌روند، زیرا انتظار دارند که اگر واقعاً توبه کنند، دیگر هرگز گناه نکنند و وسوسه نشوند. حال آنکه وقتی باز هم گناه می‌کنند و وسوسه می‌شوند، ناامیدی به سراغشان می‌آید، و واقعی بودن ایمانشان به عیسی را زیر سوال می‌برند. این درست است که وقتی خدا به ما تولد تازه عطا می‌کند، ما را قدرت می‌بخشد تا با گناه بجنگیم و بر آن چیره گردیم (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳). اما از آنجا که تا آن هنگام که به جلال برویم، با گناه کشمکش خواهیم داشت، باید به یاد داشته باشیم که توبه واقعی بیش از آنکه صرفاً به تغییر رفتار و کردار مربوط باشد، از اساس و بنیان به حالت دل ما نسبت به گناه ربط دارد. آیا از گناه متنفرید و با آن می‌جنگید، یا اینکه آن را عزیز می‌شمارید و حامی‌اش هستید؟

یکی از نویسندگان این حقیقت را به زیبایی بیان می‌کند:

تفاوت کسی که توبه کرده، با کسی که هنوز توبه نکرده این نیست که یکی گناهکار است، و آن یکی هیچ گناهی ندارد. تفاوت اینجا است که آن که توبه نکرده، با گناهان عزیزکرده اش به جنگ خدایی ترسناک می رود. اما آن دیگری همگام با خدایی که با او مصالحه نموده، برضد گناهانی که از آنها متنفر است، به پا می خیزد.^۲

پس طرف چه کسی می ایستید؟ گناهتان یا خدایتان؟

تغییر واقعی، ثمره واقعی

وقتی کسی واقعاً توبه می کند و به مسیح ایمان می آورد، کتاب مقدس می فرماید که به او حیات تازه روحانی عطا می شود: «شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید» پولس می گوید: «لیکن خدا که در رحمانیت دولتمند است، از حیثیت محبت عظیم خود که با ما نمود، ما را نیز که در خطایا مرده بودیم، با مسیح زنده گردانید» (افسیان ۱:۲، ۴-۵). وقتی این اتفاق روی می دهد، زندگی ما تغییر می کند؛ البته نه در یک آن، نه به طور برق آسا، و نه حتی الزاماً به صورت یکنواخت. اما به هر حال تغییر می کند. ما کم کم ثمر می آوریم.

کتاب مقدس می فرماید شناسنامه مسیحیان باید همان محبت و شفقت و نیکویی باشد که از ویژگیهای عیسی بودند. مسیحیان واقعی به گفته پولس «اعمال لایق توبه را به جا» می آورند (اعمال رسولان ۲۶:۲۰). عیسی فرمود: «زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته می شود. از خار انجیر را نمی یابند و از بوته، انگور را نمی چینند» (لوقا ۶:۴۴). به بیان دیگر، وقتی انسانها از

^۲ William Arnot, *Laws from Heaven for Life on Earth* (London: T. Nelson & Sons, 1884), 311.

حیات تازه روحانی برخوردار می‌شوند، مانند عیسی عمل می‌کنند. مانند عیسی زیست می‌نمایند، و میوه خوب به بار می‌آورند. موضوعی که همیشه باید در نظر داشته باشیم، این است که فکر نکنیم آن میوه‌ها دلیل نجات ما هستند. همواره این خطر وجود دارد که وقتی در زندگی مان شاهد ثمرات روحانی هستیم، به جای اینکه برای نجاتمان به مسیح متکی باشیم، به طور نامحسوس بر آن ثمرات تکیه می‌کنیم. ای مسیحیان، مراقب این وسوسه باشید! این را درک کنید که میوه‌هایی که به بار می‌آورید، صرفاً میوه‌های درختی هستند که به فیض خدا در مسیح پربار گشته‌اند. اگر به میوه‌ها و ثمرات روحانی‌تان تکیه می‌کنید تا خدا با نظر لطف به شما بنگرد، یعنی که ایمانتان را از عیسی برداشته، و به خودتان ایمان آورده‌اید. حال آنکه در چنین ایمانی اصلاً نجات و رستگاری وجود ندارد.

به کجا اشاره خواهید کرد؟

می‌خواهم بدانم وقتی روز داوری در پیشگاه خدا می‌ایستید، می‌خواهید چکار کنید یا چه بگویید تا خدا را متقاعد نمایید که شما را عادل و بی‌گناه به حساب آورد، و همه برکات ملکوتش را شامل حالتان گرداند؟ کدام اعمال نیک یا رفتار و کردار خداپسندانه را از جیب خود بیرون می‌آورید تا خدا را تحت تأثیر قرار دهید؟ آیا به حضورتان در کلیسا اشاره می‌کنید؟ یا به زندگی خانوادگی‌تان؟ یا افکار و اندیشه بی‌عیب و بی‌لکه‌تان؟ آیا واقعیت این است که به نظر خودتان هیچ عمل زشت و فجیعی مرتکب نشده‌اید؟

پاسخ: ایمان و توبه

می‌خواهم بدانم در حضور خدا با چه چیزی ظاهر می‌شوید و می‌گویید:
«خدایا به این خاطر، مرا عادل بشمار!»

اکنون به شما می‌گویم که هر مسیحی که تنها به مسیح ایمان دارد، به فیض خدا چکار می‌کند. ایشان صد در صد، و به صراحت به عیسی اشاره می‌کنند، و تمنایشان این خواهد بود: «خدایا، به هیچ پاکی و عدالتی در زندگی‌ام نگاه نکن! به پسرت بنگر. مرا بی‌گناه و عادل بشمار نه به سبب آنچه هستم، و آنچه انجام داده‌ام؛ بلکه به خاطر او مرا بی‌گناه به حساب آور. عیسی آن‌گونه زندگی کرد که من باید زندگی می‌کردم. او مرگی را به جان خرید که من سزاوارش بودم. من به هیچ چیز دیگری توکل ندارم، و تمنایم فقط او است. خدایا! به خاطر عیسی مرا عادل بشمار».

فصل ششم

ملکوت

در محوطهٔ پارکینک کلیسای ما لوحی برنزین نصب است که به سخنی ماندگار از مبشری به نام جیم الیوت آراسته می‌باشد: «احمق نیست آن کسی که چیزی را که نمی‌تواند نگاهش دارد، از دست می‌دهد تا چیزی را به دست آورد که نمی‌تواند از دستش بدهد.» این نقل قول را بسیار دوست می‌دارم، چون هم به بهای مسیحی بودن اشاره می‌کند، هم به پاداش آن. شکی نیست که مسیحی شدن بها دارد (لوقا ۱۴:۲۸). اما این هم درست است که پاداشهای مسیحی شدن نیز به قدری عالی و والا هستند که در وصف نمی‌گنجند. آمرزش گناهان، فرزند خدا شدن، برقراری رابطه با عیسی، عطیهٔ روح القدس، آزادی از استبداد گناه، مشارکت کلیسا، رستخیز بدنها و جلال یافتن بدنها، زیستن در ملکوت خدا، آسمان جدید و زمین جدید، ابدیت را در حضور خدا گذراندن، دیدن روی او؛ همهٔ اینها وعده‌های خدا به ما در مسیح هستند. پس تعجب‌آور نیست که پولس با نقل قول از اشعیا چنین می‌گوید:

چیزهایی را که چشمی ندید،
و گوشی نشنید،
و به خاطر انسانی خطور نکرد؛

یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است (اول قرنیتان ۹:۲).

زندگی مسیحی فقط این نیست که خیالتان راحت باشد از غضب خدا
رهایی یافته‌اید. ابداً این‌طور نیست! زندگی مسیحی از برقراری رابطه‌ی سالم
با خدا سخن می‌گوید، رابطه‌ای که تا ابد از حضورش لذت می‌بریم. یعنی
چیزی را به دست می‌آوریم که نمی‌توانیم از دستش بدهیم: ما شهروند
ملکوت جاودانه‌اش می‌گردیم.

از لحظه‌ای که کسی به عیسی مسیح ایمان می‌آورد، همه چیز زندگی‌اش
برای همیشه تغییر می‌کند. البته می‌دانم گاهی این تغییر چندان محسوس
نمی‌باشد؛ یعنی این‌گونه نیست که نقل و نبات و کاغذ رنگی بر سرمان
بریزند، بوق و کرنا بنوازند، فرشتگان سرود بخوانند (دست‌کم ما نمی‌توانیم
صدای آنها را بشنویم). اما این تغییر حقیقت دارد. همه چیز تغییر می‌کند.
پولس می‌گوید خدا «ما را از قدرت ظلمت رهانیده، به ملکوت پسر محبت
خود منتقل ساخت» (کولسیان ۱:۱۳).

ملکوت خدا چیست؟

ملکوت خدا درونمایه‌ای مهم در عهدجدید است. عیسی خودش پیوسته
درباره‌ی آن موعظه نمود: «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.»
اعمال رسولان ۳۱:۲۸ خدمت پولس را این‌گونه خلاصه می‌کند: «به ملکوت

خدا موعظه می نمود، و با کمال دلیری در امور عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم می داد.» نویسنده رساله عبرانیان در این واقعیت وجد و شادی می نماید که ایمانداران مسیح «ملکوتی را که نمی توان جنابید» می یابند (عبرانیان ۲۸:۱۲). پطرس نیز مخاطبانش را تشویق می کند که «دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح به شما به دولتمندی داده خواهد شد» (دوم پطرس ۱:۱۱). در کتاب مکاشفه نیز جمیع لشگرهای آسمان لب به حمد و ستایش می گشایند: «اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد» (مکاشفه ۱۰:۱۲). اما این ملکوت دقیقاً چیست؟ این ملکوت، یک قلمرو و گستره واقعی است که خدا به طور خاص بر آن اقتدار دارد. آیا کلیسا آن ملکوت است؟ آیا این ملکوت اکنون برقرار است، یا باید در آینده چشم انتظارش باشیم؛ اصلاً چه کسانی در ملکوت خدا ساکن هستند؟ مگر این طور نیست که خدا بر همه حاکم است، حال چه به عیسی ایمان داشته باشند چه نداشته باشند؟ مگر همه ما در ملکوت نیستیم؟ مگر همه ما چه مسیحی چه غیر مسیحی نمی توانیم برای برقراری آن ملکوت تلاش کنیم؟ اکنون با توجه به آنچه کتاب مقدس درباره ملکوت خدا تعلیم می دهد، سعی می کنیم به این سوالها پاسخ دهیم.

سلطنت نجاتبخش خدا

نخستین نکته این است که ملکوت خدا به معنی حاکمیت نجاتبخش او بر قومش می باشد. ملکوت یکی از آن واژگانی است که بار معنایی زیادی را

به همراه دارد؛ و در این مورد کمی باعث سردرگمی می‌شود. معمولاً وقتی به ملکوت فکر می‌کنیم، یک قطعه زمین را با مرز و محدوده مشخص تصور می‌کنیم. از نظر بسیاری از ما ملکوت یک واژه جغرافیایی است. اما در کتاب مقدس این‌گونه نیست. در زبان کتاب مقدس، ملکوت خدا بیشتر به مقوله سلطنت و پادشاهی مربوط است تا اینکه صرفاً یک قلمرو و سیطره باشد. بنابراین، ملکوت خدا یعنی حاکمیت و سلطنت و اقتدار خدا (مزمور ۱۱۴:۱۱، ۱۳).

البته باید واژه مهم دیگری را نیز به تعریفمان از ملکوت بیفزاییم. بنا به گفته کتاب مقدس، ملکوت خدا فقط به حاکمیت و سلطنت خدا محدود نیست. بلکه حاکمیت و سلطنت نجاتبخش او نیز مد نظر می‌باشد. خدا بر قوم خودش حاکم است، و این حاکمیت سرشار از عطوفت و محبت می‌باشد.

البته این درست است که حتی یک متر مربع از جهان هستی، و حتی یک نفر نیز از حاکمیت و اقتدار خدا خارج نیست. او خالق همه است، بر همه حکمرانی می‌کند، و همه را داوری خواهد نمود. اما زمانی که کتاب مقدس عبارت «ملکوت خدا» را به کار می‌برد، معمولاً به طور خاص به حاکمیت خدا بر قومش، و بر کسانی اشاره دارد که به واسطه مسیح رستگار گشته‌اند. از این‌رو، پولس درباره مسیحیانی صحبت می‌کند که از قدرت ظلمت به ملکوت مسیح وارد گشته‌اند (کولسیان ۱:۱۲-۱۳). پولس با نگاه موشکافانه اشاره می‌کند که شریاران وارث ملکوت خدا نخواهند بود (اول قرنتیان ۶:۹).

پس تعریف ملکوت خدا به سادگی این است: حاکمیت و سلطنت و اقتدار نجاتبخش او بر کسانی که به واسطه عیسی رستگار گشته‌اند.

ملکوت فرا رسیده است

دومین نکته این است که ملکوت خدا اکنون برقرار است. وقتی عیسی خدمت زمینی‌اش را آغاز کرد، پیغام حیرت‌انگیزی را موعظه نمود: «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (متی ۳: ۲). در واقع، می‌توانید آن را به این شکل ترجمه کنید: «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان فرا رسیده است!»

عیسی با این کلام، ادعایی حیرت‌انگیز نمود. یهودیان قرنهای بسیار چشم‌انتظار و امیدوار بودند تا ملکوت خدا فرا رسد. آنها برای روزی دعا می‌کردند که سلطنت خدا بر زمین برقرار گردد، و سرانجام از قوم خدا دستگیری شود. اکنون عیسی این نجار ناصری که معلم شده بود، به آنها اعلام می‌نمود که آن روزی که منتظرش بودند، فرا رسیده بود.

علاوه بر این، او ادعا می‌کرد که ملکوت خدا با او آغاز گشته بود! از این رو، هنگامی که در انجیل متی ۱۲: ۲۸ فریسیان عیسی را متهم کردند که دیوها را به نام شیطان اخراج می‌کرد، عیسی آنها را توییح نمود، و یک ادعای گیج‌کننده کرد: «هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می‌کنم، هر آینه ملکوت خدا بر شما رسیده است.» متوجه هستید او چه می‌گوید؟ بدیهی است که عیسی دیوها را اخراج می‌نمود، و این عمل را به قوت روح خدا

انجام می‌داد. اما ادعایش این بود که خدا برای تحقق وعده‌ی رهایی قومش دست به کار شده بود. ملکوت فرا رسیده بود.

چه شگفت‌انگیز! جسم پوشیدن عیسی فراتر از این بود که خالق صرفاً با مخلوقش ملاقاتی سرشار از محبت کرده باشد. جسم پوشیدن عیسی آغاز تهاجم کامل و نهایی خدا به گناه و مرگ و هلاکتی بود که با سقوط آدم به این جهان رخنه کرده بود.

می‌توانید در سطر سطر شرح حال عیسی در عهد جدید شاهد جنگ و جدال باشید. عیسی پادشاه به تنهایی به بیابان می‌رود تا با شیطان روبه‌رو شود، و در آنجا او را بی‌چون و چرا شکست می‌دهد؛ یعنی همان شیطان که سالیان قبل آدم و حوا را وسوسه کرده، و دنیا را به فساد و تباهی کشانده بود. عیسی چشمان کور مادرزاد را لمس نمود، و برای نخستین بار نور دیدگانش را به او بازگرداند. عیسی به ظلمت قبر چشم دوخت، و بانگ برآورد: «ایلعازر، بیرون بیا!» و آن‌گاه که آن مرده پایش را از قبر بیرون گذاشت، مرگ احساس کرد که قدرتش رو به تحلیل رفت، و دیگر نمی‌توانست دودستی به انسان بچسبد.

و البته بالاتر از همه اینها، آن هنگام که عیسی بر صلیب فریاد برآورد: «تمام شد!» مرگ نیز مغلوب گشت؛ و زمانی که فرشته مطمئناً با لبخند گفت: «چرا زنده را از میان مردگان می‌طلبید؟ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است» (لوقا ۲۴: ۵-۶)، چنگال مرگ نیز سرانجام به طور کامل سست و بی‌قدرت گشت. عیسی قدم به قدم، و جزء به جزء، تأثیرات سقوط انسان را تمام و کمال از بین برد. آن پادشاه برحق جهان آمد، و قاطعانه بر همه

موانعی که در هر قدم از استقرار ملکوتش قد علم کرده بودند؛ یعنی برگناه و مرگ و جهنم و شیطان چیره گشت.

این بدان معنا است که بسیاری از برکات آن ملکوت اکنون از آن ما می باشند. از این رو، عیسی به شاگردانش می فرماید «تسلی دهنده ای دیگر» یعنی روح القدس را می فرستد تا راهنمایان باشد، به گناه ملزم سازد، و ایشان را تقدیس نماید. به این ترتیب، مسیحیان نیز اکنون می دانند فرزند خوانده خدا گشتن، و با خدا آشتی نمودن به چه معنا است. پولس حتی می گوید در نظر خدا ما برخیزانیده شده، و در کنار مسیح نشسته ایم (افسیان ۲: ۶). این حقیقتی بس دلگرم کننده است. اما موضوع دیگری هم وجود دارد که به همین اندازه مهم است، و باید آن را به خوبی درک نماییم.

ملکوت هنوز به کمال نرسیده است

سومین نکته این است که ملکوت خدا هنوز به کمال نرسیده است، و تا پیش از بازگشت عیسی پادشاه به کمال نخواهد رسید. با وجود همه آنچه عیسی برای سرنگون ساختن قدرتهای شریر انجام داد، اما سلطنت خدا را بر زمین تمام و کمال برقرار نساخت؛ دست کم هنوز نه. مرد قوی در بند شد، اما هلاک نشد. شریر مغلوب گشت، اما نیست و نابود نشد. ملکوت خدا آغاز شد، اما به کمال نرسید.

عیسی از آینده ای سخن گفت که ملکوت خدا سرانجام به کمال خواهد رسید. او فرمود در آن روز، فرشتگان «همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد . . . آن گاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان

خواهند شد» (متی ۴۱:۱۳-۴۳). او حتی در شام آخرین نیز به روزی نظر داشت که میوه تاک را دوباره با شاگردانش بنوشد: «اما به شما می‌گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید، تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم» (متی ۲۶:۲۹).

پولس نیز آرزومند رستاخیز مردگان در ابدیت بود (اول قرنتیان ۱۵). او به کلیسای افسس خاطرنشان می‌سازد که ایشان به روح‌القدس مهربانانه اند «که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص» (افسیان ۱:۱۴). پولس می‌گوید که خدا ما را نجات داده «تا در عالمهای آینده، دولت بی‌نهایت فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد، ظاهر سازد» (افسیان ۲:۷). پطرس نیز از نجاتی سخن می‌گوید «که مهیا شده است تا در ایام آخر ظاهر شود» (اول پطرس ۱:۵). نویسنده رساله عبرانیان هم به مخاطبان می‌گوید آنها «بر روی زمین، بیگانه و غریب» هستند (عبرانیان ۱۳:۱۱). او به آنها یادآوری می‌کند که باید چشم‌انتظار شهری بانیاد باشند «که معمار و سازنده آن خدا است» (آیه ۱۰).

امید و چشم‌انتظاری عظیم مسیحیان، آن چیزی که آرزومندش هستیم، و برای قوت گرفتن و دلگرم شدن به آن چشم می‌دوزیم، روزی است که پادشاهمان آسمان را می‌گشاید، و بازمی‌گردد تا سرانجام و تا ابد ملکوت پر جلالش را برقرار نماید. چه لحظه پرشکوهی است آن لحظه که همه چیز در این جهان در جای خود قرار بگیرد، سرانجام عدل و انصاف اجرا شود، شیرین‌ترین همیشه سرنگون گردد، و عدالت یک بار برای همیشه برقرار شود. این وعده خدا است:

زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید؛
 و چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد،
 و به خاطر نخواهد گذشت . . .
 و از اورشلیم وجد خواهم نمود،
 و از قوم خود شادی خواهم کرد،
 و آواز گریه و آواز ناله بار دیگر در او شنیده نخواهد شد (اشعیا ۶۵:۱۷-۱۹).

این نبی به ما می‌گوید در آن روز:

و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادی نخواهند کرد؛
 زیرا که جهان از معرفت بپوهه پر خواهد بود،
 مثل آبهایی که دریا را می‌پوشاند (اشعیا ۹:۱۱).

وقتی خردسال بودم، فکر می‌کردم تقدیر مسیحیان این است که فارغ از بدنهای جسمانی، ابدیت را در یک جلسهٔ کلیسایی بی‌پایان سپری کنند. این یک تصور ترسناک، اما کاملاً اشتباه بود! قصد خدا این است که برای قومش جهان نوینی را بیافریند که در آن از گناه و بیماری و مرگ خبری نیست. جنگها به اتمام می‌رسند، ظلم و ستم پایان می‌یابد، و خدا تا ابد در کنار قومش ساکن خواهد بود. دیگر هرگز کسی طعم مرگ را نخواهد چشید، و دیگر هرگز بر سر مزار هیچ‌کس اشکی در چشمان کسی حلقه نخواهد زد. دیگر هرگز عمر هیچ نوزادی کوتاه نخواهد بود. دیگر هرگز سوگواری و شیون و زاری نخواهیم کرد. دیگر هرگز دردمند نخواهیم شد. دیگر هرگز دلتنگ وطن آسمانی‌مان نخواهیم بود. کتاب مکاشفه به ما نوید

می‌دهد که خدا خودش هر اشکی را از چشمانمان پاک خواهد کرد، و سرانجام روی او را خواهیم دید!

واقعاً در پاسخ به همه اینها چه می‌گویید؟ فکر می‌کنم یک چیز به زبان می‌آوریم: «آه ای خداوند عیسی به سرعت بازگرد!»

بسیاری درباره این وعده‌ها صحبت می‌کنند: آسمان جدید و زمین جدید، شهر آسمانی که هیچ شرارتی در آن جای ندارد، جهانی بدون مرگ، جنگ، ظلم و ستم، و قومی که با مسرت و شادی تا ابد در حضور خدا زیست می‌نمایند. مردم این وعده‌ها را به زبان می‌آورند، سپس یکصدا می‌گویند: «حالا برویم و این وعده‌ها را به انجام برسانیم!» باید بگوییم که همیشه از این اظهار نظرها کمی شگفت زده می‌شوم!

واقعیت این است که ما انسانها قادر نیستیم ملکوت خدا را برقرار نموده و به کمال برسانیم. هر قدر هم واقعاً تلاش کنیم تا جهان را به مکان بهتری تبدیل نماییم، آن ملکوت موعود در کتاب مقدس تنها زمانی به ظهور می‌رسد که عیسای پادشاه بازگردد و آن ملکوت را برقرار نماید.

دست‌کم به دو دلیل، خیلی مهم است که این حقیقت را به یاد داشته باشیم. نخستین دلیل اینکه، از خوش بینی کاذب و فریبنده در امان می‌مانیم، چرا که می‌دانیم نمی‌توانیم آن وعده‌ها را در این دنیای سقوط کرده به انجام برسانیم. شکی در این نیست که مسیحیان می‌توانند تغییراتی را در جامعه به وجود آورند. قبلاً در تاریخ جهان چنین تغییراتی ایجاد شده است. پس دلیلی ندارد تردید داشته باشیم که در زمان حال و آینده نیز این تغییرات ایجاد نشوند. مسیحیان نیکوئیهای عظیمی در جهان به بار آورده‌اند، و

هنوز هم می‌توانند اثرات نیکویی به جای بگذارند تا خدا و عیسی مسیح را به جهان بشناسانند.

اما فکر می‌کنم خط اصلی رویدادهای کتاب مقدس ما را بر این می‌دارند که بپذیریم تا بازگشت مسیح نمی‌توانیم همواره در بهبود جامعه و فرهنگ به موفقیت دست یابیم. اگر هم به کامیابی و دستاوردی برسیم، ماندگار نخواهند بود. مسیحیان هرگز ملکوت خدا را برقرار نمی‌کنند. فقط خدا خودش قادر است این مهم را به انجام برساند. اورشلیم آسمانی از آسمان به زمین می‌آید، نه اینکه شالوده آن از زمین بنا شود.

حتی مهم‌تر از این باید به یاد داشته باشید که ملکوت تنها زمانی برقرار می‌گردد که عیسی بازگردد. پس همه امید و احساسات و شور و اشتیاق ما باید بر عیسی متمرکز باشند. ما به جای چشم دوختن به قدرت و عملکرد و اقتدار انسانها، و حتی تکیه کردن به تلاش و تکاپوی خودمان برای بهبود اوضاع، باید به آسمان بنگریم، و همراه با یوحنا رسول تمنا کنیم: «بیا ای خداوند عیسی!» بدین‌سان، اشتیاق ما برای بازگشت او افزایش می‌یابد؛ دعایمان به درگاهش پرحرارت‌تر می‌گردد، و محبتمان به او عمیق‌تر می‌شود. خلاصه اینکه، شور و اشتیاق و امیدمان راسخانه و قاطعانه بر پادشاه آن ملکوت متمرکز است، نه بر خود آن ملکوت.

واکنش به پادشاه

چهارمین نکته این است که جای داشتن ما در ملکوت خدا در کل به واکنشمان به پادشاه بستگی دارد. عیسی در این مورد از این واضح‌تر

نمی‌توانست توضیح دهد. او بارها به این مهم اشاره کرد که واکنش انسانها به خودش و پیغامش تنها عامل تعیین‌گری بود که مشخص می‌نمود آیا آنها در ملکوت او جای دارند یا نه. به ماجرای آن حاکم جوان و ثروتمند بیندیشید. آن جوان پرسید: «چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟» و پاسخ نهایی عیسی این بود: «مرا پیروی کن.» پیروی از عیسی برای آن جوان به این معنا بود که از اتکا به ثروت و دارایی‌اش دست کشد، و به عیسی ایمان بیاورد (مرقس ۱۰: ۱۷، ۲۱).

عیسی بارها و بارها خاطرنشان ساخت که خدا میان انسانها خط باریکی می‌کشد، و رستگاران را از بی‌ایمانان جدا می‌کند. چیزی که این دو را از هم جدا می‌سازد، واکنش آنها به عیسی پادشاه خواهد بود. نکتهٔ داستان میش و بز در انجیل متی فصل ۲۵ همین است. در نهایت، واکنش هر انسانی به عیسی مشخص می‌کند که او به آنها بگوید: «بیایید» یا نهیب زند: «از من دور شوید!» عیسی در این تصویر، قوم خود را برادرانش خطاب می‌کند. و البته آنچه به ما این امکان را می‌دهد که قوم عیسی گردیم، در وهلهٔ اول، مرگ او بر روی صلیب است به جای ما. واقعیت مبهوت‌کننده دربارهٔ عیسی این است. واقعیت مبهوت‌کننده اصلاً این نیست که صرفاً او پادشاه است، یا ملکوتی سرشار از محبت و شفقت را پیش روی ما می‌گشاید. همهٔ یهودیان می‌دانستند که یک روز ملکوت فرا می‌رسد. بله، حقیقت واقعاً مبهوت‌کننده دربارهٔ انجیل عیسی این بود که آن پادشاه جان داد تا قومش را نجات بخشد. نکتهٔ مبهوت‌کننده این بود که آن مسیح موعود، مسیح مصلوب شد.

یهودیان قرنهای بسیار امیدوار بودند که مسیح موعود و پادشاهشان بیاید و آنها را رهایی بخشد. آنها به آمدن خادم رنجدیده خداوند امیدوار بودند (طبق نبوت اشعیا). یهودیان در چشم‌انتظاری مبهمی نیز به سر می‌بردند که در آخر زمان، پسر انسان از عالم بالا ظهور کند (کتاب دانیال). اما چیزی که هرگز متوجه نشدند، این بود که هر سه شخص نامبرده، در واقع یک شخص بود! هیچ‌کس دست‌کم پیش از آمدن عیسی، هیچ‌گاه این سه رشته را به هم متصل نکرد.

با این حال، عیسی نه تنها اعلام کرد که خودش تحقق امید قوم اسرائیل برای آمدن مسیح موعود بود (یعنی آن پادشاه موعود)، بلکه دائماً خودش را پسر انسان نامید که از عالم بالا آمده بود، و دانیال فصل ۷ به آن اشاره داشت. علاوه بر این، عیسی در اشاره به پسر انسان فرمود که او آمد «تا جان خود را فدای بسیاری کند» (مرقس ۱۰:۴۵). تردیدی نیست که این آیه به خادم رنجدیده خداوند در اشعیا ۱۰:۵۳ اشاره داشت.

آیا متوجه ادعای عیسی هستید؟ او می‌گفت که خودش در یک زمان تحقق همه وعده‌ها بود: مسیح موعود که باید از نسل داوود می‌آمد، همان خادم رنجدیده در کتاب اشعیا، و پسر انسان در کتاب دانیال بود! عیسی پسر انسان که ذات الهی داشت، خادمی شد که به جای انسانها رنج کشید، و سرانجام در مقام مسیح موعود، همه آن نقشها را به عهده گرفت. زمانی که عیسی کل رشته‌های امید یهودیان را به هم تابید، آنها با پادشاهی روبه‌رو شدند که بسی فراتر از آن رهبرانقلابی بود که به وی امیدوار بودند. عیسی پادشاه و خادم الهی بود که برای قومش عذاب می‌کشید و جان می‌داد تا

آنها را رستگار سازد، و در چشم پدرش عادل و بی‌گناه به حساب آورد؛ آن‌گاه ایشان را با جلال و شکوه به ملکوتش داخل نماید.

با توجه به همه اینها تعجب‌آور نیست که عیسی ورود به ملکوتش را فقط به این مشروط می‌سازد که انسانها چگونه به گناه واکنش نشان دهند، و به او و کفاره‌اش بر روی صلیب اعتماد نمایند. وقتی عیسی درباره‌ی خبر خوش ملکوت صحبت می‌کند، منظورش فقط این نیست که ملکوت فرا رسیده است. منظور او این است که ملکوت فرا رسیده، و اگر با من که پادشاهم متحد گردید، و ایمان بیاورید که فقط من می‌توانم شما را از گناهانتان نجات بخشم، آن‌گاه می‌توانید در ملکوت جای داشته باشید.

بنابراین، شهروند ملکوت مسیح بودن فقط مشروط به این نیست که به اصطلاح به شایستگی آن ملکوت زندگی کنیم، یا از نمونه‌ی عیسی پیروی نماییم، یا مثل عیسی زندگی کنیم. واقعیت این است که یک نفر می‌تواند اعتراف کند که مسیحی است، می‌تواند پیرو عیسی باشد، یا می‌تواند مطابق با ملکوت خدا زندگی کند، اما باز هم در ملکوت خدا جای نداشته باشد. می‌توانید مثل عیسی زندگی کنید، ولی اگر با توبه و ایمان به نزد این پادشاه مصلوب نیایید، به او اطمینان نکنید که فقط او می‌تواند برای گناهان شما قربانی شود، و او تنها امید رستگاری شما است، نه مسیحی هستید، نه شهروند ملکوتش.

برای اینکه عضو ملکوت مسیح شوید، باید با کمال فروتنی به او توکل کنید، و او را خداوند مصلوب و قیام‌کرده‌ی خود بدانید، و اعتراف کنید که فقط او قادر است شما را از حکم مرگ رهایی بخشد. برای اینکه در ملکوت مسیح

جای داشته باشید باید چنین کنید، نه اینکه صرفاً او را تحسین کنید که یک الگوی برجسته است، و راه بهتر زیستن را به ما نشان می‌دهد. نکته اصلی این است که تنها راه ورود به ملکوت، خون پادشاه است.

فراخوان زیستن برای پادشاه

پنجمین نکته این است که برای شهروند ملکوت بودن باید به شایستگی آن ملکوت زندگی کنیم. پولس در رساله رومیان فصل ۶ از مسیحیان می‌خواهد متوجه باشند که از سلطه گناه نجات یافته، و به ملکوت خدا آورده شده‌اند.

پس چون که در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم. زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد. زیرا این را می‌دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم. زیرا هر که مرد، از گناه مبرا شده است. پس هرگاه با مسیح مردیم، یقین می‌دانیم که با او زیست هم خواهیم کرد. زیرا می‌دانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی‌میرد، و بعد از این موت بر او تسلطی ندارد. زیرا به آنچه مرد یک مرتبه، برای گناه مرد؛ و به آنچه زندگی می‌کند، برای خدا زیست می‌کند. همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انکارید، اما برای خدا در مسیح عیسی، زنده (رومیان ۶:۴-۱۱).

وقتی به واسطه ایمان، به ملکوت خدا وارد می‌شویم، روح القدس به ما حیات تازه می‌بخشد. ما شهروند آن ملکوت جدید می‌گردیم، و مطیع پادشاهی جدید. از این جهت، متعهد می‌شویم که از آن پادشاه اطاعت

کنیم، و به شکلی زیست نماییم که او را حرمت نهد. به همین دلیل پولس می‌گوید:

پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید؛ و اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده، به خدا تسلیم کنید، و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند (رومیان ۶:۱۲-۱۳).

ما که قوم مسیح هستیم، تا بازگشت او در این عصر پر از گناه و شرارت به زندگی ادامه می‌دهیم. پادشاهمان ما را می‌خواند تا به شایستگی ملکوت زیست نماییم. او ما را فرا خوانده (اول تسالونیکیان ۲:۱۲) تا میان قومی کج‌رو و گردنکش همچون ستارگان بدرخشیم (فیلیپیان ۲:۱۵). البته ما به خاطر اینکه به شایستگی انجیل زندگی می‌کنیم وارد ملکوت نمی‌شویم. ما قبلاً به خاطر ایمان به پادشاه به ملکوت وارد گشته، و با آقا و سرور جدید، قانون و اساسنامه جدید، و زندگی جدید آشنا گشته‌ایم. از این سبب، خواست دلمان این است که به شایستگی انجیل زیست نماییم. کتاب مقدس به ما می‌گوید در این عصر حاضر، در اصل در کلیسا می‌توان به شایستگی ملکوت زندگی کرد. آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده‌اید؟ کلیسا جلوه ملموس و مشهود ملکوت خدا در عصر حاضر است. به افسسیان ۳:۱۰-۱۱ توجه نمایید:

تا آنکه الحال بر ارباب ریاستها و قدرتها در جایهای آسمانی، حکمت گوناگون خدا به وسیله کلیسا معلوم شود، بر حسب تقدیر ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی نمود.

خدا مقرر نموده که حکمت خود، و جلال انجیل را در عرصهٔ کلیسا جلوه‌گر سازد. بنا به گفتهٔ بسیاری، کلیسا پایگاه ملکوت خدا در این جهان است. این درست نیست که بگوییم کلیسا ملکوت خدا است. همان‌طور که بررسی نمودیم، ملکوت خدا مشخصه‌های دیگری دارد. اما درست است که بگوییم کلیسا مظهر ملکوت خدا در این عصر است.

آیا می‌خواهید بدانید ملکوت خدا دست‌کم پیش از به کمال رسیدنش چه شکلی است؟ آیا می‌خواهید به شایستگی ملکوت زیستن در این عصر را مشاهده کنید؟ به کلیسا بنگرید. در کلیسا حکمت خدا نمایان است. مردمانی که قبلاً با خدا غریبه بودند، به خاطر عیسی با خدا مصالحه نموده و متحد گشتند. کلیسا مکانی است که روح خدا در آن عمل می‌کند تا زندگی انسانها را تازه سازد و از نو بنا کند. در کلیسا قوم خدا می‌آموزند به یکدیگر محبت کنند، می‌آموزند بارها و غم و غصهٔ یکدیگر را متحمل شوند، می‌آموزند با هم بگریند و با هم شادی کنند، و می‌آموزند یکدیگر را پاسخگو نگاه دارند. البته که کلیسا کامل و بی‌نقص نیست؛ اما جایی است که زیستن به شایستگی ملکوت در آن هویدا است، و آن زندگی شایسته را به دنیایی که به شدت نیازمند نجات و رستگاری است، نمایان می‌سازد.

گذر از تاریکی

این حقیقت که دنیا به شدت نیازمند رستگاری است، زندگی را برای شهروندان ملکوت مسیح در این عصر حاضر دشوار می‌سازد. مسیحیان در چشم جهان یک تهدید و خطر به حساب می‌آیند؛ همیشه هم چنین

بوده است. در نخستین روزهای تولد کلیسا، اعلام این حقیقت که «عیسی خداوند است» فتنه و آشوب و کفر محسوب می‌شد، چرا که با این اعلام، اقتدار امپراتور زیر سوال می‌رفت. در آن روزگار، مسیحیان را برای به زبان آوردن این حقیقت به قتل می‌رساندند. امروز نیز اعلام «عیسی خداوند است» تعصب و کوفته‌فکری به حساب می‌آید، خلاف مکتب چندگانه‌گرایی است، و دنیا به خاطر آن ما را به شدت به باد انتقاد می‌گیرد.

کتاب مقدس هیچ‌گاه نمی‌گوید که زیستن به شایستگی ملکوت؛ یعنی کلنجار برای امین ماندن به پادشاه آسان است. عیسی وعده داد که پیروانش با آزار و جفا روبه‌رو می‌شوند، آنها را دشنام داده و مسخره می‌کنند، و حتی جانشان را می‌گیرند. اما حتی در بحبوحه همه این سختیها ما مسیحیان از پا نمی‌ایستیم، چرا که می‌دانیم میراثی ورای تصور ما در حضور خدا برایمان محفوظ می‌باشد.

در آخرین مجموعه حماسه پرشکوه «ارباب حلقه‌ها» اثر جی. آر. آر. تالکین، قهرمانان قصه به تاریک‌ترین نقطه سفرشان پا می‌گذارند. آنها هزار کیلومتر را پیمودند تا سرانجام به سرزمین سیاه که هدفشان بود، رسیدند. اما به چندین دلیل مختلف، به نظر می‌رسید همه چیز از دست رفته بود. با این حال، در آن تاریک‌ترین لحظه، یکی از قهرمانان به نام سام به آسمان تیره و تار خیر می‌شود. تالکین این لحظه را چنین توصیف می‌کند:

در فراسوی کوهها به سمت مغرب‌زمین، آسمان شب هنوز گریگ و میش بود. با چشم دوختن به لابه‌لای توده ابری برفراز قلّه‌ای تاریک، سام ستاره سپید و چشمک‌زنی را مشاهده کرد. زیبایی آن ستاره، دلش را به تب و تاب انداخت

آن هنگام که نگاهش را از سرزمین فراموش شده به بالا دوخت، و نور امید در دلش تابید. چون پیکانی سرد و بلورین، این فکر در دلش فرو رفت که در پایان، آن سایه کوچک و محوشدنی است: آنجا نور بود، و زیبایی والا، که آن سایه دیگر هیچ‌گاه به آن دسترسی نداشت.

این یکی از لحظات مورد علاقه من در داستان نامبرده است، چون دقیقا در اینجا تالکین که خودش ایماندار به مسیح است، به ما یادآوری می‌کند به کجا پناه بریم تا برای گذر از تاریکی شهادت یابیم. این شهادت از امید سرچشمه می‌گیرد، از اینکه می‌دانیم رنجها و سختیهای کنونی در واقع جزیی و گذرا می‌باشند؛ و به قول پولس، قابل مقایسه نیستند با جلالی که به هنگام بازگشت پادشاهمان بر ما مکشوف خواهد شد.

صلیب را در مرکز نگاه دارید

در بخشی از کتاب سیاحت مسیحی به قلم جان بانیان، کریستین قهرمان داستان در حال گفتگو با دو شخص نه چندان خوشنام به نامهای ظاهرین و ریاکار است. آن دو نفر نیز مانند کریستین اصرار دارند که آنها نیز رهسپار شهر آسمانی اند، و کاملاً یقین دارند که چون بسیاری از همشهریانشان قبلاً این راه را پیموده اند، آنها نیز به مقصد خواهند رسید.

البته که نامهای این دو نفر، خود گویا هستند: ظاهرین و ریاکار به هیچ عنوان به آن شهر نمی‌رسند.

نخستین بار کریستین زمانی با این دو نفر روبه‌رو می‌شود که آنها در امتداد باریکه‌راهی که او در آن گام برمی‌دارد، از روی دیوار در حال حرکت هستند. کریستین می‌داند که این مشکل‌ساز است، چرا که او می‌داند تنها مسیر قانونی برای ورود به باریکه‌راه این است که از دروازهٔ ویکت داخل شوند. این دروازه نماد توبه و ایمان به مسیح مصلوب می‌باشد.

کریستین هرگز از این باک نداشت که مستقیم به اصل مطلب پردازد، و سر حرف را با آن دو نفر باز کند: «چرا از دروازه داخل نمی‌شوید؟» آن دو مرد بی‌درنگ توضیح دادند که هم‌میهنانشان فکر می‌کنند مسیر دروازه خیلی دور است. در نتیجه، از خیلی وقت پیش تصمیم گرفتند میان‌بر بزنند. علاوه بر این، استدلالشان چنین بود:

مهم این است که به مقصد برسیم. پس چه فرقی می‌کند از چه راهی بیاییم؟
اگر به مقصد برسیم، رسیده‌ایم دیگر. تو از دروازه آمدی و ما از روی دیوار. چرا باید وضعیت تو از ما بهتر باشد؟

کریستین به آن دو مرد هشدار می‌دهد که فرمانروای این شهر حکم نموده هر که می‌خواهد وارد شهر آسمانی شود، باید از باریکه‌راهی بیاید که از دروازه عبور می‌کند. کریستین طوماری را به آن دو نشان می‌دهد که در آن مسیر به او داده‌اند. او باید آن طومار را در دروازه شهر نشان دهد تا بتواند اجازه ورود بگیرد. کریستین می‌گوید: «فکر می‌کنم شما این طومار را ندارید، چون از دروازه وارد نشدید».

قصد بانیان این بود که نشان دهد تنها راه نجات ورود از دروازه ویکت است؛ یعنی از طریق توبه و ایمان. فقط کافی نیست مسیر زندگی مسیحی را پیمایید. اگر کسی از آن دروازه وارد نشود، مسیحی واقعی نیست.

انجیل وسیع‌تر و مرتبط‌تر؟

این یک داستان قدیمی است. اما نکته بانیان حتی از آن هم قدیمی‌تر است. از همان ابتدای اعصار، انسانها به جای گوش سپردن به خدا و

تسلیم بودن، سعی کرده‌اند به طریقهایی که برای خودشان معنی دهد، به رستگاری برسند. آنها همواره سعی کرده‌اند از راهی غیر از دروازهٔ ویکت؛ یعنی راهی جز صلیب عیسی مسیح به نجات دست یابند، و با انجیل سر و کار داشته باشند.

در زمانهٔ ما هم جز این نیست. در واقع، فکر می‌کنم یکی از بزرگ‌ترین خطراتی که امروزه بدن مسیح را تهدید می‌کند، افتادن در دام این وسوسه است که می‌خواهند در انجیل تجدید نظر کنند، و آن را به گونه‌ای تفسیر نمایند که حقیقت مرگ عیسی بر صلیب به جای گناهکاران، موضوع اصلی و محوری نباشد.

این طرز فکر امروزه بسیار غالب است، و به نظر می‌رسد از چندین مسیر نشأت می‌گیرد. یکی از اصلی‌ترین سرچشمه‌ها ترویج روزافزون این عقیده است که انجیل آموزش گناه از طریق مرگ مسیح آن قدر هم وسیع نیست. به این معنی که به معضلاتی چون جنگ، ظلم و ستم، فقر، و ناعدالتی توجه ندارد؛ و وقتی صحبت از مشکلات واقعی جهان به میان می‌آید، به گفتهٔ یکی از نویسندگان، انجیل واقعاً جایگاه مهمی ندارد، و در برطرف نمودن این مشکلات نقش مهمی ایفا نمی‌کند.

البته به گمانم کل این اتهام از اساس و پایه اشتباه است. ریشهٔ همهٔ این معضلات به گناه انسان بازمی‌گردد. این حماقت است که فکر کنیم با اندکی عمل‌گرایی، با اندکی دغدغه داشتن، با اندکی به شباهت عیسی زیستن می‌توانیم این مشکلات را از میان برداریم. خیر، فقط صلیب می‌تواند به معنای واقعی، یک بار برای همیشه با گناه برخورد کند. فقط

صلیب می‌تواند این امکان را برای انسان به وجود آورد که در ملکوت عالی و بی‌نقص خدا جای داشته باشد.

با این حال، شمار زیادی از مردم با این طرز فکر پیش می‌روند که در جستجوی انجیلی وسیع‌تر و مرتبط‌تر باشند. بارها و بارها در کتابهای پیاپی شاهد هستیم که در توصیف انجیل، به گونه‌ای از صلیب صحبت می‌کنند که گویی صلیب نکته اصلی و مهم انجیل نیست. کسانی که این دیدگاه را رواج می‌دهند، اعلام می‌کنند که حرف اصلی انجیل این است که خدا دنیا را بازسازی خواهد کرد، و ملکوتی را وعده داده که همه چیز در آن درست و بسامان می‌باشد. به عقیده آنها خدا ما را می‌خواند تا در تغییر و تحول فرهنگمان به او ملحق شویم. در این طرز فکر، بر مرگ عیسی به جای گناهکاران تأکید نمی‌گردد؛ و چه بسا همه این دیدگاهها همواره به این ختم می‌شوند که مرگ عیسی به جای گناهکاران را در حاشیه قرار دهند، و یا (گاهی به طور عمدی) آن را نادیده بگیرند.

سه جانشین برای انجیل

به نظرم مسیحیان انجیلی به چند روش مختلف، با ظرافت بسیار صلیب را از مرکز دور می‌کنند. در سالهای اخیر، افراد زیادی طرفدار انجیل‌های به اصطلاح وسیع‌تر و بهتر شده‌اند. گویا هر یک از این گروهها پیروان زیادی را به خود جذب کرده‌اند. این انجیل‌های وسیع‌تر، موضوعی جز صلیب را در مرکز خود قرار داده‌اند. حال آنکه استدلال من این است که این انجیلها واقعاً اصلاً انجیل نیستند. در این مورد به سه نمونه اشاره می‌کنم.

«عیسی خداوند است» انجیل نمی‌باشد

یکی از رایج‌ترین انجیلهایی که به اصطلاح بُعد وسیع‌تری دارد، انجیلی است که ادعا می‌کند خبر خوش صرفاً اعلام این حقیقت می‌باشد که «عیسی خداوند است». همان‌طور که جارچی وارد شهر می‌شد و اعلام می‌کرد: «قیصر خداوند است» مسیحیان نیز باید این خبر خوش را اعلام کنند که عیسی فرمانروا است؛ و کل جهان را با خود آشتی می‌دهد، و همه را در قلمروی فرمانروایی خود می‌گنجاند.

البته اعلام این حقیقت که «عیسی خداوند است» دقیقاً و کاملاً درست است! اعلام خداوند بودن عیسی نکته‌ای اصلی و اساسی در پیغام انجیل می‌باشد. از این‌رو، پولس در رساله رومیان ۹:۱۰ می‌گوید کسی که اعتراف کند «عیسی خداوند است» نجات می‌یابد. در رساله اول قرنتیان ۳:۱۲ نیز پولس اعلام می‌کند هر کسی فقط به قوت روح خدا می‌تواند حقیقت را تصدیق نماید.

اما بی‌گمان این درست نیست که بگوییم اصل مطلب، و کل خبر خوش مسیحیان این است که اعلام کنیم «عیسی خداوند است». پیش از این بررسی نمودیم که مسیحیان اولیه به هنگام بشارت انجیل، فقط به اعلام این حقیقت بسنده نمی‌کردند. بله، در اعمال رسولان فصل ۲ پطرس چنین موعظه کرد: «پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است» (آیه ۳۶). اما پیش از آن جمله، و پس از آن کاملاً توضیح داده که خداوند بودن عیسی به چه معنا است. خداوند بودن عیسی به این معنا است که این خداوند

مصلوب شده، دفن گشته، و زنده شده است. خداوند بودن عیسی به این معنا است که مرگ و رستاخیزش بالاتراز هر چیز دیگر، «آمزش گناهان» را برای کسانی حاصل نموده که توبه کنند و به او ایمان بیاورند. پطرس به این بسنده نکرد که فقط بگوید عیسی خداوند است. او اعلام نمود که این خداوند به نیابت از قومش دست به کار شد تا ایشان را از غضب خدا بر گناهانشان نجات بخشد.

تا اینجا دیگر باید این نکته بدیهی باشد که اگر توضیح ندهیم عیسی هم خداوند است و هم منجی، و صرفاً فقط اعلام کنیم که «عیسی خداوند است»، این اعلام واقعاً به هیچ عنوان خبر خوش نمی‌باشد. خداوند بودن حاکی از حق داوری کردن است. ما تا به اینجا بررسی نمودیم که خدا قصد دارد شرارت را داوری نماید. بنابراین، اگر به گناهکاری که برضد خدا و مسیح موعودش طغیان کرده، اعلام کنیم که عیسی خداوند است، خبری بس ناگوار خواهد بود. این یعنی دشمن شما به تاج و تخت رسیده، و اکنون می‌خواهد شما را به خاطر طغیان برضدش داوری نماید.

برای اینکه این خبر ناگوار به خبر خوش تبدیل شود، باید بگوییم که راهی برای بخشش طغیان شما وجود دارد. راهی برای شما وجود دارد که با آن کسی که خداوند است، مصالحه نمایید. این دقیقاً همان چیزی است که در عهدجدید شاهد هستیم. عهدجدید فقط اعلام نمی‌کند که عیسی خداوند است؛ بلکه این خداوند عیسی مصلوب گشت تا گناهکاران آمرزیده شوند، و به شادی ملکوت آینده‌اش وارد شوند. اعلام اینکه «عیسی خداوند است» یک اعلام بیهوده است، اگر در کنارش این حقایق نامبرده اعلام نشوند.

خلقت، سقوط، رستگاری، و فرجام، انجیل نمی باشد

بسیاری از مسیحیان، کتاب مقدس را در چهار کلمه شرح می دهند: خلقت، سقوط، نجات، فرجام.

در اصل، این روش خوبی برای خلاصه کردن خط اصلی رویدادهای کتاب مقدس است. خدا جهان را آفرید؛ انسان گناه کرد؛ خدا به واسطه عیسی، مسیح موعود وارد عمل شد تا قومی را برای خودش نجات بخشد. تاریخ جهان نیز با برقرار شدن ملکوت پرجلال مسیح به پایان می رسد. این روشی عالی برای به یاد سپردن خط اصلی رویدادهای کتاب مقدس از پیدایش تا مکاشفه است. در واقع، وقتی این خط اصلی را به درستی درک می کنید، و آن را به هم مرتبط می سازید، این طرح کلی خلقت، سقوط، رستگاری، فرجام، چارچوب مناسبی خواهد بود برای عرضه انجیل کتاب مقدسی در کمال امانت و وفاداری.

اما مشکل اینجا است که برخی این طرح کلی را به اشتباه ارائه می دهند. آنها به جای تأکید بر صلیب، بر این تأکید می ورزند که انجیل بر وعده خدا برای بازسازی جهان استوار است. از این رو، انجیل خلقت، سقوط، رستگاری، فرجام، معمولاً به این شکل توضیح داده می شود:

انجیل اعلام این خبر است که خدا در ابتدا جهان هستی، و همه متعلقاتش را خلق نمود. جهان ابتدا بسیار نیکو بود. اما انسان بر ضد حاکمیت خدا طغیان کرد، و جهان را به هم ریخت. رابطه خدا و انسان قطع شد؛ در نتیجه، رابطه انسانها با یکدیگر، و با خودشان، و با جهان پیرامونشان به هم ریخت. اما خدا وعده داد که پادشاهی را می فرستد که قومی را برای خودش نجات

می‌بخشد، و دوباره خلقت را با خدا آشتی می‌دهد. با آمدن عیسی مسیح، آن وعده در حال تحقق یافتن می‌باشد؛ و هنگامی که عیسی پادشاه بازگردد، آن وعده سرانجام به کمال یا فرجام می‌رسد.

البته کل این بند، درست و صحیح است؛ اما انجیل نیست. اعلام اینکه «عیسی خداوند است» انجیل نمی‌باشد، مگر اینکه بگوییم برای بخشش طغیان‌تان به خدا راهی وجود دارد. به همین ترتیب، این واقعیت که «خدا جهان را بازسازی می‌کند» انجیل نمی‌باشد، مگر اینکه به صلیب نیز اشاره شود.

البته مشکلی نیست که با اشاره به طرح کلی خلقت، سقوط، رستگاری، و فرجام، خبر خوش مسیحیت را توضیح دهیم. در واقع، در این فهرست، «خلقت» و «سقوط» می‌توانند در یک ردیف قرار بگیرند، و «خدا» و «انسان» هم در یک ردیف. اما نکته اساسی به فهرست «رستگاری» مربوط می‌شود. به منظور بشارت واقعی انجیل، باید مرگ و رستاخیز عیسی، و مطالبه خدا از گناهکاران را به دقت در این فهرست توضیح دهیم. اگر صرفاً بگوییم خدا قومی را برای خودش نجات می‌بخشد، و جهان را بازسازی می‌کند، اما توضیح ندهیم که این مهم را چگونه انجام می‌دهد (از طریق مرگ و رستاخیز عیسی)، و چگونه انسانها می‌توانند در این رستگاری سهم باشند (از طریق توبه از گناه، و ایمان به عیسی)، پس خبر خوش را بشارت نداده‌ایم. فقط کتاب مقدس را با یک طرح کلی وسیع شرح داده‌ایم، و به گناهکاران اجازه نداده‌ایم از نزدیک با جزئیات آشنا شوند.

تحولات فرهنگی، انجیل نمی باشد

این دیدگاه که مسیحیان فرهنگ را متحول سازند، این اواخر ذهن بسیاری از مسیحیان انجیلی را به خود مشغول کرده است. فکر می‌کنم این یک هدف عالی است. به گمانم تلاش برای ایستادگی در مقابل شرارت در جامعه، چه در بُعد شخصی چه در یک سیستم و نظام، قطعاً حرکتی بر مبنای کتاب مقدس است. پولس هم به ما می‌گوید که باید «با جمیع مردم احسان بنماییم، علی‌الخصوص با اهل بیت ایمان» (غلاطیان ۱۰:۶). عیسی به ما می‌فرماید باید فکر همسایه‌مان باشیم، که همانا غریبان را نیز شامل می‌شود (لوقا ۱۰:۲۵-۳۷). همچنین او به ما می‌فرماید: «بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند» (متی ۵:۱۶).

اما بسیاری از طرفداران این تغییر و تحول، پا را فراتر نهاده، و در تار و پود رویدادهای کتاب مقدس به دنبال حکمی هستند تا بتوانند به اصطلاح فرهنگ را نجات دهند. به استدلال آنها اگر قرار است خدا جهان را بازسازی کند، پس مسوولیت ما این است که در این بازسازی به او ملحق شویم، مصالح مورد نیاز آن ملکوت را جمع‌آوری نماییم، و گامهای بلندی برداریم تا سلطنت خدا را در شهرها و محله‌ها، و در میان امتها و جهانمان برقرار نماییم. به گفته آنها «ما هم باید به همان کاری مشغول باشیم که خدا مشغول است».

اکنون می‌خواهم دغدغه‌های ذهنی‌ام را در این مورد بر زبان آورم. من درباره این جریان تحولات فرهنگی، تردید دارم. این شک و تردیدم هم بر

پایه کتاب مقدس است، هم بر پایه الهیات. من متقاعد نیستم کتاب مقدس آن طور که بسیاری از هواداران این جنبش مدعی هستند، تلاش برای تغییر و تحول فرهنگی را در اولویت قرار داده باشد. برای ادعایم چند دلیل دارم. یک دلیل این است که فکر نمی‌کنم حکم کتاب پیدایش در رابطه با فرهنگ، فقط به قوم خدا محدود باشد. تصورم این است که در این رابطه به کل بشر حکم شده است. گمان نمی‌کنم مسیر کلی فرهنگ انسانها چه آن طور که در کتاب مقدس مطالعه می‌کنیم، و چه آن طور که در تاریخ شاهد هستیم، به سمت خدادوستی و خداترسی پیش برود. اتفاقاً برعکس است. به گمانم مسیر فرهنگ انسان اگر نگوییم در همه موارد، اما به طور کلی به سمت داوری پیش می‌رود (مکاشفه ۱۷-۱۹). بنابراین، خوش بینی بسیاری از این اشخاص درباره امکان تغییر فرهنگ، چیزی جز کژروی و به بیراهه رفتن نیست، و صرفاً به دلسردی و ناامیدی ختم می‌گردد.

همه این گفته‌ها یک مبحث الهیاتی و کتاب مقدسی است، ولی دغدغه اصلی من این نیست. در واقع فکر می‌کنم می‌توانیم یک متحول‌گر سرسپرده باشیم، و به این نیز متعهد باشیم که صلیب عیسی را در مرکز رویدادهای کتاب مقدس، و مژده انجیل نگاه داریم. به هر حال، خدا از طریق همین قوم آرمزیده شده و رستگار، آن تغییر و تحولات را به انجام می‌رساند. اما یادمان باشد که آن آمرزش و رستگاری فقط به واسطه صلیب تحقق می‌یابد. دغدغه اصلی من چیزی است که امیدوارم دوستان انجیلی و تحول‌گرای من از صمیم قلب با آن موافق باشند. مشکل اینجا است که برخی از این تحول‌گرایان، نجات فرهنگ را با ظرافت تمام به نکته اصلی انجیل، و یک

وعدۀ عالی تبدیل می‌کنند؛ و البته این یعنی اینکه خواسته یا ناخواسته، صلیب را بیرون می‌رانند. می‌توانید این تأکید روزافزون بر تغییر و تحول فرهنگ را به وضوح در کتابهای پیاپی شاهد باشید. به جای اینکه انسانها به خاطر کار مسیح بر روی صلیب به شور و شعف آیند، از وعدۀ فرهنگِ متحول به وجد می‌آیند و هیجان زده می‌شوند. به جای التماس به مردم برای توبه کردن و ایمان آوردن به عیسی، با تب و تاب فراوان از آنها تقاضا می‌شود تا برای تغییر جهان به خدا ملحق شوند. به جای تأکید بر مرگ عیسی به جای انسانها، طرح کلی کتاب مقدس را به شکلی شرح می‌دهند تا بر بازسازی جهان تأکید کنند.

در این حالت، مسیحیت بیشتر از آنکه دربارهٔ فیض و ایمان صحبت کند، به آیین و مذهبی پیش پا افتاده تبدیل می‌شود که شعارش این است: «با این شیوۀ زندگی، جهان را تغییر می‌دهیم.» این مسیحیت نیست؛ این اخلاق‌مداری است.

سنگ لغزش، و حماقت

بعد از همهٔ این حرفها به خودم می‌گویم شاید میل به پس زدن صلیب از مرکز انجیل از این واقعیت آشکار نشأت می‌گیرد که دنیا علاقه‌ای به صلیب ندارد. دنیا در بهترین تعریفش از صلیب معتقد است که صلیب یک قصۀ مضحک است؛ و در بدترین حالت، آن را یک دروغ بزرگ می‌داند. پس واقعاً نباید تعجب کنیم. پولس هم همین را به ما گفت. به گفتهٔ پولس، پیغام صلیب برای شماری سنگ لغزش است، و برای بقیه حماقت!

حال با توجه به این واقعیت، ما می‌خواهیم دنیا جذب انجیل شود، و از این رو، مسیحیان در تلاشند تا به هر طریق ممکن دربارهٔ این مذهب خونین صحبت نکنند. منظورم این است که می‌خواهیم دنیا انجیل را بپذیرد، نه اینکه به آن بخندد. مگر نه؟

اما باید با واقعیت روبه‌رو شویم. پیغام صلیب برای انسانهای پیرامونمان بی‌معنی است. ما مسیحیان را در نظر آنها به یک سری احمق تبدیل می‌کند؛ و بی‌گمان تلاش ما را برای تفاهم با غیر مسیحیان بی‌نتیجه می‌سازد. با پیغام انجیل نمی‌توان به دیگران ثابت کرد که ما هم مثل دوستانشان بی‌آزار و دلنشین هستیم. مسیحیان همواره می‌توانند تلاش کنند تا دنیا آنها را دوست‌داشتنی و دلنشین بپندارد. اما به محض اینکه سر صحبت را باز کرده و عنوان کنید که به خاطر آن مرد مصلوب نجات یافته‌اید، هر قدر هم سعی کرده باشید آن حقیقت را به دقت و ظرافت بیان کنید، همهٔ آن دلنشینی در یک لحظه به باد می‌رود.

کتاب مقدس این نکته را روشن می‌سازد که صلیب باید در مرکز انجیل باقی بماند. نمی‌توانیم آن را به حاشیه برانیم، و نمی‌توانیم آن را با هیچ حقیقت دیگری جایگزین کنیم، و آن حقیقت معاوضه‌شده را قلب و مرکز و منشأ خبر خوش قرار دهیم. اگر چنین کنیم، چیزی را به دنیا عرضه کرده‌ایم که نجاتبخش نیست؛ و بنابراین، به هیچ عنوان خبر خوش نمی‌باشد.

کتاب مقدس به وضوح به ما نشان می‌دهد چگونه با هر گونه فشار برای راندن صلیب از مرکز انجیل برخورد نماییم. ما باید مقاومت کنیم. به آنچه پولس در رسالهٔ اول قرنتیان می‌گوید توجه نمایید. او می‌داند که پیغام

صلیب در نظر اطرافیانش حماقت و دیوانگی است. او می‌دانست که آنها به همین دلیل آن پیغام را نمی‌پذیرند، و به مَشام آنها بوی تعفن می‌دهد. اما با وجودی که مطمئن بود آن پیغام را نمی‌پذیرند، باز هم گفت: «ما به مسیح مصلوب و عظم می‌کنیم» (اول قرن‌تیاں ۱:۲۳). در واقع، او این چنین مصمم بود: «زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح، و او را مصلوب» (اول قرن‌تیاں ۲:۲). دلیل این ثابت‌قدم بودن همان‌طور که پولس در پایان رساله‌اش عنوان می‌کند، این بود که «مسیح بر حسب کُتب در راه گناهان ما مرد.» این حقیقتی صرفاً مهم نبود، و حتی بسیار مهم نبود؛ بلکه مهم‌ترین بود (اول قرن‌تیاں ۳:۱۵).

حال اگر دنیا این حقایق را به سُخره می‌گیرد، بگذار بگیرد. اگر مردم جذب انجیلی می‌شوند که به جای تأکید بر مرگ مسیح به جای گناهکاران، از بازسازی دنیا خبر می‌دهد، بگذار جذب شوند. اگر مردم به این دلیل به انجیل می‌خندند که از مردی سخن می‌گویند که بر صلیب جان داد، بگذار بخندند. پولس می‌گوید بگذار چنین باشد. من صلیب را موعظه می‌کنم. شاید آن را مضحک بپندارند. شاید آن را حماقت بدانند. اما من می‌دانم «که جهالت خدا از انسان حکیم‌تر است» (اول قرن‌تیاں ۱:۲۵).

پولس مطمئن بود که صلیب نکته اصلی انجیلی بود که او موعظه می‌نمود؛ پس ما نیز باید چنین کنیم. اگر هر چیز دیگری را در مرکز قرار دهیم، انگار می‌گوییم: «بگذار کمکت کنم از روی دیوار پیری. به من اعتماد کن. مشکلی برایت پیش نخواهد آمد.»

قدرت انجیل

درست پیش از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه، به همراه دو تن از بهترین دوستانم هوس جاده‌پیمایی به سرمان زد، و تصمیم گرفتیم از شرق تگزاس که محل زندگی‌مان بود را تا پارک ملی یلواستُن با ماشین درنوردیم. آن سفر برای سه جوان که در آستانه ورود به بزرگسالی بودند، به اصطلاح یک جشن تکلیف، و بزرگداشت به بلوغ رسیدن به حساب می‌آمد.

شاید نتوانید تصور کنید چه رشته کوهها و آب‌افشانها و چشمه‌های آب گرمی در طول آن سفر بر سر راهمان قرار داشتند، و در هر گوشه و کنار صدها گوزن خودنمایی می‌کردند. یک روز صبح تصمیم گرفتیم همه روز را به پیاده‌روی مشغول باشیم؛ و همه توافق کردیم برای اینکه سفرمان هیجانی‌تر شود، نقشه راه را با خود نبریم. می‌خواستیم ببینیم مسیری که برای پیاده‌روی انتخاب کردیم، به کجا ختم می‌شد. ظرف نهار و گوشیهای همراهمان را در کوله‌پشتی گذاشتیم و به راه افتادیم.

پیاده روی طولانی را در پیش داشتیم. پس از مدتی به هم نگاه کردیم و به شوخی گفتیم این هم پارک ملی یلواستُن! اینکه با جنگلهای دیار خودمان، شرق تگزاس فرق چندانی ندارد. از هر طرف میان درختان عظیم و تنومند کاج احاطه شده بودیم. هر چند قدم نیز باید از روی یک نهر کوچک می‌پریدیم. اما واقعاً منظره خاصی برای تماشا وجود نداشت، و ما هم از این یکنواختی کمی دلزده و کسل شده بودیم.

اما به ناگهان قبل از اینکه حتی متوجه شویم فضای اطرافمان چه تغییری نموده، جنگل به اتمام رسید، و یک لحظه متوجه شدیم در کناره دژه ژرف یلواستُن ایستاده‌ایم. آن دژه ژرف در زیر پایمان تا چندین کیلومتر امتداد یافته بود. رودخانه‌ای که در کف دژه روان بود، مثل خورشید می‌درخشید. آن پایین، پرندگان جست و خیز می‌کردند، و ابرهای در حال حرکت بالای سرمان آن قدر نزدیک بودند که به راحتی می‌توانستیم آنها را به دست بگیریم. فکر می‌کنم جریان بادی که به خاطر موقعیت آن دژه در حال وزیدن بود، ابرها را به حرکت درآورده بود.

در آن لحظه چقدر احساس کوچکی کردم. به آن گستره وسیع و سرگیجه‌آور در زیر پایم، و به آسمان چشم دوختم. هر سه نفرمان ساکت و خاموش بودیم و حرفی برای گفتن نداشتیم؛ تا اینکه یکی از دوستانم این سرود را زمزمه کرد:

خدایا چون با حیرت خیره شوم

بر این عالم که تو خود ساخته‌ای...^۱

^۱ سرود روحانی به نام "How Great Thou Art," Staurt K. Hine, 1949

خدا برکتش دهد، واقعاً خواننده خوبی نبود! ولی از صمیم قلبش سرود می خواند، و قلبش دروغ نمی گفت. برای چند دقیقه در لبه دژه ژرف یلواستن ایستادیم، و لب به حمد و ستایش کسی گشودیم که آن شاهکار تحسین برانگیز را خلق نموده بود.

چرا نادیده می گیریم؟

فکر می کنم اگر وقت بگذاریم، و واقعاً درباره انجیل تأمل و تفکر نماییم، انجیل نیز چنین تأثیر شگرفی بر ما خواهد داشت. از آخرین باری که از جزییات زندگی مادی چشم برداشته، و به دژه ژرف خدا در انجیل خیره گشته اید، چه مدت می گذرد؟ آیا در آنچه خدا برای ما در انجیل به انجام رسانده، تأمل کرده اید؟ به فیض او در آمرزش انسانهایی که بر ضد او طغیان کرده اند، به فیضی که از درک ما خارج است، اندیشیده اید؟ آیا به نقشه عالی و حیرت انگیز خدا اندیشیده اید؟ به این فکر کرده اید که خدا پسرش را فرستاد تا به جای انسانها عذاب بکشد و جان دهد؟ در این تأمل کرده اید که در آینده، خدا عیسای قیام کرده را در ملکوتی که عدالت کامل در آن حکمفرما است، بر تخت پادشاهی خواهد نشاند، و کسانی را که با خون عیسی رستگار گشته اند، به آسمان جدید و زمینی جدید داخل می گرداند که گناه و شرارت تا ابد در آن جایی ندارند؟

چطور ممکن است اغلب، و شاید برای مدت طولانی زیبایی و قدرت و عظمت این انجیل از ذهن بیرون رود؟ چرا به جای تفکر درباره این حقایق پرشکوه، افکار و احساسات معمولاً از چرندیات پر است؟ مثلاً به این

فکر می‌کنم که آیا ماشینم پاکیزه است؟ اکنون اخبار شبکه سی.ان.ان چه می‌گوید؟ آیا از نهار امروزم راضی بودم؟ چرا وقتی به زندگی ام فکر می‌کنم، به جای اینکه در پرتوی ابدیت به آن نظم و ترتیب دهم، اغلب انگار با چشم‌بند به راهم ادامه می‌دهم؟ چرا این انجیل در رابطه‌ام با همسر و فرزندانم، در رابطه‌ام با همکاران و دوستان و اعضای کلیسا، همواره و در همه حال تا مغز استخوانم رسوخ نمی‌کند؟

دقیقاً می‌دانم چرا. چون گناهکارم، و وابستگی به امور دنیوی هنوز در دلم جا خوش کرده، و تا روز بازگشت عیسی با من در جنگ است. اما تا آن زمان می‌خواهم با این دنیوی بودن بجنگم. می‌خواهم با تنبلی روحانی، با رخوت و بی‌حسی که این دنیا دایماً مرا به آن معتاد می‌سازد بجنگم. می‌خواهم این انجیل را به سختی به آغوش کشم تا بر همه چیزم اثر بگذارد، بر کردارم، بر احساساتم، بر خواسته‌هایم، بر افکارم، و بر اراده‌ام.

امیدوارم آرزوی شما هم همین باشد. امیدوارم این کتاب کوچک سبب شود کمی درختان را کنار بزیند تا بتوانید ابهت کاری را که خدا برای ما در عیسی به انجام رسانده، مشاهده کنید. اما اکنون چه کنیم؟ می‌خواهم درباره‌ی اینکه مژده‌ی عیسی چگونه باید بر زندگیهای ما تأثیر بگذارد، به چند نکته اشاره کنم، هرچند میلیونها نکته‌ی ناگفته همچنان باقی است.

توبه کنید و ایمان بیاورید

نخست اینکه، اگر مسیحی نیستید، از شما تشکر می‌کنم که مطالعه‌ی این کتاب را تا اینجا ادامه داده‌اید. امیدوارم فرصت را غنیمت بشمارید، و به

این خبر خوش دربارهٔ عیسی بیندیشید. دعای من این است که مژدهٔ عیسی عمیقاً در ذهنتان ریشه دواند. فکر می‌کنم پاسخ به این سوال که «اکنون چه کنم» برای شما واقعاً آسان باشد. نباید میلیونها قدم بردارید. فقط باید یک کار بکنید: از گناهانتان توبه کنید و به عیسی ایمان بیاورید. این بدان معنا است که به ورشکستگی روحانی‌تان پی ببرید، و اقرار کنید که به هیچ عنوان نمی‌توانید خودتان را نجات دهید. باید به نزد عیسی بیایید، و او را تنها امید برای آمرزیده شدن و به حضور خدا آمدن بدانید.

مسیحی شدن یک روند طاقت‌فرسا نیست. برای مسیحی شدن نباید اعمالی به جا آورید. عیسی قبلاً هرچه نیاز داشتید را انجام داده است. کاری که انجیل از شما می‌خواهد این است که از گناه روی گردانید، و با ایمان به عیسی روی آورید؛ یعنی توکل و اطمینان کنید. انجیل شما را می‌خواند تا به نزد عیسی بیایید و بگویید: «ای عیسی، می‌دانم که نمی‌توانم خودم را نجات دهم! پس به تو توکل می‌کنم تا تو مرا نجات دهی.»

آن‌گاه کل دنیا پیش رویمان گشوده می‌گردد. اما ابتدا باید از گناهانتان توبه کنید، و به عیسی اعتماد نمایید تا شما را نجات بخشد.

آرام بگیریید و شادی نمایید

اگر مسیحی هستید، انجیل شما را می‌خواند تا قبل از هر چیز در عیسی مسیح آرام بگیریید، و در نجات تزلزل‌ناپذیری که برایتان به ارمغان آورده، وجد و شادی نمایید. من به خاطر عیسی، و به خاطر اینکه می‌دانم به واسطهٔ ایمان، با او متحد گشته‌ام، می‌توانم با این فکر و وسوسه بچنگم

که نجاتم آسیب پذیر است، یا اینکه می توانم نجاتم را از دست بدهم. هر لحظه این فکر به سراغم بیاید، از عمق گرداب سوالات گوناگون یک چیز به ذهنم خطور می کند، و آن این است که می دانم به عیسی تعلق دارم، و هیچ کس نمی تواند مرا از دست او برباید. این اطمینان از آن جهت است که انجیل به من می گوید عدالت و بی گناهی من در حضور خدا به این دلیل نیست که وظایف مذهبی ام را به ترتیب انجام داده ام: ثمرات روح القدس به قدر کافی. رازگهان به قدر کافی. مکالمات و گفت و شنود روحانی به قدر کافی. همه چیز عالی است. واقعاً احساس می کنم امروز نجات دارم!

با توجه به آنچه انجیل درباره عیسی می گوید، چقدر مضحک است که چنین طرز فکری داشته باشیم! خدا را شاکرم که رابطه ام با او بر اراده دمدمی مزاجم یا توانایی ام در صالحانه زیستن استوار نیست. خیر. خدا قبلاً حکم مرا اعلام نموده است: «آمزیده شده!» علاوه بر این، آن حکم صادر شده هرگز تغییر نمی کند، زیرا این حکم فقط و تا ابد بر مسیح استوار است؛ یعنی بر مرگ او بر روی صلیب به جای من، و شفاعتش برای من، حتی همین حالا در پیشگاه تخت سلطنت خدا.

اگر مسیحی هستید، پس صلیب عیسی مثل یک کوه محکم در زندگی شما پابرجا است، و استوار و ثابت قدم به محبت خدا به شما، و به عزم راسخ خدا که شما را در امنیت کامل به حضورش می آورد، شهادت می دهد. پولس در رساله رومیان می گوید: «هرگاه خدا با ما است کیست به ضد ما؟ او که پسر خود را در بیخ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟» (رومیان ۸: ۳۱-۳۲).

قوم مسیح را دوست بدارید

ای مسیحیان! انجیل باید سبب شود که شما نسبت به قوم خدا و کلیسا محبت عمیق‌تر و شورانگیزتری در دل داشته باشید. هیچ‌یک از ما مسیحیان با تکیه بر خودمان وارث خدا نگشته‌ایم. ما خود به خود شهروند ملکوت خدا نشده‌ایم. فقط چون می‌دانیم که برای رستگار شدن به عیسی مسیح وابسته می‌باشیم، و با ایمانمان به مسیح با او متحد گشته‌ایم، در نتیجه وعده‌های خدا شامل حالمان شده است.

و اما نکته اینجا است که آیا متوجه هستید همین حقایق در مورد برادران و خواهرانتان که شما را در کلیسا رنجانده‌اند نیز صدق می‌کند؟ آن برادر یا خواهر به همان خداوند عیسی که شما به او ایمان دارید، ایمان دارد، و همان خداوند عیسی را که شما دوستش دارید، دوست می‌دارد. ضمن اینکه همان خداوند که شما را نجات داده و بخشیده است، آنها را نیز نجات داده و بخشیده است. به آن برادر و خواهری بیندیشید که واقعاً برای شناختشان وقت صرف نکرده‌اید، فقط به این دلیل که فکر می‌کنید روحیه شما با آنها سازگار نیست. به آن کسی بیندیشید که رابطه‌تان را با او قطع کرده‌اید، و دلتان نمی‌خواهد آشتی کنید. توجه داشته باشید که او همان خداوندی را دوست دارد که شما دوست دارید، و به همان خداوندی توکل می‌کند که شما توکل می‌کنید. این را در نظر داشته باشید که همان خداوندی که برای شما جان داد، برای او هم جان داد.

نمی‌دانم آیا درک شما از انجیل عیسی مسیح، یعنی این خبر خوش که عیسی با وجود نالایقی‌تان شما را نجات داد، آن قدر عمیق می‌باشد که

بتوانید دَرّه‌ای انتقادِ برادران و خواهران را تاب آورید؟ نمی‌دانم آیا درکتنان از انجیل آن قدر عمیق می‌باشد که بتوانید برخوردهای رنجش‌آور برادران و خواهرانتان، حتی ناخوشایندترین رفتارهایشان را نادیده بگیرید، و آنها را ببخشید و دوستشان داشته باشید، همان طور که عیسی هر دوی شما را بخشیده و محبت نموده است؟

نمی‌دانم آیا وسعت محبت خدا به شما محبتتان را به دیگران وسعت بخشیده است؟

با دنیا از انجیل بگویید

علاوه بر همهٔ اینها، نمی‌دانم آیا فیضی که خدا به شما ارزانی داشته، باعث شده تا جهان پیرامونتان را بیشتر دوست داشته باشید، و آرزویان این باشد که انسانها عیسی مسیح را بشناسند و به او ایمان بیاورند؟ اگر واقعاً فیضی را که خدا به ما نشان داده، درک نماییم، دلمان در تب و تاب خواهد بود تا همان فیض شامل حال دیگران هم بشود.

عیسی پس از رستاخیزش به شاگردان خود ظاهر شد و به ایشان فرمود: «بر همین منوال مکتوب است، و بدین طور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد، و روز سوم از مردگان برخیزد. و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آرمزش گناهان در همهٔ امتهای به نام او کرده شود.» نقشهٔ عظیم خدا برای نجات قومی برای خودش به شفافی پیش روی شاگردان گشوده شد. سپس عیسی در کمال حیرتِ شاگردان، این را هم اضافه کرد: «و شما شاهد بر این امور هستید» (لوقا ۲۴: ۴۶-۴۸). همیشه تصورم این بوده که وقتی

شاگردان این را شنیدند، حتماً رنگ از چهره‌شان پرید! هدف خدا این بود که جهانیان را نجات بخشد. عیسی به شاگردان فرمود که آن هدف به واسطه ایشان عملی می‌گشت!

شما را نمی‌دانم، ولی این فکر به من احساس بی‌کفایتی می‌دهد. خدا قصد نموده تا اهدافش را در جهان از طریق ما به انجام برساند؟ حیرت‌انگیز است! حال اگر احساس ناشایستگی و بی‌کفایتی می‌کنید، بگذارید تشویقتان کنم. شما نالایق، و بی‌شک بی‌کفایت هستید! آیا تشویق شدید؟ به خودمان نگاه کنیم: انسانهایی ضعیف و نحیف که هنوز هر روز با گناه کلنجار می‌رویم. اما عیسی به ما می‌فرماید: «شما شاهدان من خواهید بود.» خدا چنین مقرر نموده که وقتی پیغام انجیل را اعلام می‌کنیم، گناهکاران را نجات دهد. حال چه انجیل را موعظه کنیم، چه تعلیم دهیم، چه آن را بر سر میز غذا به دوستان یا اعضای خانواده یا همکارانمان بشارت دهیم، خدا قصد خود را عملی می‌سازد.

آیا تا به حال این سوال برایتان پیش آمده که چرا آن فرشته که در اعمال رسولان فصل ۱۰ با گرنیلیوس صحبت کرد، انجیل را به او بشارت نداد؟ چرا باید پطرس از شهر دیگر به نزد گرنیلیوس فرستاده می‌شد؟ چرا این همه دردسر؟ واقعاً اگر آن فرشته توانست با گرنیلیوس صحبت کند، حتماً می‌توانست پیغام انجیل را هم با او در میان بگذارد! اما نه، خدا مقرر نموده که انجیل از طریق کلام قومش گسترش یابد؛ یعنی از دهان کسانی که خودشان خبر خوش درباره عیسی را پذیرفته‌اند، و آمرزش او را چشیده‌اند.

اگر مسیحی هستید، بدانید که شما حامل تنها پیغام واقعی رستگاری و نجاتی هستید که تا به حال به گوش جهان رسیده است. انجیل دیگری وجود ندارد، و راه دیگری وجود ندارد که انسانها به وسیله آن از گناهانشان نجات یابند. اگر دوستان، خانواده، و همکاران شما قرار است از گناهانشان نجات یابند، باید یک نفر انجیل عیسی مسیح را به ایشان بشارت دهد. برای همین عیسی به ما مأموریت داد تا به سراسر جهان برویم، و این خبر خوش را به امتهای موعظه کنیم و تعلیم دهیم. منظور پولس در رساله رومیان فصل ۱۰ نیز همین بود: «چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را نشنیده اند؟ و چگونه بشنوند بدون واعظ؟» (آیه ۱۴). ما مسیحیان می‌توانیم کارهای نیکوی زیادی انجام دهیم، اما واقعیت این است که غیر مسیحیان نیز می‌توانند با خوشحالی و شادمانی بسیاری از آن کارها را انجام دهند. ولی اگر ما مسیحیان در بشارت انجیل عیسی کوتاهی کنیم، چه کسی این مهم را به‌جا می‌آورد؟ هیچ‌کس.

بگذارید حقایق انجیل تا جایی در دلتان رسوخ کنند که برای آنانی که عیسی مسیح را نمی‌شناسند، دلشکسته شوید. عمیقاً به این بیندیشید که اگر دوستان و خانواده و همکاران شما بدون شناخت عیسی مسیح در پیشگاه خدا آن داور عادل بایستند، چه سرنوشتی در انتظارشان خواهد بود! به یاد بیاورید که فیض خدا در زندگی شما چه کرده است. حال تصور کنید که در زندگی دیگران چه می‌تواند بکند. پس یک نفس عمیق بکشید، دعا کنید که روح خدا عمل کند، و دهان خود را بگشایید و صحبت کنید!

مشتاق او باشید

در نهایت اینکه، انجیل باید باعث شود ما مشتاق روزی باشیم که پادشاهمان عیسی بازگردد تا سرانجام ملکوتش را برای همیشه تمام و کمال برقرار نماید. این اشتیاق فقط برای این نیست که صرفاً در آن ملکوت حضور داشته باشیم. ما فقط به این دلیل مشتاق بازگشت عیسی نیستیم که با بازگشت او در جهانی زندگی خواهیم کرد که شرارت در آن مغلوب گشته، و عدالت حکمرانی می‌کند.

همه اینها وعده‌هایی بس شگرفند؛ اما شگرف‌تر از آنها هم وجود دارند. اگر انجیل را به درستی درک نماییم، بیشتر از آنکه مشتاق ملکوت باشیم، مشتاق پادشاه خواهیم بود. انجیل ما را به شناخت پادشاه رسانده، و باعث شده او را دوست داشته باشیم. بنابراین، مشتاقیم که با او باشیم. عیسی فرمود: «می‌خواهم آنان . . . با من باشند، در جایی که من می‌باشم» (یوحنا ۱۷:۲۴). ما مشتاقیم با عیسی باشیم، و به میلیونها نفر محلق شویم و او را بستاییم.

کتاب مکاشفه در رابطه با آنچه خدا برای ما دوستدارانش تدارک دیده، از رویایی حیرت‌انگیز سخن می‌گوید. این فقط گوشه‌چشمی از آن واقعیت است، اما باز هم می‌توانید در این تصویر که رستگاران، عیسی مسیح را می‌پرستند، حس عمیق پیروزی، شادی، آرامی، و قطعیت را مشاهده کنید:

و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ‌کس ایشان را نتواند شمرد، از هرامت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت، و در حضور بَرّه به جامه‌های سفید آراسته، و شاخه‌های نخل به دست گرفته، ایستاده‌اند. و به آواز بلند

ندا کرده، می‌گویند: «نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است، و بزه را است» (مکاشفه ۹:۷-۱۰).

این روزی است که انجیل می‌خواهد برای رسیدنش مشتاق باشیم. حتی وقتی با آزمایشات و سختیها و جفاها و آزردها و وسوسه‌ها و سردرگمی‌ها و بی‌توجهی‌ها و ملالتهای این دنیا دست و پنجه نرم می‌کنیم، انجیل توجه ما را به آسمان جلب می‌کند؛ یعنی جایی که پادشاهمان عیسی؛ آن بزه خدا که به جای ما مصلوب گشت، و با شکوه و جلال زنده شد، اکنون از آنجا برای ما شفاعت می‌نماید. انجیل از ما می‌خواهد تا آن روز آخر را مد نظر داشته باشیم، آن روز که آسمان از بانگ پرخروش میلیونها میلیون آمرزیده و رستگار مالا مال است، که عیسی را منجی مصلوب و پادشاهشان می‌خوانند که از مردگان قیام نمود.

تشکرات ویژه

به رسم همه کتابها، در مورد این کتاب نیز افراد بی شماری وجود دارند که به همه آنها یک تشکر بدهکارم. هیچ کس به تنهایی نمی تواند چیزی بیاموزد یا اندیشه اش را وسعت بخشد. شاید یک روز هم بیشتر طول بکشد تا بخوادم از برادران و خواهرانی نام ببرم که بیش از یک دهه است درباره انجیل با آنها صحبت کرده، و درباره انجیل با آنها اندیشیده ام. با این حال، می خواهم در اینجا از تعداد مشخصی به طور ویژه تشکر نمایم.

ابتدا از دست اندرکاران عالی و برجسته در انتشارات راه صلیب (Crossway) تشکر می کنم که به نویسنده ای ناشناس فرصت دادند. اگر خداوند صلاح بداند که برای بنای کلیسایش از این کتاب استفاده نماید، شما کارساز و راه گشای آن بوده اید.

از دست اندرکاران سازمان ۹ نشانه (۹Marks) تشکر می کنم که مرا برای نوشتن این کتاب تشویق نمودند، و صمیمانه تلاش کردند تا این مهم به سرانجام رسد. رویا و اشتیاق مت ایشماکرز برای کلیسای سالم در سراسر

جهان، بسیار الهام بخش است. باعث افتخار من است که او را شناخته‌ام، و با او همکاری می‌کنم. برای کمک‌های جانانه‌ی جاناناتان لی‌من در نوشتن این کتاب سپاسگزارش هستم. او با گفت و شنودهایش، با نامه‌های الکترونیکی‌اش، و با کمک به ویرایش این کتاب، آن را صیقل داد. از بابی جامیسون هم متشکرم که ناگفته‌های زیادی را درباره‌ی ملکوت با من در میان گذاشت. عضویت در این گروه دلم را به وجد می‌آورد!

از مارک دور، برادر عزیزم تشکر می‌کنم که مرا برای نوشتن نخستین کتابم ترغیب نمود. من به قدری مدیون شما هستم که زبانم از بیانش قاصر است. افتخار می‌کنم که شما را مرشد روحانی خود بنامم. خیلی خوشحالم که خداوند مرا برای مدتی به واشنگتن دی.سی بازگرداند. او چقدر ما را غافلگیر نمود! خداوند چقدر مهربان است که اجازه داد این مدت را کنار هم باشیم.

در انتها از همسر قوی و زیبایم ماریاه تشکر می‌کنم. کسی که مرا دوست دارد، و این همه مراقبم است؛ کسی که وقتی سرم به کار خودم گرم است، و بر روی مسایل الهیاتی بغرنج و پیچیده کار می‌کنم، همه‌ی آن لحظاتی را که سهمش است، در غیاب من تاب می‌آورد. خیلی دوست دارم عزیز دلم.

«بر مبنای کتاب مقدس، انجیل را با امانت و وفاداری توضیح می‌دهد، و مسیحیان را تجهیز می‌نماید تا هرگونه انحراف و کج‌روی از این پیغام پر جلال را تشخیص دهند. آرزویم این است که می‌توانستم این کتاب را به دست تک‌تک شبانان و اعضای کلیسا برسانم.»

سی. جی. مَپینی، سازمان خدمات مسیحی «فیض مقتدرانه»

«این کتاب کوچک دربارهٔ انجیل، یکی از واضح‌ترین و مهم‌ترین کتابهایی است که در سالهای اخیر مطالعه کرده‌ام.»

مارک دور، شبان ارشد کلیسای تعمیدی «کاپیتول هیلز» واقع در واشنگتن

دی. سی

«این کتاب به شما کمک می‌کند تا انجیل عیسی مسیح را بهتر درک نمایید، آن را عزیزتر بشمارید، و به شیوهٔ بهتری به دیگران بشارت دهید.»

جاشوا هریس، شبان ارشد کلیسای «حیات بر بنیان عهد» واقع در شهر گیتزبرگ در ایالت مریلند

«گرگ گیلبرت نشان می‌دهد چقدر مهم است که انجیل را هم به لحاظ ماهیت الهیاتی اش درک نماییم، هم به لحاظ ضرورت کاربردی آن.»

تولیان جی‌وی جیان، شبان ارشد کلیسای مشایخی «کورال ریج» واقع در

شهر فورت لادردیل در ایالت فلوریدا

گرگ گیلبرت مدرک کارشناسی هنر را از دانشگاه ییل کسب نموده، و دارای مدرک کارشناسی ارشد از دانشکدهٔ الهیات تعمیدی جنوب است. او کشیش یار کلیسای «کاپیتول هیلز» واقع در واشنگتن دی. سی می‌باشد.